

روایتی از صراف‌های هزاره‌های گویین بیس
و برابیان آرمسترانگ، بنیان‌گذار آن

اربابان خرید و

جف جان رابرتز

امیر علی خلیج، فاطمه درستکار

00

101011

0010

11
010

11 01



انتشارات راه پرداخت

برای دانلود نسخه کامل به وبسایت
فروشگاه انتشارات راه پرداخت مراجعه کنید
w2pshop.ir

نسخه نمونه

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



The mark of
responsible forestry
FSC® C009732

سرشناسه: رابرتس، جف جان، Roberts, Jeff John

عنوان و نام پدیدآور: اربابان کریپتو: روایتی از صرافی رمزارز کوین بیس و برایان آرمسترانگ بنیان‌گذار آن / جف جان رابرتز؛ امیرعلی خلج، فاطمه درستکار.

مشخصات نشر: تهران: راه پرداخت، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۲۵۲ ص.؛ ۱۴/۲۱×۵/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۲-۹۰-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Kings of crypto: one startup's quest to take cryptocurrency out of Silicon Valley and onto Wall Street, [2021].

عنوان دیگر: روایتی از صرافی رمزارز کوین بیس و برایان آرمسترانگ بنیان‌گذار آن.

موضوع: آرمسترانگ، برایان، ۱۹۸۳- م.

موضوع: Armstrong, Brian, 1983

موضوع: رمزارز، Cryptocurrencies

موضوع: رمزارز - ایالات متحده، Cryptocurrencies - United States

موضوع: پول - ایالات متحده، Money - United States

موضوع: مسائل پولی، Currency question

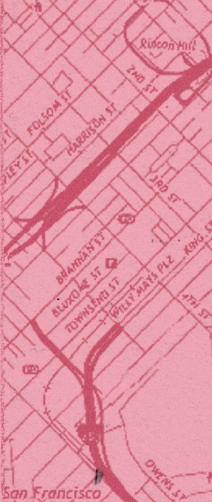
شناسه افزوده: خلج، امیرعلی، ۱۳۵۵-، مترجم

شناسه افزوده: درستکار، فاطمه، ۱۳۷۰-، مترجم

رده‌بندی کنگره: HG۱۷۱۰/۳

رده‌بندی دیویی: ۳۳۲/۴

شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۹۶۱۷۶



0010

<>



<>

روایتی از صراف‌های مزار از کوین بیس
و برابیان آرمسترانگ بنیان‌گذار آن

اربابان خرید و

1101

امیر علی خلج، فاطمه درستکار

جف جان رابرتز

11
010

00

101011



عنوان: **اریابان کریپتو**

ناشر: راه پرداخت

نویسنده: جف جان رابرتز

مترجمان: امیرعلی خلیج، فاطمه درستکار

ویراستار ارشد: مینا والی

ویراستار محتوایی: قاسم سرافرازی

ویراستار ادبی: یلدا شایسته‌فر

بازبینی نهایی متن: رضا قربانی

صفحه‌آرا: محمد قربانی

ناظر چاپ: قادر شهبازی

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۲-۹۰-۳

تلفن: ۰۲۱-۴۴۴۳۹۶۶

دورنگار: ۸۹۷۸۴۹۰۲

ایمیل: publisher@way2pay.press

وبسایت: way2pay.press

لایتوگرافی: هنر اشکان

چاپ و صحافی: واژه

همه حقوق چاپ و نشر این اثر برای «انتشارات راه پرداخت» محفوظ است. هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شکل و شیوه (چاپی، صوتی، ویدئویی، دیجیتال و ...) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

فروشگاه انتشارات راه پرداخت نشانی: تهران، جنت آباد جنوبی، خیابان لاله غربی، روبه‌روی پاساژ سمرقند، خیابان حدیث، کوچه حدیث دوم، پلاک ۸

۱۱	بخش اول: از راز آشکار تا جنگ داخلی
۱۲	فصل اول: برایان رازی دارد
۲۷	فصل دوم: ارز غیرقانونی
۴۴	فصل سوم: تلاش همه جانبه برای کسب موفقیت
۶۶	فصل چهارم: پیگردهای قانونی و بازداشت ها
۷۷	فصل پنجم: روزگار سخت
۹۱	فصل ششم: جنگ داخلی
۱۰۳	بخش دوم: از رونق تا حباب و ترکیدن
۱۰۴	فصل هفتم: ورود به اتریوم
۱۱۷	فصل هشتم: تلاش برای ورود به وال استریت
۱۲۹	فصل نهم: برایان یک طرح جامع دارد
۱۴۰	فصل دهم: تلاش برای ورود عموسام
۱۵۳	فصل یازدهم: جنون اولیه سکه
۱۷۱	فصل دوازدهم: درماندگی کوین بیس
۱۸۷	بخش سوم: از زمستان کریپتو تا آینده کریپتو
۱۸۸	فصل سیزدهم: خماری
۲۰۱	فصل چهاردهم: زخمی، زیر بار حمله
۲۰۹	فصل پانزدهم: دعوای قدرت
۲۲۵	فصل شانزدهم: پیروزی بیت کوین
۲۳۴	فصل هفدهم: آینده فایننس
۲۴۵	مؤخره

[یادداشت ناشر]

رضا قربانی - انتشارات راه پرداخت

یکی از آثار بزرگ رمزارزها، ایجاد بستری جدید برای تأسیس و مدیریت کسب و کارهاست. شکل‌گیری صرافی‌های رمزارز به عنوان یک شاخه مهم در حوزه کسب و کارهای این عرصه، تغییرات چشمگیری در صنعت مالی به وجود آورده است. این نوع کسب و کارها نقش بسزایی در توسعه و شکل‌گیری اقتصاد دیجیتال ایفا، و به مانند پلی بین دنیای رمزارزها و ارزهای فیات عمل می‌کنند و امکان خرید، فروش و مبادله انواع رمزارزها را فراهم می‌سازند. همچنین، این صرافی‌ها از سیستم‌های مبتنی بر اطلاعات برای تحلیل بازار و پیش‌بینی نوسانات بهره می‌برند و این اطلاعات را به مشتریان خود ارائه می‌دهند. علاوه بر این، تنوع در خدمات ارائه‌شده نیز یکی از ویژگی‌های کلیدی این نوع کسب و کارها است. این تنوع شامل خدمات مختلفی از جمله خرید و فروش و ذخیره‌سازی امن رمزارزها و حتی ارائه کارت‌های پرداخت مبتنی بر رمزارزها می‌شود.

در این میان، صرافی کوین‌بیس، یکی از بنگاه‌های پیشرو در مبادلات رمزارزی، در سال ۲۰۱۲ توسط برایان آرمسترانگ و فرد ارنست بنیان‌گذاری شد. پایه‌گذاران کوین‌بیس از

ابتدا با چالش‌های زیادی روبه‌رو شدند. در اوایل شکل‌گیری این صرافی، نقدهای زیادی از جانب شبکه ارتباطات بانکی و مقامات نظارتی به آنها وارد شد. همچنین، مشکلات فنی نظیر حملات سایبری و عدم پذیرش برخی از بانک‌ها و ارائه‌دهندگان خدمات پرداخت موجب شد تا کوین‌بیس در دوران ابتدایی شکل‌گیری خود، با مشکلات بسیاری دست‌وپنجه نرم کند. با این حال، این صرافی توانست با ارتقاء امکانات امنیتی و همچنین ایجاد ارتباطات قوی با نهادهای نظارتی، به یکی از صرافی‌های بزرگ و قابل اعتماد در جهان تبدیل شود. طرح‌های نوآورانه‌ای مانند ارائه کارت اعتباری کوین‌بیس و سایر محصولات این شرکت، به تدریج موفقیت آن را تثبیت کردند. در سال‌های اخیر، صرافی کوین‌بیس رشد بی‌نظیری داشته است. در حال حاضر تا ماه دسامبر ۲۰۲۳، تعداد ۲۴۸ رمزارز در این صرافی فهرست شده‌اند و براساس گزارش وب‌سایت کوین‌گکو، صرافی کوین‌بیس در ماه دسامبر ۲۰۲۳ با حجم معاملات ماهانه ۱/۷۳ تریلیون دلار، رتبه اول را در بین صرافی‌های رمزارز جهان به خود اختصاص داده است.

این کتاب مروری است بر نحوه شکل‌گیری صرافی کوین‌بیس و چالش‌هایی که این صرافی با آن مواجه بوده است؛ چه از نظر زیرساخت‌های فنی و چه از نظر نحوه تعامل آن با نهادهای نظارتی آمریکا و همچنین تقابل آن با نظام بانکداری سنتی. تاریخچه کوین‌بیس مصداق این گزاره است که با اتخاذ راهبردهای مدیریتی مناسب و پیشروی در فناوری، چالش‌های اولیه می‌توانند به فرصت‌های بزرگی تبدیل شوند.

[مقدمه نویسنده]

من برای اولین بار در سال ۲۰۱۳ با بیت‌کوین و کوین‌بیس مواجه شدم. در آن زمان، در وبلاگ فناوری گیگا‌آم (GigaOm) خبرنگار بودم، جایی که در مورد تضاد بین قانون و فناوری، از جمله پدیده جدید رمزارزها، گزارش تهیه می‌کردم. در یک روز گرم جولای، من تصمیم گرفتم رویدادی به نام «میدان ساتوشی» را بررسی کنم که قرار بود در گوشه‌ای از میدان یونیون نیویورک برگزار شود.

با این تصور که برای شرکت در این رویداد باید یک بیت‌کوین داشته باشم، یک بیت‌کوین را به قیمت ۷۰ دلار از کوین‌بیس خریدم و قصد داشتم بعد از رویداد، آن را خرج کنم. خوشبختانه، فراموش کردم که این کار را انجام دهم و در نهایت آن را نگه داشتم و نیمی از آن را بعداً در همان سال، زمانی که قیمت بیت‌کوین به بالای ۸۰۰ دلار رسید، فروختم. از آن زمان، من شیفته رمزارزها و نقشی که کوین‌بیس در ارائه آن به عموم مردم داشت، شدم و از سال ۲۰۱۳ بارها در مورد این شرکت برای گیگا‌آم و مجله فورچون گزارش نوشته‌ام.

در تحقیق درباره این کتاب، از کارهای قبلی خود استفاده کردم و همچنین مصاحبه‌های متعددی با مدیران و اعضای هیئت مدیره کوین‌بیس انجام دادم. همچنین با بسیاری از

چهره‌های تاثیرگذار در دنیای رمزارزها، از جمله دانشگاهیان، سرمایه‌گذاران و کسانی که نزدیک به رقبای کوین بیس هستند، مصاحبه کردم. بیشتر گزارش‌های این کتاب، از جمله تقریباً تمام نقل‌قول‌های منتسب به افراد در کوین بیس حاصل این مصاحبه‌ها هستند. همچنین به طور گسترده از مطالب ثانویه استفاده کرده‌ام، از جمله گزارش‌های خبری وایرد، نیویورک تایمز، فوربس و کوین‌دسک. گزارش‌های موجود در این کتاب، همچنین از مطالب نسل اول کتاب‌های حوزه رمزارز از جمله «طلای دیجیتال»، «عصر رمزارز» و «انقلاب بلاکچین» استفاده می‌کند. زمانی که می‌خواستم مطالبی را از خودم در کتاب روایت کنم، به این منابع استناد می‌کردم و برای شناسایی این منابع، نهایت تلاشم را به کار بردم. در نهایت، این اثر نسخه اصلاح شده‌ای است از نسخه صوتی «اربابان کریپتو» که در ماه می ۲۰۲۰ منتشر شد. همچنین این کتاب شامل اخبار جدیدتر پیرامون کوین بیس است و چندین خطای جزئی را نیز تصحیح می‌کند.



بخش اول
از راز آشکار تا جنگ داخلی



فصل اول

برایان رازی دارد

برایان آرمسترانگ از ماشینش پیاده شد. آفتاب لطیف کالیفرنیا را روی سر بی‌مویش و رایحه اکالیپتوس را در مشامش حس کرد. به نمای ساختمان شتاب‌دهنده وای کامبینیتر (Y Combinator) چشم دوخت؛ ساختمانی یک طبقه در پنج کیلومتری دفتر مرکزی گوگل در «مانتین ویو» که بیشتر شبیه یک پارک کسب‌وکار (منطقه‌ای که چندین ساختمان اداری در آن جمع شده‌اند) خلوت و بی‌جنب‌وجوش بود تا یک مدرسه مشهور برای استارت‌آپ‌ها که بنیان‌گذاران استرایپ، دراپ‌باکس و دیگر شرکت‌های میلیارد دلاری را آموزش داده باشد. او اهمیتی به این ظاهر کسالت‌آور و بی‌روح نداد؛ چراکه می‌دانست پیش از او چه کسانی با موفقیت از آنجا بیرون آمده‌اند. بنیان‌گذاران ایربی‌ای‌بی (شرکتی که به تازگی آن را ترک کرده بود)، در همین‌جا آموزش دیده بودند. همین‌طور مدیران ارشد اجرایی دیگر ستارگان سیلیکون‌ولی نظیر دورش، تونیچ و ردیت.

برایان، با آنکه در نگاه اول فردی خجالتی و رنگ‌پریده به نظر می‌رسید، اما از اعتماد به نفس بالایی برخوردار بود و با وجود اینکه فقط چند روز پیش، به خاطر به هم خوردن رابطه‌اش با هم‌بنیان‌گذارش، به یکی از معدود کارآفرینانی تبدیل شده بود که مجبور بود برنامه خود را به تنهایی به سرانجام برساند، ولی خم به ابرو نداشت. تابستان سال ۲۰۱۲ بود و برایان اطمینان داشت که استارت‌آپ مشهور بعدی؛ وای کامبینیتر را خواهد ساخت.

البته همیشه هم این‌طور نبوده است. در فاصله ۱۲ مایلی به سمت جنوب، در سن‌خوزه، مکانی قرار دارد که برایان، دوران نوجوانی خود را در آنجا گذرانده بود؛ بی‌بهره از آرامش و شادی. سن‌خوزه، دهمین شهر بزرگ آمریکا و مرکز سیلیکون‌ولی است، اما هنوز هم ممکن است مانند گذشته یک پارکینگ بی‌روح و عاری از زندگی به نظر آید که بسیاری از مردم هیچ کاری با آن ندارند. برایان این حس را بارها تجربه کرده بود تا آنکه اینترنت، به عنوان یک فناوری نوین پدیدار شد.

وب جهان‌گستر، برای برایان و بسیاری دیگر از کودکان باهوش اما درون‌گرا، دوستان بسیار و سیلی از ایده‌های هیجان‌انگیز را به ارمغان آورد. به این ترتیب، زندگی کردن در سن‌خوزه ملالت‌بار، دیگر ناراحت‌کننده نبود، زیرا اکنون گروهی از هکرها و فیلسوفان

جهانی درست پشت همین صفحه کلید در دسترس بودند. هنگامی که برایان در سال ۲۰۰۱ وارد دانشگاه رایس شد، می دانست که می خواهد از اینترنت استفاده کند تا همان گونه که نسل اولیه رؤیاپردازان فناوری، با میکروچیپ ها و کامپیوترهای رومیزی، دنیای جدیدی ساخته بودند، او هم دنیای نوینی را رقم بزند.

اما یک مشکل وجود داشت. برایان در این باره گفته است: «همیشه این فکر را در سر داشتم که ای کاش کمی زودتر به دنیا آمده بودم. زمانی که فارغ التحصیل شدم و شروع به کار کردم، همیشه نگران بودم که نکند من زیادی دیر به دنیا آمده باشم؛ چراکه از نظر او شرکت های اینترنتی تحول آفرین جهان تأسیس شده بودند و انقلاب اینترنت اتفاق افتاده و تمام شده بود.»

البته او در اشتباه بود. انقلاب اینترنت، هنوز هم به طور کامل اتفاق نیفتاده و سیر تکوینی خود را طی می کند. کارآفرینان، از این فناوری استفاده می کنند تا درست یا غلط به خانه و زندگی ما شکل جدیدی بدهند. در اواخر سال ۲۰۰۸، فردی مرموز و ناشناس با نام مستعار «ساتوشی ناکاموتو» یک وایت پیپر ۹ صفحه ای در وب منتشر کرد که پای این انقلاب را به عرصه پول باز می کرد. برایان یک سال بعد آن مقاله را دید. کریسمس بود و برایان در اتاق قدیمی خود در خانه پدری اش مشغول خواندن اخبار فناوری های نوین اینترنت بود. کسی وایت پیپر ساتوشی را در یک تالار گفت و گو بارگذاری کرده بود. او آنچه را که در مقاله توضیح داده شده بود، خواند و سپس دوباره آن را خواند. برایان به هیجان آمد؛ چراکه مقاله درباره نوع جدیدی از ارز دیجیتال به نام بیت کوین بود که خارج از نظارت و کنترل هر بانک، شرکت و دولتی عمل می کرد. بیت کوین هم مانند بانک، اطلاعاتی از جمله اینکه چه کسی چه مبلغی را به چه کسی پرداخت می کند، ردگیری می کرد، اما تفاوت در این بود که تراکنش ها توسط افرادی تصادفی روی کامپیوترهای گوناگون در سراسر جهان ثبت می شدند، نه توسط بانک ها. این یک پول واقعی اما بی نیاز به بانک و فارغ از مرزهای جغرافیایی بود. برایان برای بار سوم شروع به خواندن مقاله ساتوشی کرد و اصلاً متوجه نبود که مادرش از طبقه پایین او را برای شام صدا می زند.

دو سال و نیم بعد، هنگامی که او وارد ساختمان وای کامبینیتر می شد، بیش از هر زمان دیگری بر بیت کوین متمرکز بود. در آن هنگام، برایان به بینش خاص خودش درباره

پول رسیده بود؛ بینشی که به زودی آن را با میلیون ها نفر در سراسر جهان به اشتراک می گذاشت.



«پیتر تیل»، میلیاردر معروف در کتاب «از صفر به یک»، کتاب مقدس او درباره استارتاپ، سخن از «رازهایی آشکار» به میان آورده؛ این اصطلاح اشاره ای است به ایده های تجاری مختص کسانی که از به چالش کشیدن تفکرات رایج و سنتی نمی هراسند. تیل در این باره از دو استارتاپ ایربی ان بی و اوبر یاد می کند؛ بنیان گذاران ایربی ان بی به وجود بازاری مغفول مانده برای اتاق های خالی پی بردند و بنیان گذاران اوبر نیز دریافتند که می توان سیگنال های GPS و یک اپلیکیشن سازگار با گوشی های هوشمند را جایگزین تاکسی ها کرد.

در کتاب های «مایکل لوتیس»، نویسنده نامدار کتاب های حوزه کسب و کار نیز نمونه های دیگری از رازهای آشکار ذکر شده است. او در کتاب «مانیبال»، از مدیر کلی سخن می گوید که با تکیه بر داده ها (و نه خرد دیرینه کهنه کاران مجرب)، یک تیم بسکتبال برنده می سازد. در کتاب «پوکر دروغگو» هم داستان تریدری را بازگو می کند که با ادغام وام های مسکن با اوراق قرضه رهنی (که ایده ای بدیهی و آشکار بود)، توانست در شرکت خودش در وال استریت، به ثروتی عظیم دست یابد.

در سال ۲۰۱۲، برایان نیز یک راز آشکار را از آن خود کرد. او می دانست که بیت کوین می تواند به یک فناوری تبدیل شود که جهان را تغییر دهد، اما خرید آن برای بیشتر مردم، پیچیده و گیج کننده بود. چه می شد اگر او می توانست این فرآیند را برای مردم آسان تر کند؟ «سم آلتمن»، رئیس وای کامبینیتر، قدرت این ساده سازی و آنچه را برایان در پی آن بود، درک کرد. او با اشاره به این موضوع که فرآیندهای کامپیوتری برای برنامه نویسان بدیهی و قابل درک، اما برای دیگران گیج کننده هستند، گفته است: «آسان کردن کارها برای ۹۹ درصد مردم مهم است، اما افراد فنی از آن غفلت می کنند. وقتی دراپ باکس راه اندازی شد، برنامه نویسان می گفتند وقتی می توان از ابزارهای

«خط فرمان» (Command line) استفاده کرد و از همه فایل های خود نسخه پشتیبان داشت، واقعاً دراپ باکس به درد چه کسی می خورد؟!»

اهمیت ساده سازی در مورد بیت کوین نیز صدق می کرد. اگر کسی پیدا می شد و وبسایتی راه اندازی می کرد که مردم از طریق آن می توانستند به همان روشی که به صورت آنلاین سهام خرید و فروش می کنند، رمزارز بخرند یا بفروشند، افراد بیشتری به این کار روی می آوردند. اما طرفداران بیت کوین که قادر به ساخت چنین وبسایتی بودند، این ایده را مسخره کردند؛ آنها از این فرصت غافل بودند. در عوض، بسیاری از آنها کوشیدند اصول و قواعد فنی مقاله ساتوشی را به کار بندند تا به امید ثروتمند شدن، رمزارز خودشان را عرضه کنند. به قول آلتمن؛ «هر کسی در جامعه رمزارز می خواست نسخه جدیدی از بیت کوین به وجود آورد.» در آن زمان، این ذهنیت که «من می خواهم با ایجاد یک پول جدید و در اختیار گرفتن ۲۰ درصد از آن ثروتمند شوم»، بسیار فراگیر و شایع بود.

برایان اما به گونه ای متفاوت به موضوع می نگریست. او با استفاده از آن راز آشکار (تقاضای بسیار زیاد برای دسترسی آسان به بیت کوین) یک نسخه آزمایشی از چیزی ساخت که بعدها به وبسایت کوین بیس تبدیل شد. در آگوست ۲۰۱۲، برایان در روز ارائه وای کامبینیتر (رویدادی که سالی دو بار برگزار می شود و در آن، بسیاری از استارتآپ ها در حضور سرمایه گذاران خطرپذیر و اهالی رسانه، از ایده های خود رونمایی می کنند) روی صحنه رفت. این لحظه کوتاهی از احساس شکوهمندی است که بنیان گذاران تجربه می کنند، هرچند اغلب زبانه های این شعله های زیبا چند ماه بعد فروکش می کند. این سرنوشت معمول استارتآپ هاست؛ البته نه همه آن ها، از جمله دو شرکت دیگر در سطح شرکت برایان؛ یکی استارتآپ «اینستا کارت» که اکنون یک شرکت میلیارد دلاری ارائه خدمات خواربارفروشی است و دیگری «سویلنت» (Soylent) که ارائه دهنده محصولی است که از آن به عنوان جایگزین وعده های غذایی استفاده می کنند و در سلیکون ولی و حتی فراتر از آن، طرفداران زیادی پیدا کرده است.

در روز ارائه، وقتی نوبت به برایان رسید تا ارائه اش را انجام دهد، با اعتماد به نفس عجیبی روی صحنه رفت. رو به حضار ایستاد و ایده اش را با گفتن یک جمله ساده با

مخاطبان‌ش به اشتراک گذاشت: «کوپین بیس؛ آسان‌ترین راه برای کار کردن با بیت کوپین.»
با نگاهی به گذشته، این جمله او امروز بسیار بدیهی به نظر می‌رسد.



بینش زود هنگام برایان نسبت به بیت کوپین او را میلیاردی می‌کرد، اما این کار به قیمت از دست دادن یک دوست تمام می‌شد. در تابستان ۲۰۱۲، قرار نبود برایان به تنهایی به دفتر وای کامبینیتر برود. این مدرسه مهم برای استارت‌آپ‌ها، همیشه در انتظار حضور هم‌بنیان‌گذاران بود و بر گروه تأکید داشت و نه افرادی که می‌خواستند به تنهایی کسب و کارشان را راه‌اندازی کنند.

با وجود آنکه کارآفرینان تک‌نفره در سیلیکون ولی محترم شمرده می‌شوند، واقعیت این است که استارت‌آپ‌های فناوری، مانند بسیاری از دیگر فعالیت‌های مبتنی بر خلاقیت، شباهت زیادی به تیم‌های ورزشی دارند و اغلب با شراکت‌های دونفره شکل گرفته و توسعه می‌یابند. محققان در کتاب‌هایی مانند «حلقه‌های مشارکتی» (Collaborative Circles) و «قدرت‌های دو» (Powers of Two) نشان داده‌اند که نواخ به‌ندرت منزوی هستند؛ «جان لنون» و «پل مک‌کارتنی» به یکدیگر اعتماد کردند تا موسیقی‌های پرفروش گروه بیتلز را خلق کنند، «پابلو پیکاسو» و «ژرژ براک» دوشادوش هم پیش رفتند و هر دو با هم به عنوان پایه‌گذاران مکتب کوبیسم شناخته می‌شوند، «جیمز واتسون» و «فرانسیس کریک»، زیست‌شناس، با یکدیگر همکاری کردند تا توانستند مارپیچ دوگانه (Double Helix) و دی‌ان‌ای را کشف کنند.

عرصه فناوری نیز از این قاعده مستثنی نیست. اپل و استیو جابز به میزان زیادی تداعی‌کننده یکدیگرند، اما این شرکت حوزه کامپیوتر، بدون یاری آن استیو دیگر، یعنی «استیو ووزنیاک»، شریک استیو جابز و استاد برنامه‌نویسی نمی‌توانست ادامه حیات دهد. برای گوگل نیز ماجرای مشابهی اتفاق افتاده است. «لری پیج» و «سرگئی برین» به عنوان بنیان‌گذار، ذهنیت یکسانی درباره موتور جست‌وجو داشتند. همچنین گارازی در پالو آلتو که زادگاه و نماد ظهور سیلیکون ولی شناخته می‌شود و اکنون یک مکان

جغرافیایی رسمی مشخص در ایالت کالیفرنیا به شمار می آید، متعلق به دو مبتکر نامدار، یعنی «بیل هیولت» و «دیو پاکارد» است که برند مشهور اچ پی را بنیان گذاری کرده اند. مدیران و داوران وای کامبینیتر به تجربه در یافته بودند که هم بنیان گذار خوب، به اندازه طرح کسب و کار اهمیت دارد. آلتمن، رئیس وای کامبینیتر، در تأیید این موضوع گفته است: «اگر به سرنوشت شرکت های موفق نگاهی بیندازید، متوجه می شوید که آنها توسط بیش از یک نفر پایه گذاری شده اند. تجربه، به ما نشان داده که کار برای شرکت هایی که فقط یک بنیان گذار دارند، بسیار دشوار می شود. فراز و فرودهای استارت آپ، این قدر شدید و تنش زا هستند که در بحبوحه نبردهای طاقت فرسای کسب و کار، باید به یکدیگر امید دهید و مشوق هم باشید.»

برایان هم تا چند روز پیش از شروع برنامه ارائه وای کامبینیتر، یک هم بنیان گذار داشت که نام او «بن ریوز» بود. یک جوان خجالتی بریتانیایی و نابغه برنامه نویسی که در خصوص بیت کوین با برایان هم نظر بود. این دو در یک تالار گفت و گوی مربوط به بیت کوین با یکدیگر آشنا شده بودند. برایان و بن، مدت ها بود که می خواستند با هم یک شرکت تأسیس کنند. آنها در قالب یک تیم به وای کامبینیتر مراجعه کرده بودند و این شتاب دهنده آنها را پذیرفته بود. اما تنها چند روز پیش از آنکه بن از بریتانیا به مقصد آمریکا پرواز کند، آن دو بر سر یک موضوع کلیدی با هم اختلاف پیدا کردند و برایان تصمیم گرفت بدون او ادامه دهد. برایان چند روز پیش از روز ارائه وای کامبینیتر، در ایمیلی که برای بن فرستاد، چنین نوشت: «هم بنیان گذاری به راحتی مانند یک ازدواج است؛ با آنکه تصور می کنم برای یکدیگر احترام قائلیم، اما همکاری چندان خوبی با هم نداریم.»

برایان، سپس محض احتیاط گذرواژه های کدهای کتابخانه هایی را که با هم ایجاد کرده بودند، تغییر داد. این کار، در عرصه استارت آپ مانند قطع کردن حساب مشترک همسر است؛ اما ناگزیر می بایست انجام می شد. آنچه برایان و بن بر سر آن با هم توافق نداشتند، موضوعی زیبایی شناختی یا حتی راهبردی نبود، بلکه به ماهیت وجودی بیت کوین مربوط می شد. بحث آن دو، به یک نزاع ایدئولوژیک در این باره تبدیل شد که بیت کوین قرار بوده چه باشد و چه ماهیتی داشته باشد.

هنگامی که ساتوشی ناکاموتو در وایت پیپر ۹ صفحه ای خود از بیت کوین رونمایی کرد،

در حقیقت از یک فناوری نوین غیر متمرکز سخن گفت. غیر متمرکز بودن، یک کلمه بسیار مهم و کلیدی در آن مقاله بود و منظور از آن این بود که هیچ شخص، شرکت یا دولتی نمی‌تواند بر شبکه‌ای که بیت کوین بر بستر آن ساخته می‌شد، کنترل داشته و از قدرتی انحصاری برخوردار باشد. به علاوه، افرادی که بیت کوین خرید و فروش می‌کردند، نمی‌توانستند به هیچ کسی اعتماد کنند و اجازه دهند پول دیجیتالی‌شان را مدیریت کند. در اختیار داشتن بیت کوین، به معنای در دست داشتن یک کلید خصوصی شامل زنجیره‌ای نامفهوم از حروف، اعداد و علائم بود که کیف پول آنلاین به وسیله آن با بسته می‌شد و اگر صاحب بیت کوین آن را گم می‌کرد، امکان دسترسی به بیت کوین خود را برای همیشه از دست می‌داد. در حقیقت این کلید، چیزی مانند نسخه دیجیتالی رمز گاوصندوق بود که فقط صاحب پول آن را می‌داند.

این همان دلیلی بود که باعث شد بیت کوین با طرحی نو وارد میدان شود. ایده برایان؛ یعنی همان راز آشکاری که او آن را از آن خود کرده بود، ارائه خدمتی بود که از طریق آن افراد می‌توانستند بدون استفاده از کلید شخصی، بیت کوین داشته باشند؛ کوین بیس این امکان را برای همگان فراهم می‌ساخت.

این راه‌حلی منطقی و بر مبنای عقل سلیم بود، اما ماکسیمالیست‌های بیت کوین، آن را بدعت‌گذاری و نوعی ارتداد از اصول بنیادین این رمزارز می‌دانستند که با همه باورهای ساتوشی در تضاد است. این موضوع اصلاً اهمیتی نداشت که خریداران با استفاده از کوین بیس می‌توانستند بیت کوین خریداری و سپس آن را به کیف پولی منتقل کنند که آن را با یک کلید شخصی کنترل می‌کردند. آنچه اهمیت داشت، اصول و اخلاق بود. از نظر ماکسیمالیست‌های بیت کوین (یعنی اکثریت قریب به اتفاق جامعه رمزارز در سال ۲۰۱۲)، برایان سنت‌شکن بود و دیدگاهش درباره کوین بیس گناهی کبیره به‌شمار می‌آمد؛ چراکه او از تمرکزگرایی سخن می‌گفت. او بدعت‌گذار و خائن به دیدگاه‌های ساتوشی بود. برایان و بن هیچ‌گاه بر سر این موضوع با هم به توافق نرسیدند. بن قصد داشت شرکت بیت کوین خودش را راه بیندازد، اما هرگز فراموش نکرد که چگونه برایان او را ترک کرده بود. سال‌ها بعد، او به نشریه وایرد اجازه داد تا متن ایمیل جدایی را که برایان برایش ارسال کرده بود، منتشر کند. بن هنوز هم خود را در به وجود آمدن کوین بیس شریک

می‌داند و در صفحه لینکدین او، این عبارت به چشم می‌خورد: «عضو تیم بنیان‌گذاران کوین‌بیس».

برایان امروز شدت این اختلاف را کمتر از آنچه بوده، نشان می‌دهد. این قطع همکاری با بن تقریباً با فشار یکی از مدیران ارشد وای کامبینیتر همزمان شده بود و برایان معتقد بود که این کار ضروری بود؛ هرچند در آن زمان، مشکل بزرگی به‌شمار می‌آمد. این جدایی لحظه آخری از بن، برایان را به یکی از کارآفرینان نادری تبدیل کرد که مجبور بود به‌عنوان بنیان‌گذار تک‌نفره، نه یکی از هم‌بنیان‌گذاران، به وای کامبینیتر برود. البته او برای کسب نتایج خوب، چندان دست‌بسته هم نبود، زیرا علاوه بر اینکه از تجربه مناسبی در زمینه مربی‌گری در شتاب‌دهنده برخوردار بود، فهرست بلندبالایی نیز از سرمایه‌گذاران و مشاوران فوق‌العاده در اختیار داشت. آنچه او نداشت، کسی بود که هنگام سخت‌شدن کارها به او دلگرمی دهد و برای ادامه‌دادن تشویقش کند. قرار بود شرایط بسیار سخت شود.

با آنکه اعتبار و تبلیغات، دستاورد خوبی برای محدود شرکت‌های پذیرفته‌شده توسط وای کامبینیتر به‌شمار می‌آمد، اما حقیقت این بود که پذیرفته‌شدن، به معنای موفق‌شدن نبود. زیرا ۸۰ درصد استارت‌آپ‌ها پس از برگزاری روز پرهیاهوی ارائه، در سکوت و بی‌خبری، بی‌پول می‌شدند و به خاک سیاه می‌نشستند و فقط شرکت‌هایی تمام مشکلات را از سر می‌گذراندند که دو یا سه بنیان‌گذار داشتند. در تابستان ۲۰۱۲، کوین‌بیس فقط کمی بیشتر از یک ایده بازاریابی و یک وب‌سایت ناتمام با تنها یک بنیان‌گذار بود. این شرکت، برای موفقیت به چیزهایی بسیار بیش از این نیاز داشت؛ از جمله میلیون‌ها خط‌کد دیگر، تست محصول، طرح کسب‌وکاری و البته مشتریان واقعی. اگر برایان موفق به انجام آن نمی‌شد، کوین‌بیس هم به سرنوشت اکثر استارت‌آپ‌ها دچار می‌شد؛ شکست. بنابراین شرایط برایان سخت و ترسناک بود.



در فاصله پنج مایلی به سمت جنوب غربی دفتر مرکزی وای کامبینیتر واقع در مانتین‌ویو، شهر دیگری از سیلیکون‌ولی قرار دارد که نامش «سانی‌ویل» است. این شهر

نیز هوای لطیفی دارد که رایحه اکالیپتوس در آن به مشام می‌رسد. خیابان‌هایش زیبا و آرامش‌بخش است و یک ایستگاه راه‌آهن شهری «کال-ترین» (راه‌آهن قدیمی این منطقه) در آن به چشم می‌خورد. تعدادی از شرکت‌های نامدار فناوری، از جمله آتاری، یاهو، پالم و AMD که تولیدکننده چیپ است، در این شهر قرار دارند. در همان تابستان (۲۰۱۲)، سانی ویل به خانه یک پناهجوی وال استریت به نام «فرد ارسام» تبدیل شد.

فرد هنگام تحصیل در دبیرستان، یکی از آن نوجوانان دوست‌داشتنی و محبوب بود. ظاهری مثل مدل‌ها داشت؛ چهره‌ای متناسب و زیبا، موهایی بور و پر پشت و بدنی قوی و ورزشکار. او در کنکور واقع در نیوهمپشایر بزرگ شده و با افراد برجسته‌ای همکاری کرده بود، با این حال، هیچ‌گاه احساس خوشایندی از این همکاری‌ها نداشت.

او درباره آن روزهایش گفته است: «احساس می‌کردم صرفاً در حال تماشای زندگی‌ام هستم.» او کاری را انجام می‌داد که از او انتظار می‌رفت؛ نمرات خوبی می‌گرفت و در ورزش‌های لاکراس^۱ (Lacrosse) و بسکتبال عالی بود. میل به خشنود کردن پدرش او را آزار می‌داد. پدر او، مهندسی بااراده و جاه‌طلب بود که از دانشکده کسب و کار هاروارد فارغ‌التحصیل شده بود و به موفقیت باور داشت. سال‌ها بعد، هنگامی که از یک پنت‌هاوس باشکوه، به چشم‌انداز زیبای سان‌فرانسیسکو و اقیانوس پیش روی آن نگاه می‌کرد، اطمینان نداشت که آیا هنوز به اندازه کافی رشد کرده است یا نه. او اندوهگین گفت: «حتی اگر در بازی ویدئویی خیلی خوب شده باشی، باز هم مدام سطح بازی‌ها سخت‌تر و سخت‌تر می‌شود.»

این استعاره درست و دقیقی بود. بازی ویدئویی چیزی است که او تقریباً بهتر از هر کس دیگری آن را می‌شناسد. با آنکه دنیای اطرافش در دبیرستان، احساس خوبی در او به وجود نمی‌آورد، اما آنچه در اینترنت پیدا کرده بود، همانی بود که دلش می‌خواست. هر روز، به محض آنکه می‌توانست، تمرین‌های لاکراس یا بسکتبال را رها می‌کرد تا وارکرفت یا کال آف دیوتی بازی کند و اغلب، تمام شب را بیدار می‌ماند تا بتواند در دو لیگ آنلاین (یکی در آمریکا و دیگری در اروپا) در گردونه رقابت باقی بماند. او پیش از آنکه به بزرگسالی برسد، به یک گیمر حرفه‌ای تبدیل شده بود و در مسابقات سراسری کشور شرکت می‌کرد و برنده می‌شد.

بازی‌های ویدئویی، برای فرد این امکان را فراهم ساخت که از فشارهای دبیرستان فرار کند، اما این یک امر موقتی بود؛ زیرا به زودی، زمان دریافت مدرک دانشگاهی فرا می‌رسید. او در دانشگاه دوک به عنوان دانشجوی علوم کامپیوتر ادامه تحصیل داد و سپس، وقت آن رسیده بود که زندگی محترمانه‌ای داشته باشد، این کار را هم کرد؛ به عنوان تریدر ارزهای خارجی در شرکت گلدمن ساکس مشغول به کار شد. او نگاه جالبی نسبت به آن شغل داشت: «تریدر فارکس بودن، بهترین چیزی بود که باعث می‌شد ضمن آنکه شغلی پول‌ساز و معتبر داشته باشم، بتوانم به یک بازی ویدئویی در زندگی واقعی نیز برسم.» فرد، مناسب این کار بود و این نقش را خوب ایفا کرد. البته این به آن معنا نبود که کارش را دوست داشت. در واقع او داشت به تدریج از درون می‌پوسید. رؤسایش در گلدمن ساکس، افرادی با افکار و دیدگاه‌های پوسیده و قدیمی بودند که در تماس‌های تلفنی‌شان با صدای بلند صحبت می‌کردند و در چاله‌های^۲ معاملاتی به دیگران تنه زده و با آنها درمی‌افتادند. آنها سبک نوین معامله‌گری را که در حال رخنه‌کردن به صنعت مالی بود، دوست نداشتند؛ سبکی که به کسانی که بهترین الگوریتم‌ها را می‌نوشتند، پاداش‌های خوبی می‌داد. این پیشگویی سرمایه‌گذار معروف ساحل غربی (و عضو آینده هیئت‌مدیره کوین بیس) که «نرم‌افزار جهان را خواهد بلعید»، در حال محقق شدن بود؛ همه معامله‌گران سنتی، در حال بلعیده شدن بودند، حتی اگر مایل نبودند به آن اعتراف کنند.

فرد به یاد می‌آورد که «آنها مهندسان آی‌تی را افرادی درجه ۲ می‌دانستند و از اتوماسیون نفرت داشتند. اگر می‌خواستیم کاری انجام دهیم که باعث صرفه‌جویی در زمان می‌شد، آن را برنمی‌تابیدند؛ شرایط بسیار عجیبی بود.»

مانند این بود که دوباره به دوران دبیرستان بازگشته باشد. در ظاهر، او یک تریدر موفق و خبره به نظر می‌آمد و با این کار والدینش را نسبت به خودش راضی نگه می‌داشت، اما در عمق درونش خواسته دیگری وجود داشت؛ اینکه ای کاش جای دیگری بود. او به این نیازش متناسب با شرایط آن روزهایش پاسخ داد. آخر شب به اینترنت پناه می‌برد و از این طریق با افرادی آشنا می‌شد و دنیاهایی را کشف می‌کرد و در مکان‌هایی قرار می‌گرفت که به آن تعلق داشت. او در وبلاگ‌ها و انجمن‌های ردیت، با ارز دیجیتال جدیدی آشنا

شد که بانک مرکزی یا بانک‌های تجاری مانند گلدمن ساکس در آن دخالتی نداشتند و هر کسی می‌توانست آن را در اختیار داشته باشد. این موضوع او را متحیر کرد و به هیجان آورد.

فرد احساس کرد که ایده خلق بیت کوین که یک ارز بدون دخالت دولت‌هاست، صرفاً یک ایده خیره‌کننده نیست؛ بلکه ایده‌ای است که تحقق آن ضرورت دارد. او هر روز وال استریت را در صندوق‌های بانک مرکزی آمریکا تماشا می‌کرد. شرایط در کشورهای خارجی بدتر بود. کشورهایمانند یونان به دلیل سوءمدیریت رهبران سیاسی، چشم‌انتظار کمک‌های خارجی بودند. در مقابل، ایده بیت کوین که زمانی غیرمنطقی به نظر می‌رسید، اکنون منطقی و عاقلانه به نظر می‌آمد. فرد همچنین، در بیت کوین شغلی را دید که برای آن متولد شده بود؛ از یک سو به خاطر سال‌ها استفاده از بازی‌های ویدئویی با پول دیجیتالی آشنا بود و از سوی دیگر به عنوان یک معامله‌گر وال استریت اطلاعات خوبی درباره امور مالی داشت. او مایل بود دنیای بیت کوین شود.

فقط یک مشکل وجود داشت؛ به نظر می‌رسید همه چیز در سیلیکون ولی اتفاق می‌افتد. هرچند درباره سیلیکون ولی چیزهایی شنیده بود، اما دلیل اهمیت آن را نمی‌دانست. البته با گذشت زمان به پاسخ این سؤالش رسید؛ همان‌طور که نقاشان در پاریس جمع شدند و سینماگران در هالیوود، سیلیکون ولی هم مکانی بود که اگر قصد داشتید کارهای بزرگی در زمینه نرم‌افزار انجام دهید، می‌بایست به آنجا می‌رفتید. حتی شهر نیویورک هم که به نظر می‌رسید همه چیز در آن وجود دارد، ترکیب جنب و جوش کسب و کارها و جادوی علوم کامپیوتر را عرضه نمی‌کرد. زمان، زمان رفتن بود. بنابراین پس از دو سال کار کردن در گلدمن ساکس، تصمیم گرفت ساختمان‌های بلندمرتبه وال استریت را ترک کند و بختش را در شهر حومه‌ای سانی ویل بیازماید.



فرد و برایان در کافی‌شاپ معروف «کریمری» با هم ملاقات کردند. مانند بسیاری از مکان‌های مشهور سیلیکون ولی، کریمری نیز مکان چندان پرطمطراقی نبود؛ یک

ساختمان چوبی کم ارتفاع یک طبقه با حروفی سفیدرنگ روی سردر، یک پاسیوی کوچک، تعدادی میز و صندلی، منویی از ساندویچ‌های صبحانه، سالاد و کوکتل‌ها و کاپوچینوها. مکانی معمولی در خیابانی معمولی از سان فرانسیسکو که دیوارهایش شاهد گفت‌وگوهای زیادی درباره معاملات مربوط به سرمایه‌گذاری‌های خطرپذیر میلیارد دلاری و ارائه‌های متعدد درباره استارت‌آپ‌هایی بود که یا به موفقیت می‌رسیدند یا کارشان به شکستی بزرگ ختم می‌شد.

شاید دلیل محبوبیت کریمری آن بود که در نزدیکی راه خروجی یک آزادراه و ایستگاه راه‌آهن شهری قرار داشت. احتمال دیگر شاید این بود که کریمری مکانی ساکت در اختیار مشتریان قرار می‌داد. شاید هم موضوع این بود که افراد متخصص در زمینه فناوری این محل را برای قرارهای خود انتخاب می‌کردند (با این حال، این کافی شاپ مشهور نتوانست از آثار مخرب پاندمی کووید ۱۹ در امان بماند و تعداد زیاد مشتریان ثروتمند هم به بقای آن کمکی نکرد تا اینکه در آگوست ۲۰۲۰ برای همیشه تعطیل شد). البته برایان به این دلیل کریمری را انتخاب کرد که در نزدیکی دفتر موقتی قرار داشت که در خیابان «بلوکسوم» اجاره کرده بود. او چند ماه پیش از آن، با فهرست بلندبالایی از افراد و سرمایه‌گذاران احتمالی در وای کامبینیتر به توافق رسیده بود و آن شتاب‌دهنده مشهور هم در عوض، بر اساس عرفی که با همه استارت‌آپ‌های پذیرفته‌شده داشت، هفت درصد از سهام شرکت او را در اختیار گرفته بود. هنگامی که فرد به یکی از کامنت‌های او در ردیت درباره بیت‌کوین پاسخ داده بود، برایان هنوز، چه از نظر شخصی و چه از نظر حرفه‌ای بسیار تنها بود.

فرد، چند هفته پیش از آن سانی‌ویل را، که در آن شب‌ها را پیش دوستان قدیمی دانشگاهی‌اش می‌گذراند، ترک کرده بود و اکنون در سان فرانسیسکو زندگی می‌کرد. دیدار او با برایان مثل یکی از قرارهای ملاقات نادر در اپلیکیشن دوستیابی تیندر بود که واقعا اتفاق می‌افتد. فرد، از آن زمان این‌گونه یاد می‌کند: «درباره این موضوع احساسی شهودی داشتم. احساس هیجان می‌کردم.» این شرکت نوظهور یعنی کوین‌بیس همان احساسی را به دست می‌داد که یک بازی ویدئویی هیجانی و پرافت‌وخیز ایجاد می‌کرد. تفاوت در این بود که واقعی بود. دوستی میان این دو جوان بیست و چندساله، دوطرفه

بود. اگرچه برایان از به سرانجام رسیدن ازدواج استارتاپی با بن دلسرد شده بود، اما این بار آماده بود که به سرعت همکاری اش با فرد را آغاز کند. او در فرد، یک هم‌بنیان‌گذار، یک دوست و یک همکار متعصب می‌دید. آن دو، شبانه‌روز کار می‌کردند و اغلب تا ۱۶ ساعت در روز مشغول بودند تا گدی را فراهم آورند که این امکان را در اختیار مردم می‌گذاشت که کاری را انجام دهند که پیش‌تر انجام نداده بودند؛ خرید بی‌دردسر بیت‌کوین تنها با ارائه یک شماره حساب بانکی. در این صورت، دیگر به انتقال بین‌المللی بانکی و کمک گرفتن از تئوری‌های پیچیده ریاضی شامل نظریه پرابهت ریسمان (String Theory) نیازی نبود؛ تنها وجود یک وب‌سایت پایه که شبیه بانکداری آنلاین بود، کفایت می‌کرد.

چهار ماه از زمانی که برایان در روز ارائه وای کامبینیتر روی صحنه رفته بود، می‌گذشت و اکنون در نوامبر ۲۰۱۲، زمان آن فرا رسیده بود که ببینند آیا کوین بیس واقعاً جواب می‌دهد یا خیر؟ زمان آن رسیده بود که با یک کلیک قابلیت خرید و فروش بیت‌کوین را فعال می‌کردند. آن روز زمانی که برایان و فرد با نگرانی پشت لپ‌تاپی نشسته بودند تا نظاره‌گر فعال شدن این قابلیت باشند مهی غلیظ شهر را در بر گرفته بود.



موفقیت!

تعداد بسیار کمی سفارش در وب‌سایت ثبت شد، اما چند هفته بعد، سیلی از مردم به آن هجوم آوردند؛ توجه همگان به این روش نوین و آسان خرید بیت‌کوین جلب شده بود. تعداد سفارش‌ها و حجم کار برایان و فرد آن‌قدر زیاد شده بود که آن دو سخت تلاش می‌کردند تا وب‌سایت را همچنان فعال نگه دارند.

اولین بحران زمانی پیش آمد که به خاطر یک خطای نرم‌افزاری، موجودی بیت‌کوین مشتریان، نادرست نمایش داده می‌شد. البته در پنل مدیریت وب‌سایت همه‌چیز درست بود، اما برای برخی مشتریان چنین به نظر می‌رسید که همه‌چیز را از دست داده‌اند. پرتال خدمات مشتریان کوین بیس که ضعف طراحی داشت، با ده‌ها، سپس

صدها و در نهایت با بیش از دو هزار درخواست دیوانه‌وار از مشتریان وحشت‌زده روبه‌رو شد.

«بیت‌کوین من کدوم گوریه؟»، «دزدیه؟»، «پولم رو پس بده».

مشتریان مضطربی که وب‌سایت و مدیران آن را آماج طعنه، توهین و ناسزای خود قرار می‌دادند، کم نبودند. این لحظه‌ای حیاتی برای یک استارت‌آپ شکننده با شهرتی شکننده‌تر، آن هم در صنعتی سرشار از بی‌اعتمادی بود. برایان و فرد شبانه‌روز کار می‌کردند و به‌نوبت روی زمین می‌خوابیدند. آن که بیدار بود، هم به درخواست‌های مشتریان پاسخ می‌داد، هم سعی می‌کرد مشکل نرم‌افزار را حل کند.

سرانجام پس از ساعت‌ها کدنویسی کامل و دقیق، مشکل وب‌سایت برطرف شد و آتش بحران فرو نشست. به این ترتیب، خدشه‌ای که به اعتبار کوین بیس وارد آمده بود، ترمیم شد. برایان، مانند همیشه آرام، دوباره مشغول خواندن اخبار فناوری شد و فرد که مقتصدتر از آن بود که یک تاکسی اوבר بگیرد، از خستگی تلوتلوخوردن به سمت خانه‌اش رفت که در محله‌ای بدنام قرار داشت و خیابان‌هایش را شیشه‌خرد و فریاد معتادان فراگرفته بود. فرد متوجه هیچ‌کدام از این‌ها نشد. حتی دو بلوک ساختمان را پشت سر مرد نابینایی راه رفت که در پیاده‌رو به طرز ترحم‌برانگیزی گام برمی‌داشت.

سرانجام، در حالی که مردم آن بیرون هنوز در جنب‌وجوش بودند، فرد خودش را به تختش رساند و به خواب رفت.

۱. لاکراس یک ورزش گروهی است. در این بازی از یک توپ کوچک پلاستیکی و چوب‌های بلندی که بر سر آنها تور قرار دارد، استفاده می‌شود. (تمامی پی‌نوشت‌ها از مترجمان است.)

۲. چاله، بخشی از سالن بورس است که پایین‌تر از سطح همکف قرار دارد و معامله‌گران، فقط در آن حق انجام معامله دارند.



فصل دوم ارز غیرقانونی



«کتی هان» روی پرونده جنایی جدید، حروف «F-N-UL-N-U» را نوشت که منظور از آن «نام ناشناس، نام خانوادگی ناشناس» بود. دادستان‌های فدرال برای اشاره به مظنونینی که هنوز هویت‌شان مشخص نیست، از این روش استفاده می‌کنند و وقتی می‌خواهند از آن حرف بزنند، می‌گویند فِنیو_النیو (Fe-newel-new).

کتی از اینکه این فرصت برایش پیش آمده که این هویت ناشناس را (هر کسی که می‌خواهد باشد) پیدا کند، خوشحال بود. او زنی با موهای طلایی و سرشار از انرژی بود و به‌عنوان فردی که می‌خواست به بالاترین جایگاه‌های حوزه حقوق در دنیا برسد، در سال ۲۰۰۹ به سان‌فرانسیسکو آمده بود. او در دادگاه عالی، نزد قاضی «آنتونی کِندی» کار کرده بود و این، برایش در حکم بلیطی جهت دستیابی به جایگاه‌های شغلی دلخواه و پردرآمد بود. با این حال ترجیح داده بود برای ادارات دولت فدرال کار کند. اکنون سه سال بود که کارش رصد برخی از خشن‌ترین تبهکاران ناحیه شمالی کالیفرنیا، شامل سرکردگان جرائم سازمان‌یافته و اوباش موتورسوار بود که رقبای خود را به طرز وحشیانه‌ای به قتل می‌رساندند. کتی، به‌راستی انرژی و اشتیاق فراوانی را در این کار می‌گذاشت. او آنها را به محکمه می‌کشاند و به زندان می‌فرستاد. به نظر خودش، کار بسیار جذابی داشت، اما او در حال آماده‌شدن برای موضوع جدیدی بود که با آنکه فوق‌العاده مهیج بود، اما خونین نبود. پرونده همین آقا یا خانم ناشناس، دقیقاً همان چیزی بود که دوست داشت. اطلاعات موجود در آن، ناقص بود و این امر، هیجان کار را بیشتر می‌کرد. تمام چیزی که مافوق‌هایش می‌توانستند به او بگویند، این بود که این پرونده، مربوط به کامپیوترها و فعالیت‌های غیرقانونی زیادی است. یک روز رئیسش او را فراخوانده و به او گفته بود: «می‌خواهی این چیز جدید را که اسمش بیت‌کوین است، تحت پیگرد قرار دهی؟» او تا آن لحظه اسمی از بیت‌کوین نشنیده بود. با این حال، بی‌درنگ پاسخ داده بود: «بله! می‌خواهم.»



به‌راستی که مضحک بود؛ تحت تعقیب قرار دادن یک ارز! به محکمه کشاندن بیت‌کوین، همان قدر منطقی به نظر می‌رسید که بازجویی کردن از یک اسکناس یک‌صد

دلاری! البته دادستان‌ها، در سال ۲۰۱۲ چیز زیادی از بیت‌کوین نمی‌دانستند، اما این را می‌دانستند که از طریق آن، چه اتفاقاتی می‌افتد. به این ترتیب، تحت تعقیب قرار دادن این ارز، چندان هم غیرمنطقی نبود. پول دیجیتال، فعالیت‌های مجرمانه (از پول‌شویی تا فروش مواد مخدر) را افزایش داده بود. بسیاری از مقامات قضایی و افسران پلیس بر این باور بودند که رابطه‌ای میان این ارز و طیف گسترده‌ای از جرائم وجود دارد. مطمئناً بعضی از «کله‌گنده‌ها» دستی در آن داشتند. البته زمان زیادی نگذشت که کتی متوجه شد مظنون ناشناس، نه سرکرده یک باند تبهکار است، نه یک گروه از اراذل و اوباش، بلکه یک فناوری بنیادین جدید است؛ بنابراین او هم کاری را انجام داد که اکثر مردم وقتی به بیت‌کوین علاقه‌مند می‌شوند، انجام می‌دهند؛ شروع به مطالعه کرد.

تازه‌واردان به دنیای بیت‌کوین خیلی زود متوجه می‌شوند که با پدیده پیچیده و بغرنجی روبه‌رو هستند و ممکن است برای یادگیری جزئیات کامل موضوعاتی مثل «نرخ هش» و «مکانیسم اجماع» صدها هزار ساعت زمان بگذارند. کتی نیازی نداشت همه آنها را بداند. تنها کافی بود مبانی را بفهمد. او در پایه‌ای‌ترین سطح یادگیری متوجه شد که بیت‌کوین، یک برنامه کامپیوتری است؛ البته از نوع بسیار هوشمندانه آن. هر کسی می‌توانست فقط با یک لپ‌تاپ خانگی آن را دانلود و اجرا کند. انجام صرف این کار، نه آنچنان شوق‌برانگیز است و نه حتی سودمند. جادوی بیت‌کوین (که هوشمند بودن آن است) این است که می‌تواند روی هزاران کامپیوتر در سراسر جهان اجرا شود. همه آن کامپیوترها با هم، یک دفترکل دائمی از تراکنش‌ها را ایجاد می‌کنند که نشان می‌دهد چه کسی، پول دیجیتالی تولیدشده توسط برنامه را خرج می‌کند. در مجموع، همه آنها دفتردارانی هستند که بی‌وقفه کار می‌کنند و نسخه‌ای از سابقه هر تراکنش بیت‌کوینی انجام‌شده را در اختیار می‌گیرند؛ امروز همه می‌توانند بیت‌کوینی را که در سال ۲۰۲۰ خرج شده، در دفترکل ببینند. یک میلیونیم بیت‌کوینی که امروز پرداخت می‌شود (بله درست است، این کاری کاملاً قابل اجراست)، فقط چند دقیقه بعد در دفترکل قابل مشاهده است و تا ابد آنجا ثبت می‌شود. به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را حذف کرد و همه می‌توانند آن را ببینند. بیت‌کوین، از ریاضیات پیچیده و جذابی استفاده کرده تا نتوان هیچ‌یک از تراکنش‌ها را انکار کرد. به این ترتیب، هم از نظر فنی و هم از نظر حقوقی، هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که تراکنش مربوطه انجام شده

است. در دفترکل، تراکنش‌ها، یکی‌یکی در معرض عموم قرار نمی‌گیرند، بلکه حدوداً هر ۱۰ دقیقه یک بار، یکی از کامپیوترهای فعال در شبکه، مجموعه جدیدی از آخرین تراکنش‌های انجام‌شده را گردآوری کرده و سپس آنها را در بسته‌ای از کدهای کامپیوتری قرار می‌دهد که به آن «بلوک» می‌گویند. در هر بلوک جدید، اشاره‌ای به بلوک قبلی وجود دارد. به این ترتیب، زنجیره‌های طولانی از اطلاعات مربوط به تراکنش‌ها در بسته‌هایی قرار می‌گیرند که به آن بلاکچین گفته می‌شود و همه می‌توانند آن را ببینند. امروز، بلاکچین‌های زیادی وجود دارند و این اصطلاح، می‌تواند به هر نرم‌افزار متکی بر تعداد زیادی کامپیوتر که یک دفترکل از تراکنش‌ها را ایجاد می‌کنند، اشاره داشته باشد. اما بلاکچین بیت‌کوین، اولین و معروف‌ترین آنهاست.

اولین بلوک در بلاکچین بیت‌کوین، در سال ۲۰۰۹ توسط ساتوشی ناکاموتو به وجود آمد. از آن زمان تا به امروز، کامپیوترهای سراسر جهان بیشتر از نیم میلیون بلوک دیگر ایجاد کرده‌اند. در پایان سال ۲۰۱۹، ششصد هزارمین بلوک هم ثبت شد که به ۵۹۹۹۹۹۹ بلوک قبلی‌اش متصل بود و مثل همه آن بلوک‌ها، با ارائه فهرستی از تراکنش‌ها نشان می‌داد که افراد، چگونه بیت‌کوین را خرج کرده‌اند. در این بلاکچین بلند، نام افرادی که بیت‌کوین دارند، مشخص نمی‌شود، اما به جای آن، برای هر یک از دارندگان بیت‌کوین، آمیزه نامفهومی از تعداد زیادی اعداد و حروف نمایش داده می‌شود. به این آمیزه نامفهوم از اعداد و حروف، «آدرس» می‌گویند. اگر چنین چیزی به نظرتان قابل درک و آشنا می‌آید، به این دلیل است که در فصل قبل، به ترکیبی از اعداد و حروف که یک کلید خصوصی را تشکیل می‌داد، اشاره شد. به این ترتیب، هر دارنده بیت‌کوین، با آدرسی که مختص خود اوست، می‌تواند به دارایی‌اش دسترسی داشته باشد. نکته مهمی که باید دانست این است که این برنامه کامپیوتری، دورشته از ترکیب اعداد و حروف را به هر دارنده بیت‌کوین اختصاص می‌دهد؛ یکی برای آدرس اختصاصی دارنده بیت‌کوین که هر کسی می‌تواند آن را در دفترکل ببیند و دیگری، برای کلید خصوصی که فرد بدون آن نمی‌تواند به بیت‌کوینش دسترسی داشته باشد.

کاری که برایان با تأسیس کوین‌بیس انجام داد، این بود که در وهله اول، تمام پیچیدگی‌های مربوط به آدرس و کلید خصوصی را از میان برداشت و به مردم امکان داد

که بیت کوین را به روشی مشابه با بانکداری آنلاین دریافت کنند. ذخیره کلید شخصی در یک فلش مموری یا یک کیف پول نرم افزاری (Software Wallet) مخصوص، برای افراد متخصص و فنی خوب بود، اما برای اکثر مردم دردسرهای زیادی به همراه داشت. آنها بیشتر ترجیح می دادند که از یک واسطه فنی کمک بگیرند. این واسطه فنی چیزی نبود جز کوین بیس.

البته کوین بیس هم از بلاکچین استفاده می کند. هنگامی که به نمایندگی از طرف مشتریان، بیت کوین می خرد یا می فروشد، تراکنش هایی را انجام می دهد که در بلوک ها قرار داده شده اند و به دفترکلی که مدام در حال حجیم تر شدن است، اضافه می شود. اما حتی اگر بتوان پی برد که چه آدرسی در تراکنش، مورد استفاده قرار گرفته، باز هم به سختی می توان متوجه شد که کوین بیس واسطه انجام آن بوده است. این همان چیزی است که در مورد بیت کوین وجود دارد. با وجود آنکه بلاکچین ها، در معرض دید همگان قرار دارند، اما تنها در صورتی می توانید بفهمید که مقدار مشخصی از بیت کوین به چه کسی تعلق دارد که دارنده آن، اعلام کند که آدرسش چیست. یک بلاکچین می تواند نشان دهد که مثلاً مقداری بیت کوین به ارزش یک میلیون دلار، در آدرسی قرار دارد که احتمالاً متعلق به یک شخصیت مهم در سیلیکون ولی یا یک اولیگارش روس یا یک دانشجوی کالج در کره است. امروزه، تعدادی از شرکت های جرم یابی بلاکچین (Blockchain Forensics Firm)، در برخی موارد به خوبی حدس می زنند که یک آدرس مشخص بیت کوین، تحت کنترل چه کسی است، اما در بسیاری از موارد هم (به خصوص وقتی دارندگان آن آدرس ها، سعی می کنند مراقب باشند که ردی از آنها بر جای نماند) هیچ راهی وجود ندارد که بفهمیم تراکنش نمایش داده شده در دفترکل، متعلق به چه کسی است. این، ویژگی ستودنی بی نظیر (و به باور برخی خطرناک) یک ارز واقعاً مجهول الهویه است. به همین دلیل است که کتی و دیگر مقامات قضایی و پلیس، فکر می کردند بیت کوین، فقط می تواند ابداعی از یک نابغه تبهکار ناشناس باشد. اما با همه نبوغ و ظرافت های فنی که در بیت کوین وجود داشت، هنوز یک عامل غیرمهندسی کم داشت تا بیش از پیش فراگیر شود؛ یک عامل اجتماعی. دفترکل بلاکچین، نیازمند یک شبکه توزیع شده از کامپیوترهای داوطلب بود. چرا افراد باید این دردسر را می پذیرفتند که کامپیوتر خود را در اختیار این سیستم جهانی نگهداری سوابق

قرار دهند؟ ساتوشی هم از این عامل انگیزشی غافل نبود و درباره آن اندیشیده بود. پاسخ او به این سؤال، در نظر گرفتن یک سیستم قرعه‌کشی مبتکرانه بود که در دل بیت‌کوین گنجانده شده بود. این سیستم، همگان را دعوت می‌کند که با حل یک مسئله ریاضی که فقط از طریق یک فرآیند گسترده آزمون و خطا حل می‌شود، برای به دست آوردن بیت‌کوین با یکدیگر رقابت کنند. این مسابقه، حدوداً هر ۱۰ دقیقه یک بار انجام می‌شود و اولین کسی که پاسخ آن مسئله را پیدا کند، آن را به اطلاع سایر کامپیوترهایی که در شبکه هستند، می‌رساند. او هنگام انجام این کار، آخرین بلوک را (که محتوی راه‌حل مسئله ریاضی مربوطه و آخرین تراکنش‌های انجام‌شده بیت‌کوین است) به دفترکل اضافه می‌کند. اگر راه‌حل ارائه‌شده صحیح باشد، شرکت‌کنندگان در قرعه‌کشی (که در نیای بیت‌کوین به استخراج‌کنندگان بیت‌کوین یا ماینرها معروف‌اند) به سراغ مسئله بعدی می‌روند. گفتنی است برنده، به پاس تلاش‌هایش، مقداری از بیت‌کوین مرتبط با بلوک را دریافت می‌کند. برخی به این مقدار از بیت‌کوین، جایزه و بعضی هم به آن کوین بیس می‌گویند.

بلاکچین بیت‌کوین و سیستم جایزه، هوشمندند و حتی می‌توان گفت جلوه‌های بارزی از نبوغ هستند، اما توضیح نمی‌دهند که چرا بیت‌کوین ارزشمند است. با این همه باید یادآوری کرد که بیت‌کوین، سکه نیست و نمی‌توانید آن را ببینید یا لمس کنید. در واقع، بیت‌کوین چیزی جز یک کد کامپیوتری نیست.

اما این موضوع اهمیتی ندارد. بیت‌کوین یک ارز است و ارز یعنی اعتماد. آنچه اهمیت دارد این است که تعداد معتنا بهی از مردم موافق‌اند که بیت‌کوین ارزش دارد و حاضرند چیزی با ارزش را صرف به دست آوردن آن کنند. بر این اساس، بیت‌کوین تفاوتی با سایر ارزهایی که مردم در طول تاریخ از آنها استفاده کرده‌اند (مانند صدف‌های دریایی، تکه‌هایی از فلزات زردرنگ، تکه کاغذهایی که بانک‌ها یا دولت‌ها روی آنها چاپ می‌کردند و...) ندارد. همین الان، ده‌ها میلیون نفر باور دارند که بیت‌کوین ارزشمند است و هزاران دلار می‌پردازند تا مالک بیت‌کوین خودشان شوند.

در ابتدا، بیت‌کوین همان ارزشی را داشت که شکاکان همیشه می‌گویند؛ هیچ، البته دقیق‌تر آن «نزدیک به هیچ» است. در اوایل سال ۲۰۱۰، تعداد انگشت‌شماری از صرافی‌های آنلاین، با فروش ده‌ها بیت‌کوین در ازای تنها چند پنی، شروع به کار کردند. این

صرافی‌ها، به جای تلاش برای به دست آوردن بیت کوین از طریق برنده شدن به واسطه حل مسائل ریاضی، راه آسان‌تری را برای به دست آوردن بیت کوین ارائه دادند. اما در آن زمان، برای بیشتر مردم خرید بیت کوین با دلار آمریکا به همان اندازه معقول بود که معاوضه گاو با چند دانه لوبیای سحرآمیز! در واقع یک ارز خیالی و افسانه‌ای برای احمق‌ها و خرافاتی‌ها دانسته می‌شد.

سپس در ۲۲ می ۲۰۱۰، بیت کوین به‌راستی به یک ارز تبدیل شد. «لازلو هانیچ»، فردی اهل فلوریدا قصد داشت به دنیا نشان دهد که بیت کوین می‌تواند ارزشی در جهان واقعی داشته باشد. او در یک تالار گفت‌وگوی آنلاین پیشنهاد داد: «من، برای چند پیتزا...، شاید دو پیتزای بزرگ که مقداری از آن هم احتمالاً برای فردا باقی می‌ماند، ۱۰ هزار بیت کوین پرداخت می‌کنم.» شخصی در بریتانیا این پیشنهاد را پذیرفت. او ۱۰ هزار بیت کوین دریافت کرد که در آن زمان حدوداً معادل ۳۵ دلار آمریکا بود و در ازای آن، دو پیتزا متعلق به رستوران «پاپا جونز» (Papa John's) را به خانه لازلو فرستاد. معاوضه بیت کوین با پیتزا، به رسانه‌های فناوری در سراسر جهان راه یافت و موج تبلیغات و گفت‌وگوهای رسانه‌ای باعث بالا رفتن ارزش آن شد. اگر لازلو این تراکنش را یک سال دیرتر، یعنی در سال ۲۰۱۱ انجام می‌داد، با ۱۰ هزار بیت کوینش می‌توانست صدها پیتزا بخرد و اگر ۱۰ سال بعد این کار را می‌کرد، با همین مقدار بیت کوین می‌توانست ده‌ها فرانسیز پاپا جونز را خریداری کند. البته او در آن زمان فقط می‌خواست نگاه‌ها را متوجه یک نکته کند و این کار را هم کرد. به این ترتیب، به یک سلبریتی کوچک تبدیل شد و خرید او هر ساله به‌عنوان روز پیتزا جشن گرفته می‌شود. ۹ سال بعد، در حالی که ارزش بیت کوین سر به فلک کشیده بود، لازلو در برنامه ۶۰ دقیقه شبکه تلویزیونی CBS ظاهر شد و در پاسخ به سؤال «اندرسون کوپر» مبنی بر اینکه چه حسی دارد که ۱۰ هزار بیت کوینش را (که آن روز ۸۰ میلیون دلار می‌ارزید)، با خرید دو پیتزا به باد داده؟ منِ کنان رو به دوربین گفت: «به نظرم اگر بخواهم این‌طور به قضیه نگاه کنم، اصلاً خوب نیست» و بعد اضافه کرد خوشحال است که قهرمان تعطیلات رسمی بیت کوین است.

در سال ۲۰۱۲ که برایان کوین بیس را کلید زد، ارزش هر بیت کوین دیگر چند پنی نبود، اما هنوز فقط با چند دلار برابری می‌کرد. امروز، میلیون‌ها نفر در سراسر جهان می‌دانند که

بیت کوین چیست و چگونه می توان از آن استفاده کرد. آنچه مردم (شامل کتی هان، دستیار دادستان ایالات متحده و رئیسش) هنوز نمی دانستند، این بود که چه کسی پشت آن است؟ تنها سرنخی که در دست داشتند، یک مقاله ۹ صفحه ای، نوشته شخصی با نام مستعار ساتوشی ناکاموتو بود.

اما به راستی ساتوشی ناکاموتو کیست؟ این، تابویی است که اکثر باورمندان به بیت کوین تمایل ندارند که درباره آن سخن بگویند. به نظر آن ها، گمنام بودن او کاملاً هدفمند و درست بوده است. دو نویسنده به نام های «پل ویگنا» و «مایکل کیسی» در کتاب «عصر رمزارز» نوشته اند که بیت کوین، به همان اندازه که یک فناوری است، یک دین هم هست و مثل هر دین خوب دیگری، داستان مربوط به منشاء آن، در معمایی مقدس پیچیده شده است. توقع داشتن از یک طرفدار بیت کوین برای افشای هویت واقعی ساتوشی، مانند این است که از یک مسیحی خواسته شود درباره معجزه میلاد حضرت مسیح توضیح دهد؛ ایمان نیازی به توضیح ندارد.

با این حال، شواهدی کافی وجود دارد که بر اساس آنها می توان حدس زد که نویسنده آن مقاله ۹ صفحه ای واقعاً کیست. برخی نشانه ها به یک مرد آمریکایی به نام «نیک زابو» اشاره می کنند.

زابو، وکیل و کدنویس خبره ای است که روابط عمیقی با یک گروه آنلاین به نام «سایفرپانک ها» دارد که سال ها است به کار کدنویسی در زمینه پول دیجیتال مشغول اند. آنچه از اعضای این گروه شنیده می شود، عشق به رمزنگاری و بی اعتمادی فراوان به دولت است که در حساب توییتری و چند حضور نادر زابو در انظار عمومی هم بازتاب داشته است. با آنکه چند سایفرپانک دیگر که نام آنها با روزهای اولیه بیت کوین گره خورده هم وجود داشته اند (به ویژه «هال فینی»، برنامه نویس فقید)، اما سرنخ هایی وجود دارد که زابو را نویسنده آن مقاله معرفی می کنند. این سرنخ ها عموماً شامل مطالبی است که «ناتانیل پوپر»، خبرنگار نیویورک تایمز و نویسنده کتاب «طلای دیجیتال» مطرح کرده و بر اساس گفته های او، زابو باید عامل اصلی توسعه اولیه بیت کوین باشد. در این میان، زبان شناسان هم دست به کار شدند و شیوه نوشتاری مقاله و ایمیل های ساتوشی ناکاموتو را با سبک های نوشتاری زابو و فینی مقایسه کردند؛ نوشته های زابو، بیشترین

شباهت‌ها را با نوشته‌های ساتوشی داشت. اگر حروف اول ساتوشی ناکاموتورا برعکس کنیم، چه به دست می‌آید؟ حروف اول نیک زابو. البته همه این‌ها می‌تواند تصادفی باشد، اما اگر با اصل فلسفی موسوم به «تیخ اوکام» (Occam's Razor) موافق باشید (که می‌گوید راه حل‌های درست معمولاً همان راه حل‌های ساده هستند، نه راه حل‌های پیچیده)، پذیرفتن اینکه زابو همان ساتوشی ناکاموتو است، منطقی‌تر به نظر می‌رسد تا اصرار بر اینکه فرد دیگری باید خالق بیت کوین باشد یا آنکه هویت اورازی «تا ابد کشف نشده» خواهد بود. در واقع، اکثر بیت کوین‌بازان کهنه کار هم که مدت‌هاست این ارز را در اختیار دارند، در گفت‌وگوهای خصوصی تأیید می‌کنند که زابو همان ساتوشی است. البته هیچ‌گاه از آنها نخواهید که آن را عمومی کنند، چون هرگز چنین نمی‌کنند. با همه این اوصاف، امروز اهمیتی ندارد که آیا زابو همان ساتوشی است یا خیر. حالا دیگر بیت کوین، از آن چند صفحه کاغذ منفک شده و مدت‌هاست که دیگر محدود به یک نفر یا گروه کوچکی از افراد نیست. این ارز و ستون فقراتش، یعنی بلاکچین، در هزاران کامپیوتر در سراسر جهان حضوری فعال دارد و هیچ ارتش یا دولتی نمی‌تواند از دست آن خلاص شود؛ مگر آنکه اینترنت را از کار ببندازد.

حتی اگر بتوانیم به سال ۲۰۱۲ بازگردیم، باز هم نمی‌توانیم مانع آن شویم و باید گفت تیری است که از کمان رها شده است. زمانی که رئیس کتی‌هان، از او خواست تا در مورد هویت آقای ناشناس تحقیق کند، امکان از میان بردن بیت کوین دیگر وجود نداشت. شاید دو سال پیش‌تر، هنگامی که گردش این رمزارز، به تازگی آغاز شده بود، می‌شد با توقیف کامپیوترهای اولین کاربران آن، جلوی آن را گرفت. اما این پنجره، مدت‌ها بود که بسته شده بود. کتی هرچه اطلاعات بیشتری درباره آن به دست می‌آورد، طرح اتهامات جنایی علیه بیت کوین برایش کمرنگ‌تر می‌شد. او در این باره گفته بود: «مثل این است که پول نقد را تحت تعقیب قضایی قرار دهی. این کاری نیست که بتوان انجام داد.»

درست می‌گفت. بیت کوین تا سال ۲۰۱۲ باعث ایجاد یک رشد کامل و تمام‌عیار در اقتصاد شده بود. خرید پیتزای پاپاجونز با بیت کوین، شاید در سال ۲۰۱۰ کاری بدیع و نادر به نظر می‌رسید، اما اکنون یعنی تنها دو سال پس از آن، هر روز بر تعداد صاحبان کسب‌وکارهایی که مستقیماً این ارز را در ازای فروش کالاها یا خدمات‌شان دریافت

می‌کردند، افزوده می‌شد. حتی بعضی از افراد، مشتاقانه آرزو داشتند که در امور مالی خود، تنها متکی به بیت‌کوین باشند.



«اولاف کارلسون وی»، نوجوانی لاغر اندام با موهایی بور و شبیه یکی از الف‌های ارباب حلقه‌ها بود؛ البته اگر الف‌ها در زمین‌های اسکیت پرسه بزنند! او مثل تمام نوجوانان رؤیاهایش را دنبال می‌کرد. او علاقه زیادی به موضوع خواب دیدن داشت. به مطالعه درباره عصب‌شناسی روی آورده بود تا بتواند بفهمد چه چیزهایی باعث خواب دیدن می‌شوند و با تمرین کردن و خواندن آثار نویسندگانی مانند «کارلوس کاستاندا» آموخته بود که چگونه می‌تواند خوابیدن را به ابزاری برای تلاش‌های عمیق و مشخص تبدیل کند.

او حتی ادعا می‌کند یاد گرفته که هنگام خواب، از قدرت‌های جادویی استفاده کند. اولاف می‌گوید: «در یک «رؤیای شفاف» (رؤیایی که فرد می‌داند دارد خواب می‌بیند و قدرت کنترل آن را دارد)، آینه‌ای پیدا کنید. اگر در دیدن رؤیای شفاف مهارت داشته باشید، با استفاده از آینه می‌توانید چیزهایی را فرابخوانید. اگر به آینه آن قدر نزدیک شوید که دیگر محیط اطراف را نبینید، آن وقت می‌توانید خودتان را فرابخوانید.»

اولاف می‌گوید در ملاقات‌هایش با آن اولاف دیگر موجود در آینه، سؤال‌هایی را مطرح می‌کرد. او بر سؤال‌ها کنترل داشت، اما بر جواب‌های اولاف آینه نه. آن جواب‌ها (که اغلب از اعماق روانش می‌آمد و در خواب، آشکار می‌شد) او را می‌ترساند. جای تعجب نبود که ۸۰۰ دانش آموز دیگر در دبیرستان روستایی واقع در مینه‌سوتا که اولاف در آن تحصیل می‌کرد، او را «منحصربه‌فردترین» دانسته بودند.

اولاف، در اوایل سال ۲۰۱۱ با بیت‌کوین آشنا شد و به آن مانند بسیاری چیزهای دیگر، علاقه نشان داد. البته باید گفت به آن فقط علاقه نداشت، بلکه فراتر از آن، در تمام لحظات به آن فکر می‌کرد. او به عنوان فرزند دو کشیش کلیسای لوتری (کلیسای وابسته به مارتین لوتر کینگ)، به گونه‌ای پرورش یافته بود که مطابق وجدانش زندگی کند و در جست‌وجوی معنای عدالت باشد. او در زمان وقوع رکود بزرگ (که طی آن میلیون‌ها تن از شهروندان

عادی، از جمله والدینش، پول‌هایی را که به‌سختی پس‌انداز کرده بودند از دست دادند و در مقابل، مدیران بانک‌ها که بیشترین مسئولیت را در این حادثه داشتند، پاداش دریافت کردند) به بیت‌کوین به‌عنوان یک سیستم اقتصادی می‌نگریست که نمی‌توان در آن تقلب کرد.

او تقریباً تمام پس‌اندازش را که ۷۰۰ دلار بود، به بیت‌کوین تبدیل کرد و از همه دوستانش هم خواست همین کار را انجام دهند. اولاف در سال آخر تحصیلش در کالج «واسر» (Vassar) واقع در ایالت نیویورک، مدت کوتاهی پیش از آنکه برایان، ایربی‌ان‌بی را ترک کند تا درباره پروژه‌اش با وای کامبینیتر به گفت‌وگو بنشیند و رئیس کتی از او بخواهد که متهم ناشناس را تحت پیگرد قرار دهد؛ بیت‌کوین را به‌عنوان موضوع پایان‌نامه‌اش انتخاب کرد. استادش در ابتدا از این انتخاب حیرت کرد و سپس به این دلیل که مقاله‌ای تحت عنوان «ظهور وافول بیت‌کوین» را در شماره نوامبر ۲۰۱۱ نشریه وایرد خوانده بود، کوشید او را از این کار منصرف کند. در آن مقاله، چنین نتیجه‌گیری شده بود که این ارز نوپا، به دلیل کاهش ارزشش از ۳۱ دلار به ۲ دلار، شکست خورده است.

استادش به او گفت: «موضوع دیگری را انتخاب کن.» اولاف که یک معتقد تمام‌عیار به بیت‌کوین بود، نه تنها خواسته او را نپذیرفت، بلکه تحقیقاتش در این باره را دوچندان کرد و در پایان‌نامه‌اش به این استدلال اقتصادی پاسخ داد که چرا ارز دیجیتال، جهان را متحول خواهد کرد. استادش به او نمره A+ داد (زمانی که اولاف در سال ۲۰۱۱، از پایان‌نامه خود دفاع کرد، قیمت بیت‌کوین دوباره سیر صعودی به خود گرفته و به ۱۰ دلار رسیده بود). اولاف در تمام این مدت، همچنان بیت‌کوین می‌خرید. این امر در شهر کوچک ۳۰ هزار نفری «پوکِپسی» در ایالت نیویورک کار راحتی نبود؛ گاهی می‌بایست برای ملاقات با کسی که در ازای دریافت پول نقد، بیت‌کوین می‌فروشد، به محوطه کالج می‌رفت و اغلب مجبور بود به کارهای پرریسک و عجیبی (مانند واریز پول به حساب‌های دارای هویت نامعلوم)، مبادرت ورزد. برای انجام چنین کاری، می‌بایست به یک بانک محلی می‌رفت و به کارمند می‌گفت که مبلغ مشخصی، به‌طور مثال ۱۰۳ دلار و ۸۳ سنت را به فلان آدرس بیت‌کوینی (که متعلق به اولاف است)، واریز کند. اگر همه‌چیز درست پیش می‌رفت، مبلغ مربوطه در حساب بیت‌کوین اولاف می‌نشست؛ وگرنه زیان می‌دید. به این معنی که در ازای پرداخت

پول نقد، هیچ بیت‌کوینی دریافت نمی‌کرد. مثلاً گاهی وب‌سایتی که او در آن پرداخت انجام داده بود، هک می‌شد و به این ترتیب، همه بیت‌کوین‌هایش را از دست می‌داد، گاهی هم صاحبان وب‌سایت، خودشان کلاهبرداری می‌کردند و بعد ادعا می‌کردند که وب‌سایت‌شان هک شده و به این ترتیب پول‌های نقد او از دست رفته است.

اولاف از آن زمان چنین یاد می‌کند: «روزگار بدی بود. به دست آوردن بیت‌کوین دشوار بود. آن روزها، همه چیز هک می‌شد، همه چیز مورد کلاهبرداری قرار می‌گرفت. وب‌سایتی وجود داشت به نام Mybitcoin که خرید این ارز در آن انجام می‌شد. طنز ماجرا در این بود که مالکان این وب‌سایت، آن را «بیت‌کوین من» نام‌گذاری کرده بودند، نه «بیت‌کوین شما»!

به صحنه آمدن کوین بیس، در حکم هدیه‌ای از جانب خدا برای دوستداران بیت‌کوین، از جمله اولاف بود. سرانجام، وب‌سایتی راه‌اندازی شده بود که تضمین می‌کرد تهیه بیت‌کوین را آسان می‌کند و سخت‌تلاش می‌کرد مشکوک و غیر قابل اعتماد نباشد. دفتر این شرکت نیز در کالیفرنیا قرار داشت، نه خارج از آمریکا، به علاوه و شاید مهم‌تر از همه آنکه هویت گردانندگان‌ش آشکار بود؛ فردی به نام برایان آرمسترانگ که می‌توانستید با گوگل کردن، اطلاعات بیشتری درباره‌اش کسب کنید. او از موضوعاتی مانند صلاحیت و قانون و مقررات حرف می‌زد. این‌ها از نظر مخالفان دولت‌ها که به بیت‌کوین کمک می‌کردند تا موفق شود، جزء بزرگ‌ترین گناه‌ها به‌شمار می‌آمد. اما اولاف بر خلاف آنها فکر می‌کرد. او هم مثل برایان بر این عقیده بود که تنها راهی که ارز محبوبش را به ارزی غالب تبدیل می‌کند، این است که افراد عادی فاقد تخصص هم بدون آنکه مورد کلاهبرداری قرار گیرند، بتوانند آن را دریافت کنند.

اولاف در این باره می‌گوید: «عباراتی مانند «اگر کلید ندارید، سکه‌ای ندارید» را زیاد در مورد کوین بیس می‌شنیدید.» این عبارت در مطالب پست شده در ردیت درباره بیت‌کوین ظاهر می‌شد و به افراد خاطرنشان می‌کرد که در حال اعتماد کردن به شرکتی هستند تا به جای خود آن‌ها، گنجینه طلای دیجیتال‌شان را مدیریت کند. این، یک بدعت در کلیسای ساتوشی به‌شمار می‌آمد.

به این ترتیب، با آنکه کوین بیس، امکان دستیابی به بیت‌کوین را برای میلیون‌ها فرد

غیرفنی فراهم کرده بود، اما بسیاری از طرفداران قدیمی بیت کوین، این شرکت را تحقیر کرده و به آن ناسزای می‌گفتند. یکی از این هواداران افراطی و تندرو، «اریک وورهیز» (Erik Voorhees) بود که فدرال رزرو، بانک مرکزی آمریکا را «فریبکار» خوانده بود. علاوه بر او، شخصیتی قابل توجه، شیک و خودنما به نام «راجر ور» هم بود که به خاطر عادتش به هدیه دادن بیت کوین هنگام تبلیغ این رمزارز، به «مسیح بیت کوین» معروف شده بود. او در سال ۲۰۱۴، به دلیل اعتقادی که به مرزهای باز داشت، از تابعیت آمریکا انصراف داد (حداقل این چیزی بود که خود او می‌گفت، اما این تردید وجود دارد که این اقدام او، بیشتر برای اجتناب از پرداخت مالیات بوده تا باور به برخی اصول). انگیزه واقعی افرادی مانند این دونفر، هرچه بوده باشد، واقعیت این است که آنها چهره‌های عمومی بیت کوین در روزهای اول بودند؛ هواداران و باورمندان که باعث می‌شدند دیگران این ارز را بپذیرند و بر اساس جهان بینی‌شان، کوین بیس خائن به آرمان‌های ساتوشی محسوب می‌شد. از نظر برخی مردم، این دو، قدیسان بیت کوین بودند اما اولاف آنها را دیوانه می‌دانست. استدلال او این بود که کوین بیس، به بیت کوین خیانت نکرده، بلکه راهی را در اختیار مردم قرار می‌دهد تا این رمزارز را به دست آورند و سپس می‌توانند به محض به دست آوردنش، آن را به کیف پول نرم افزاری، درایو سخت افزاری، یا USB خود انتقال دهند و این به تصمیم خود آنها بستگی دارد. از نظر افرادی با دانش فنی معمولی، تفاوت میان استفاده از کوین بیس و اینکه خودشان مستقیماً بیت کوین‌شان را مدیریت کنند، مانند تفاوت میان یادگیری رانندگی با یک تویوتا کرولا و اتوماتیک و یک کامیون هجده چرخ دنده دستی ۱۰ سرعته دارای دو سرعت برای دنده عقب بود. تویوتا کرولا شاید کسالت آور باشد، اما هر کسی می‌تواند آن را براند.

اولاف، نه تنها کوین بیس را انتخاب کرد، بلکه دوست داشت کوین بیس هم او را انتخاب کند؛ مایل بود به این شرکت ملحق شود. این البته کار مشکلی بود، زیرا پیش از آن، هیچ وقت درخواست کار نداده بود. او بعد از فارغ التحصیلی از کالج، به یک فرد کاملاً بی خیال تبدیل شده بود. ماه‌ها در منطقه کوهستانی «سیرا نوادا» که در ایالت کالیفرنیا قرار دارد، به گشت و گذار مشغول بود تا آنکه سرانجام توانست در نقطه دور افتاده‌ای از ایالت واشنگتن به نام «هولدن ویلج»، به عنوان چوب‌بر استخدام شود. هولدن ویلج، یک

شهرک کوچک در کنار یک معدن مس متروکه به همین نام بود که در دهه ۱۹۶۰ هیپی‌ها آن را بازسازی و به یک مرکز احیای کلیسای لوتری تبدیل کرده بودند و به کسانی که مایل به کار در آنجا بودند، سه وعده غذا و یک سرپناه برای خوابیدن می‌دادند. اولاف از این شرایط رضایت داشت؛ تنها مشکلیش آن بود که از بیت‌کوین دور بود.

به همین دلیل، با آنکه هیچ سابقه کاری یا توانمندی به خصوصی نداشت، با ارسال پایان‌نامه‌اش از طریق ایمیل به فرد ارسام، تقاضا کرد در کوین‌بیس کار کند. او در آن ایمیل، به A+ بودن نمره‌اش هم اشاره کرد. فرد بلافاصله پاسخ داد. به این ترتیب اولاف اولین مصاحبه شغلی‌اش را در پیش داشت.

این به معنای آن بود که می‌بایست چند هفته بعد در دفتر کوین‌بیس در سان‌فرانسیسکو حاضر شود. با آنکه در آن شهر دوستانی داشت که خوشحال می‌شدند او مدتی پیش آنها بماند، اما مشکل او، لباسش بود که به خاطر کار چوب‌بری، پر از لکه‌های شیره درختان بود. به اصرار دوستانش به فروشگاه «یونیکلو» رفت و یک پیراهن سفید خرید، بسته‌بندی آن را باز کرد و درست پیش از فشار دادن زنگ دفتر کوین‌بیس در خیابان بلوکسوم، آن را پوشید.

در آن زمان، برایان و فرد، از متقاضیان کار می‌خواستند که دو ارائه ۱۵ دقیقه‌ای داشته باشند. ارائه اول مربوط به دیدگاه‌هایشان درباره کوین‌بیس بود و در ارائه دوم، متقاضیان می‌بایست یک موضوعی که آن دو نفر چیزی درباره آن نمی‌دانستند را انتخاب کرده و آن را آموزش می‌دادند. فرد همچنین دوست داشت یک پازل منطقی مانند آنچه در روزهای اولیه آغاز به کار گوگل وجود داشت، در برابر متقاضیان قرار دهد تا قوه تحلیلی کارمندان احتمالی‌شان را بسنجد.

اولاف، خود را با این معما روبه‌رو دید: «یکصد عدد صندوق قفل دار وجود دارد که در یک ردیف پشت سر هم قرار دارند و همه آنها قفل هستند. بچه‌ای به آنجا می‌رود و تک‌تک صندوق‌ها را باز می‌کند. بچه دیگری هم می‌رود و یکی در میان آنها را قفل می‌کند. بچه سوم می‌آید و سه در میان، اگر صندوقی بسته باشد، آن را باز می‌کند و اگر باز باشد، آن را می‌بندد. بچه چهارم هم از راه می‌رسد و چهار صندوق در میان، اگر صندوقی بسته باشد، آن را باز می‌کند و اگر باز باشد، آن را می‌بندد. یکصد بچه همین کار را می‌کنند. حالا چند

صندوق باز است؟»

اولاف از شنیدن این معما جا خورد. فرد به او چند دقیقه فرصت داده بود تا محاسبه کند، اما اولاف می‌دانست که چند دقیقه برای محاسبه این توالی، بسیار کم است؛ بنابراین با خودش فکر کرد باید یک نکته انحرافی یا حقه‌ای در کار باشد. اولاف با آنکه جامعه‌شناسی خوانده بود، اما به ریاضیات هم علاقه‌مند بود. متوجه شد که این معما، به مربع کامل ربط دارد؛ بنابراین پاسخ می‌بایست اعدادی مانند ۲۵، ۶۴، یا ۱۰۰ می‌شد. در پاسخ به فرد گفت: ۱۰ صندوق. به این ترتیب، از یک مانع عبور کرد.

او در یکی از ارائه‌هایش، به دلیل پرمشغله بودن برایان و فرد و سروکار داشتن‌شان با انبوهی از امور مربوط به کسب و کارشان، یک برنامه روابط عمومی برای مدیریت آشفتگی‌ها و موقعیت‌های ناشی از مدیریت نادرست مطرح کرد. آنها از برنامه او استقبال کردند. برای ارائه با موضوع «چیزی به ما یاد بده که ما نمی‌دانیم» هم، موضوع مورد علاقه‌اش پس از بیت‌کوین، یعنی خواب‌دیدن را انتخاب کرد. ضمن آنکه توضیح داد که چگونه مصرف برخی داروهای بدون نسخه مانند سنبل الطیب می‌تواند باعث خواب‌دیدن (به‌خصوص رؤیاهای شفاف) شود، اطلاعاتی را که از خواندن کتاب‌های عصب‌شناسی به دست آورده بود، با آن دو به اشتراک گذاشت. آنچه اولاف در مورد خواب‌دیدن گفت، برای برایان و فرد، عجیب، اما در عین حال جالب بود. فکر کردند چیزی به دانسته‌هایشان اضافه شده است.

اولاف که پیش‌تر سی‌امین مشتری کوین‌بیس بود، حالا اولین کارمند آن شده بود. آن کوهپیمای چوب‌بُر دیروز، حالا شغلی دفتري پیدا کرده بود و دوستانش به او می‌گفتند که باید سر و وضعش را متناسب با محل کارش تغییر دهد. به همین خاطر او تا دو هفته بعد، همه‌جا با همان پیراهن سفید یونیکلو ظاهر می‌شد.

اولاف در سان‌فرانسیسکو با گروه بزرگ‌تری از هواداران بیت‌کوین آشنا شد؛ صاحبان کسب و کارهایی که بیت‌کوین را به عنوان یک روش پرداخت می‌پذیرفتند.

او اکنون دیگر در هولدن ویلج دورافتاده سکونت نداشت. متوجه شد که می‌تواند در قبال خوراک، پوشاک و سایر نیازهای ضروری روزانه‌اش، این پول جادویی را پرداخت کند و هرچه را هم که در سان‌فرانسیسکو نمی‌تواند با این پول بخرد، از وب‌سایت‌های دوستدار رمزارز

تهیه کند. خیلی زود به این نتیجه رسید که نه تنها می تواند با اتکا به بیت کوین زندگی اش را بچرخاند، بلکه باید چنین کند؛ بنابراین سه سال آینده اش را این گونه گذراند.



تنها در سان فرانسیسکو نبود که بیت کوین به رشد خود ادامه می داد، بلکه در تمام شهرهای آمریکا و شهرهای دیگری از جمله پراگ در جمهوری چک، توکیو در ژاپن و آدلاید در استرالیا، مردم برای برگزاری دوره های بیت کوینی (Bitcoin meetup) گرد هم می آمدند و در حالی که بیت کوین خرید و فروش می کردند، با هم در مورد جهانی فرای کنترل دولت ها گفت و گو می کردند. هر دوشنبه صبح، گوشه ای از میدان «اتحاد» (Union) منهن نیویورک، به «میدان ساتوشی» تبدیل می شد؛ تصویر غریبی بود. آنارشیست های رمزارز با معامله گران وال استریت که کت و شلوارهای پنج هزار دلاری به تن و مقدار زیادی اسکناس در دست داشتند و با شنیدن نام بیت کوین برآشفته می شدند، بحث می کردند. این مکان غیرمسقف دادوستد، تاریخی ۲۰۰ ساله و حتی بیشتر دارد؛ به طوری که بر اساس افسانه ها، برای اولین بار مردانی از منهن همین جاذیر یک درخت چنار به خرید و فروش سهام پرداختند. بسیاری از افراد حاضر در دوره های بیت کوینی، مانند اولاف بودند؛ به این معنی که از بیت کوین به عنوان سرگرمی یا چیزی ایده آل استفاده می کردند. البته آنها تنها کسانی نبودند که از بیت کوین استفاده می کردند، بلکه قاچاقچیان مواد مخدر، پول شویان، قاتلان حرفه ای، باج گیران، کلاهبرداران و در یک کلام، انواع افراد ناجور و فرومایه هم با این رمزارز کار می کردند و این موضوع، بر اعتبار این رمزارز نوپا سایه افکنده بود. به همین دلیل هم به نظر می رسید که ابداع بیت کوین، از ذهن یک تبهکار نشئت گرفته است. ارزی ناشناس که می شد آن را به هر کسی و در هر زمانی پرداخت کرد.

جهان در سطحی وسیع تر، هنگامی در سال ۲۰۱۱ از پتانسیل مجرمانه بودن بیت کوین آگاه شد که وب سایت «گاگر» (Gawker)، مقاله ای با عنوان «وب سایتی زیرزمینی که در آن می توانید هر ماده مخدری را بخرید» منتشر کرد. آن مقاله که امروز بسیار مشهور است، در مورد «سیلک رود»، یک بازار تبهکاری میلیون دلاری آنلاین بود که توسط شخصیت

ناشناسی به نام «درد پایرت رابرتز» (Dread Pirate Roberts) اداره می‌شد. بنا به گفته «نیک بیلتون»، او فقط به لطف ظهور سه فناوری جدید توانسته بود در کارهای تبهکارانه‌اش موفق شود. اولی، یک نرم‌افزار مرورگر وب به نام «تور» بود که به افراد امکان می‌داد بدون آنکه شناسایی و ردیابی شوند، وارد وب‌سایت‌های موجود در دارک‌وب مانند سیلک‌رود شوند. دومین فناوری، در دسترس قرار گرفتن خدمات ارزان و جدید رایانش ابری بود که هر کسی را قادر می‌ساخت با هزینه‌ای اندک، یک وب‌سایت بزرگ داشته باشد. عامل جادویی سوم هم بیت‌کوین بود. تا پیش از ظهور آن، هیچ راه سریع و آسانی برای افراد ناشناس و غریبه وجود نداشت تا بتوانند در اینترنت تراکنش‌هایی غیرقانونی انجام دهند. اما حالا، تقریباً کار آسانی بود؛ بنابراین امری بدیهی بود که مقامات قضایی از جمله رئیس کتی‌هان، نسبت به بیت‌کوین بدبین باشند و خواهان آن باشند که تحقیقاتی درباره آن انجام شود. کتی خیلی زود به این نتیجه رسید که آن مظنون ناشناس، یک نابغه تبهکار نیست و بیت‌کوین را نمی‌توان ذاتاً خوب یا بد دانست. بیت‌کوین مثل آن فناوری دیگر یعنی اسکناس (که روزگاری بدیع و نوین بود)، هم می‌تواند برای تأمین مالی فعالیت‌های غیرقانونی مانند فروش مواد مخدر استفاده شود و هم به یک یتیم‌خانه اهدا شود. تنها تفاوت بیت‌کوین در این است که یک ارز غیرقانونی است (به این معنا که تحت کنترل و نظارت هیچ دولت یا بانکی نیست). کتی پس از مدتی متوجه شد که هرچه بیشتر درباره بیت‌کوین می‌آموزد، بیشتر می‌خواهد درباره آن بداند. او با مأموران ویژه FBI، خدمات درآمد داخلی (IRS) و سرویس مخفی آمریکا گفت‌وگو کرد. همه آنها به او گفتند که پای بیت‌کوین به پرونده‌های آنها هم باز شده است. در برخی از این پرونده‌ها، به شرکتی به نام کوین بیس اشاره شده بود. کتی به این نتیجه رسید که باید از آنجا بازدید کند. پس به آنجا رفت و متوجه شد که تمامی افراد شرکت از یک کلیشه خاص پیروی می‌کنند، اما آنها نه اعضای مافیا بودند و نه موتورسواران خلافکاری که او به تحت پیگرد قرار دادن‌شان عادت داشت، بلکه صرفاً چند خوره فناوری بودند. او در این باره می‌گوید: «به نظر من آنها بیشتر شبیه استارت‌آپ‌های سنتی هستند تا کسانی که سعی داشته باشند فعالیت‌های مجرمانه انجام دهند. تبهکاران، در محل کارشان از شما استقبال نمی‌کنند.»



فصل سوم

**تلاش همه جانبه
برای کسب موفقیت**

برایان و فرد، در انتهای خیابان «مارکت» به پرتو خورشیدی می‌نگریستند که از میان توده مه، خود را به سطح اقیانوس می‌رساند. کوین بیس، در خیابان بلوکسوم هیچ فضایی به‌عنوان یک اتاق هیئت‌مدیره واقعی در اختیار نداشت و به همین دلیل آن دو مجبور شده بودند از شرکت لندینگ کلاب که دفتر مرکزی‌اش بسیار شیک و مدرن بود، فضایی را برای برگزاری جلسات‌شان (که مشخص نبود به موفقیت می‌انجامد یا شکست) اجاره کنند. آوریل ۲۰۱۳ بود؛ کمتر از یک سال پس از حضور برایان در وای کامبینیتر و تنها پنج ماه پس از آنکه خونی تازه در رگ‌های کوین بیس تزریق کرده بودند. حالا این استارت‌آپ به پول بیشتری نیاز داشت. برایان و فرد همه کارهایشان را درست و مرتب انجام داده بودند تا بتوانند سرمایه‌گذاران خطرپذیر را متقاعد کنند که با سرمایه‌گذاری سری A، کوین بیس را به شرکتی بزرگ تبدیل کنند. یک سرمایه‌گذاری چند میلیون دلاری که به این شرکت اجازه می‌داد فعالیت‌های خود را توسعه دهد و این سیگنال را هم برای سیلیکون‌ولی ارسال می‌کرد که افراد ثروتمند و بانفوذ، به چشم‌اندازی که برایان ترسیم کرده، باور دارند. اما وقتی آن روز از ماه می، فرد از دید شرکت «یونیون اسکوئر ونچرز» (که البته «فرد ویلسون» در آن حضور نداشت) به تیم‌شان نگاه کرد، مضطرب شد؛ بنابراین به برایان گفت: «اوضاع مان خراب است.»

فرد ویلسون، از هم‌بنیان‌گذاران یونیون اسکوئر ونچرز، یکی از معدود شرکت‌های سرمایه‌گذاری خطرپذیر در نیویورک بود. او باهوش، خونسرد اما دسیسه‌چین بود و به‌عنوان یکی از اعضای هیئت‌مدیره توییتر، با دسیسه‌چینی و بی‌رحمی تمام، باعث پاک‌سازی دو مدیر ارشد اجرایی آن شده بود. او همچنین، روابط بسیار تیره‌وتاری با رسانه‌ها داشت.

با این همه نمی‌شد این واقعیت را انکار کرد که او پرورش‌دهنده نسلی از بنیان‌گذاران استارت‌آپ‌ها بوده و مهم‌تر آنکه، بر خلاف دیگر سرمایه‌گذاران خطرپذیر، جزء اولین افرادی بود که به بیت‌کوین باور داشت. به نظر او، ابداع ساتوشی ناکاموتو می‌توانست جهان را تغییر دهد؛ البته در صورتی که کسی می‌توانست به‌عنوان «سردسته تشویق‌کنان» کاری کند که مردم، هرچه بیشتر آن را بپذیرند (البته غیر از افراد متعصبی مانند راجر و تبهکارانی که کتی‌هان از همکاران پلیس‌اش درباره آنان شنیده بود). او در برایان و فرد این

قابلیت را دیده بود. آنها چهره‌های مناسبی در فناوری به‌شمار می‌آمدند؛ دو جوان رازداری که روحیه کارآفرینی داشتند.

شوربختانه، آن روز ویلسون در خانه‌اش در نیویورک بیمار شده بود. به این ترتیب، آنها با سایر شرکای ویلسون در یونیون اسکوتر ونچرز (که البته هیچ‌کدام شور و اشتیاق ویلسون به بیت‌کوین را نداشتند) تنها مانده بودند و چاره‌ای نداشتند جز آنکه برای ادامه مسیر، آنها را مجاب کنند.

فرد دوباره تکرار کرد: «اوضاع مان خراب است.»

همچنان که این کلمات در سر برایشان تکرار می‌شد، با خودش فکر کرد: «چه می‌شود اگر یونیون اسکوتر ونچرز نتواند سرمایه‌گذاری‌اش را تکمیل کند؟» او هم مانند سایر فارغ‌التحصیلان برنامه آموزشی وای کامبینیتر توانسته بود ۵۰ هزار دلار به‌عنوان سرمایه مرحله کِشت ایده (پول اندکی که یک شرکت جهت آغاز به کار نیاز دارد) را برای کوین بیس تأمین کند. یکی از افرادی که در این سرمایه‌گذاری سهیم شده بود، «الکسیس اوهانیان»، هم‌بنیان‌گذار ردیت بود؛ البته ستاره تنیس زنان و همسر آینده‌اش «سِرِنا ویلیامز» هم سال‌ها بعد در کوین بیس سرمایه‌گذاری کرد. برایان، کارآفرینی به نام «بری سیلبرت» را نیز برای سرمایه‌گذاری متقاعد کرده بود. او که در ۱۷ سالگی یک معامله‌گر سهام بود، از سال ۲۰۱۲ مقدار زیادی بیت‌کوین خریده بود و هنگامی که همسرش او را واداشته بود که ثروتش را در حوزه‌های گوناگونی سرمایه‌گذاری کند، شروع به سرمایه‌گذاری در شرکت‌های رمزارز کرده بود.

اما هنگامی که نوبت به کوین بیس رسیده بود، سیلبرت از اینکه برایان به او گفته بود که تنها در قالب وام قابل تبدیل به سهام^۱ می‌تواند سرمایه‌گذاری کند، شگفت‌زده شد. چنین قراردادی، به سیلبرت این حق را می‌داد که مقداری از سهام کوین بیس را در مرحله سرمایه‌گذاری سری اول دریافت کند، اما با یک عیب بزرگ؛ «نامحدود بودن»؛ به این معنا که هیچ محدودیتی در میزان کاهش سهام سیلبرت، به واسطه سرمایه‌گذاری‌های دیگر سرمایه‌گذاران وجود نداشت. به‌طور معمول، فقط بهترین استارت‌آپ‌ها می‌توانستند درخواست وام قابل تبدیل به سهام کنند و سیلبرت با تجربه سرمایه‌گذاری در ده‌ها شرکت، هرگز زیر بار چنین شرایطی نرفته بود.

برایان برای سیلبرت نوشته بود: «اگر بر این باوری که کوین بیس بهترین گزینه برای تبدیل شدن به کیف پول شماره ۱ است، ارزش گذاری تقریباً غیرضروری است. به پی پال نگاه کن. سرمایه‌گذاران آن، ثروتمندند. سرمایه‌گذاران بعدی، چیزی به دست نمی‌آورند.» این نوشته لحنی غرورآمیز داشت، اما سیلبرت را تحت تأثیر قرار داد و او را متقاعد کرد که شانس خود را در کوین بیس امتحان کند؛ بنابراین تصمیم گرفت یکصد هزار دلار در قالب بیت کوین سرمایه‌گذاری کند.

سرمایه‌گذاری‌های اولیه اوهانیان، سیلبرت و دیگران، باعث شده بودند که کوین بیس، سرپا باشد و به فعالیت خود ادامه دهد و نه بیشتر. در حالی که اگر شرکت می‌خواست بزرگ شود (به عبارتی به یکی از غول‌های سیلیکون‌ولی تبدیل شود) می‌بایست شرکت‌های سرمایه‌گذاری خطرپذیر، میلیون‌ها دلار به پای برایان و فرد می‌ریختند و برای اینکه چنین شود، کوین بیس می‌بایست نشان می‌داد که از رشدی «سریع و زیاد» برخوردار است. این عبارت، برای سرمایه‌گذاران خطرپذیر تقریباً در حکم یک ورد مقدس است. رشد سریع و زیاد، به این معناست که تعداد کاربران و همچنین میزان درآمد یک استارت‌آپ، هر ماه نسبت به ماه قبل از آن، افزایش داشته باشد و در نتیجه، یک خط مورب زیبا و دوست‌داشتنی در نمودارهای پاورپوینت آن شکل بگیرد.

از اواخر سال ۲۰۱۲، کوین بیس به رشد سریع و زیادی دست یافته بود. برایان و فرد، سه بار آن خط زیبای دلنشین و دوست‌داشتنی را به «پل گراهام»، هم‌بنیان‌گذار وای کامپینیر که البته مراد و مرشدشان هم بود، نشان داده بودند. در دو بار نخست، گراهام به فرد گفته بود: «آماده نیستی، فرزندم.» بار سوم، در حالی که به عملکرد کوین بیس که هنوز رشد سریع و زیادی داشت، نگاه می‌کرد، برای برایان و فرد در مرحله سرمایه‌گذاری سری اول آرزوی موفقیت کرد و دست مردان پولدارش را در دست آنها گذاشت. اما با وجود تأیید گراهام و اعدادی که نشان‌دهنده رشد خیره‌کننده کوین بیس بودند، دنیای سرمایه‌خطرپذیر که معمولاً ریسک‌پذیر است، هنوز نسبت به این شرکت ترس و واهمه داشت. اکثر سرمایه‌گذاران خطرپذیر، بیت کوین را درک نمی‌کردند و بسیاری از آن‌هایی هم که درک می‌کردند، می‌دیدند که مقامات قضایی و مجریان قانون، در حال مبارزه با آن هستند. بزرگ‌ترین استثنا، فرد ویلسون بود که سایر شرکایش

در یونیون اسکوئر ونچرز را متقاعد کرده بود که برای بررسی دقیق و جدی پتانسیل کوین بیس، سفری به سان فرانسیسکو داشته باشند. اگر همه چیز خوب پیش می‌رفت، این شرکت پنج میلیون دلار به دست می‌آورد.

حالا در آن صبح سرنوشت‌ساز از ماه می، ویلسون بیمار شده بود. برایان و فرد مجبور بودند به جای او، به شرکای دیرباور ویلسون از جمله «برد بورنهام»، هم‌بنیان‌گذار یونیون اسکوئر ونچرز که درباره بیت کوین تردید داشت، روی بیاورند. برایان با خودش فکر کرد: «پس دخل‌مان آمده است.»

البته، فقط کمی دخل‌شان آمد! ارائه درست و اقناع‌کننده برایان و فرد، ظاهر آراسته و شیک‌شان و همچنین خط مورب نمودار پاورپوینت‌شان، باعث شدند که اعضای یونیون اسکوئر ونچرز (بدون حضور ویلسون) متقاعد به سرمایه‌گذاری ۲/۵ میلیون دلاری شوند؛ بنابراین، آن دو مجبور بودند ۲/۵ میلیون دلار مابقی را از جای دیگری تأمین کنند.

شوالیه نجات‌بخش، «میکی مالکا» بود؛ کسی که شرکت سرمایه‌گذاری خطرپذیر «ریبیت کپیتال» (Ribbit Capital) را اداره می‌کرد و بیت کوین برایش موضوعی عمیقاً شخصی بود. مالکا، مردی قذبلند، با موهای کوتاه و گوش‌هایی بیرون‌زده بود که بالهجه غلیظ ونزوئلایی‌اش انگلیسی صحبت می‌کرد. او از نزدیک دیده بود که چگونه یک دولت فاسد و نالایق می‌تواند باعث شود میزان عرضه پول کاهش یابد. مالکا هم مثل بسیاری از طرفداران بیت کوین، ارز دیجیتال را چراغی برای آزادی اقتصادی می‌دانست که خودکامگانی مانند هوگو چاوز، حاکم ویرانگر ونزوئلا نیز نمی‌توانستند آن را خاموش کنند. فرد، درباره مالکا و دیدگاهش درباره بیت کوین می‌گوید: «او دیدگاهی جهانی درباره پول داشت و بر خلاف سرمایه‌گذاران آن زمان، بیت کوین را یک بدعت نمی‌دانست.»

از نظر مالکا، شرط‌بندی روی کوین بیس، شرط‌بندی روی بیت کوین بود؛ چیزی که نمی‌توانست به آن «نه» بگوید، بنابراین حالا دیگر کوین بیس تمام سرمایه مرحله اول خود را به دست آورده بود.

در این میان، فرد به یاد آورد که دوستی در گلدمن ساکس به او قولی داده بود؛ یکی از معدود مدیران بانک که ناامیدی فرد در مورد نتیجه‌بخش بودن روش‌های دیجیتالی گلدمن ساکس را درک و تأیید می‌کرد، به او گفته بود که می‌تواند چکی ۲۵ هزار دلاری برای

سرمایه‌گذاری در هر آنچه او بخواهد انجام دهد، در اختیارش بگذارد، بنابراین فرد با او تماس گرفت و پرسید که آیا هنوز هم بر سر حرفش هست یا خیر؛ او به قولی که داده بود متعهد بود و به این ترتیب، در حالی که گلدمن ساکس در زمان رونق گرفتن بیت کوین، فقط یک نظاره‌گر بود، دست کم یکی از مدیرانش متوجه شد که سهام ۲۵ هزار دلاری کوین بیس، چند سال بعد میلیون‌ها دلار ارزش خواهد داشت.

البته این طور هم نبود که همه نگاه مثبتی به سرمایه‌گذاری مرحله اول کوین بیس داشته باشند. «سام بیدل» از وبسایت Valleywag که اخبار مربوط به حواشی را پوشش می‌داد، از این سرمایه‌گذاری با تیتراژ تمسخر آمیزی استقبال کرد؛ «سرمایه‌گذاران خطرپذیر، پنج میلیون دلار بی‌زبان‌شان را با سرمایه‌گذاری در موج زودگذر بیت کوین، به جوی ریختند». او البته به خود بیت کوین هم تاخت؛ «همه ما به این دلیل درباره بیت کوین حرف می‌زنیم که یک گروه آزادی‌خواه معلوم الحال، شیفته ارز دیجیتالی هستند».

در مقابل، وال استریت ژورنال، روزنامه معتبر کسب و کار کشور، لحن ملایم‌تری انتخاب کرد. این روزنامه، در مقاله‌ای طولانی این سرمایه‌گذاری پنج میلیون دلاری را نقطه عطفی مهم برای رمزارز دانست و به نقل قول فرد ویلسون اشاره کرد که کوین بیس را «جی‌پی مورگان بیت کوین» خوانده بود.

حالا دیگر هیچ دلیلی وجود نداشت که برایان و فرد، شادمان و پرانرژی نباشند و به سر کارشان بازنگردند.



مکانی که برایان و فرد در خیابان بلوکسوم روبه‌روی کافی شاپ کریمری اجاره کرده بودند، در واقع یک آپارتمان دوطبقه تک‌خوابه بود، اما پس از سرمایه‌گذاری مرحله اول، به تدریج به یک دفتر (و خانه‌ای برای بیت کوین) تبدیل شد. فرد، پوستر آلبوم «DREAM» یا «رؤیا»ی «بیگی اسمالز»، خواننده رپ را با اعمال یک تغییر کوچک در آن، روی دیوار نصب کرده بود؛ او حرف B را جایگزین D کرده و با تبدیل DREAM به «BREAM» یک اسم مخفف ساخته بود که حروف کامل آن چنین بود:

Bitcoin Rules Everything Around Me؛ به این معنی که «بیت کوین، بر همه چیز در اطراف من حکومت می کند». آکواریومی از جنس شیشه و چوب با یک ماهی آبی رنگ نیز که نام آن را ساتوشی گذاشته بودند، جلوه خاصی به آن دفتر می بخشید. حالا دیگر در آن آپارتمان به دفتر تبدیل شده، افراد زیادی ساکن بودند. پس از اولاف، «کریگ هامل»، مهندس با استعدادی که در راه اندازی وبسایت همسریابی OKCupid کمک بسزایی کرده بود هم به آنجا آمد. برایان و فرد، در جریان سفری به نیویورک با کریگ آشنا شدند و وقتی دیدند او هم یکی از هواداران بیت کوین است، از او دعوت کردند تا برای یک دوره آزمایشی کاری به سان فرانسیسکو بیاید. کریگ به محض ورود به این شهر، به هکرهاوس (Hacker House) رفت؛ مکانی که خود را خانه ای برای نخبگان فناوری شهر می دانست، اما به نظر کریگ، آنجا بیشتر یک فریب خانه بود تا محلی دلپذیر برای دوستداران فناوری: «متوجه شدم که هکرهاوس، جایی برای سرکیسه کردن افراد از طریق وادار کردن آنها به پرداخت ۱۵۰۰ دلار در ماه برای زندگی کردن با ۹ نفر دیگر در یک آپارتمان بی ارزش و بنجل است.»

کمی بعد، مالک ساختمان متوجه شد که چه اتفاقی افتاده؛ بنابراین همه از جمله کریگ را بیرون کرد. کریگ هم چاره ای ندید جز آنکه برای چند ماه آینده، به خیابان بلوکسوم نقل مکان کرده، تا پاسی از شب کدنویسی کند و صبح زود دوباره پس از دوش گرفتن، کدنویسی را از سر بگیرد. برای کسی که به گفته اولاف، «آدم زحمت کش ابله ای است که عاشق ارسال بیت کوین است»، کار کردن شبانه روزی در یک کسب و کار فعال در بیت کوین مناسب بود و او مشکلی با این موضوع نداشت. کریگ هم مثل اولاف یکی از اولین مشتریان کوین بیس بود؛ مشتری شماره ۸۰ شرکت.

سال ها بعد، اولاف که حالا دیگر بسیار ثروتمند شده بود، بر اساس تجربه هایش در کوین بیس، توصیه هایی به استارت آپ ها کرد از جمله اینکه: «مشتریان تان را استخدام کنید.» از نظر اولاف، با وجود آنکه ده ها استارت آپ دیگر هم در زمینه بیت کوین راه اندازی شده بودند، کوین بیس به این دلیل پیشرفت کرد و موفق شد که افرادی را استخدام کرد که به آن شرکت باور داشتند و عاشق بیت کوین بودند. این موضوع، نه تنها برای شرکت های رمرارز، بلکه برای همه شرکت ها توصیه ای واقعاً عالی است. «فیل نایت»، بنیان گذار

افسانه‌ای نایکی، امپراتوری بزرگ کفش خود را با گروه کوچکی از علاقه‌مندان به کفش‌های کتانی پایه‌گذاری کرد.

البته بنا به گفته برایان، متأسفانه همه مشتریان مایل نبودند در کوین بیس کار کنند؛ یکی از آنهايي که گفت «نه متشکرم»، «یولیان لَنگشادل» (Julian Langschaedel)، کدنویس خبره‌ای بود که در آلمان زندگی می‌کرد. برایان، ماه‌ها به او پول داده بود تا کد بیت‌کوین اصلی ساتوشی را (که برای کسانی طراحی شده بود که با لپ‌تاپ‌های خانگی کار می‌کنند) به چیزی تبدیل کند که برای اهداف تجاری کوین بیس مناسب باشد. برایان و فرد، یولیان را مجاب کردند که برای یک دوره کار آزمایشی، به سان فرانسیسکو برود. این دوره کار آزمایشی، بخشی از فرهنگ سازمانی کوین بیس و شامل چند روز کار آزمایشی بود تا ببینند آیا کارمند احتمالی، برای استخدام مناسب است یا خیر. یولیان از این امتحان سربلند بیرون آمد، اما دو مانع در مقابل خود می‌دید؛ اول اینکه آمریکاییان بسیار زیاد کار می‌کنند، در حالی که او فرهنگ کاری‌ای را ترجیح می‌داد که زمانی را هم برای استراحت و خوش‌گذرانی در نظر بگیرد. مانع دیگر او هم نوشیدنی بود. از نظر او، آمریکایی‌ها نمی‌توانستند ماء‌الشعیرهای خوبی تهیه کنند. به همین دو دلیل، به آلمان برگشت.

کوین بیس، با «چارلی لی» شانس بیشتری داشت. او، مردی تنومند، خوش‌گفتار و دارای موهایی کاملاً مشکی بود که از «۲۰ درصد» زمانش در گوگل (امتیاز مشهوری که گوگل به کارمندان می‌داد که بر اساس آن، آنها می‌توانستند یک‌پنجم ساعت‌های کاری خود را به پروژه‌های شخصی‌شان اختصاص دهند)، کمال استفاده را کرده بود تا لایت‌کوین، یکی از اولین جایگزین‌ها برای بیت‌کوین را به وجود آورد. کل زندگی او، با مهارت فوق‌العاده‌اش در ریاضیات شکل گرفته بود؛ در اولین روز دبستان در کشور ساحل عاج، معلمش متوجه شده بود که ریاضیات کلاس اول برایش بسیار آسان است و به همین دلیل او را به کلاس دوم فرستاده بود. معلم کلاس دوم هم متوجه شده بود که حتی ریاضیات پایه دوم هم برایش زیادی آسان است و بنابراین او در دومین روز حضورش در دبستان، دانش آموز کلاس سوم شده بود. روایت خود او از آن روز جالب است: «من آسیایی‌ام و طبیعتاً، یکی از بچه‌های کوتاه‌قد کلاس اول در این کشور آفریقایی بودم، اما

ناگهان مرا به کلاس سوم بردند و به این ترتیب، ریزنقش‌ترین دانش آموز کلاس شدم. «با گذشت زمان، استعدادش بیشتر به کارش آمد. پیش از نوجوانی توانست با کمک برادرش بابی، کامپیوتر بسازد. بعدها هم به عنوان مهندسی در گوگل، در ساخت یوتیوب و سیستم عامل مرورگر وب گوگل یعنی کروم، از این توانمندی ذاتی اش بهره فراوانی برد. چارلی، مهارت‌های ریاضی اش را نه تنها به مهندسی، بلکه به اقتصاد نیز گره زد؛ به طوری که به یک «سوسک طلا» تبدیل شد (اصطلاح سوسک طلا به منظور اشاره به گروهی از سرمایه‌گذاران استفاده می‌شود که معتقدند این فلز زرد، از سهام یا اوراق قرضه ارزشمندتر است و بنابراین فقط در طلا سرمایه‌گذاری می‌کنند). او تا سال ۲۰۱۱ یک سوسک طلا بود، تا آنکه با بیت کوین آشنا شد.

او در این باره می‌گوید: «به نظرم رسید که کاملاً مبتنی بر هوش و منطق است. بخش مربوط به کد آن را خواندم و متوجه شدم با پدیده بزرگی روبه‌رو هستم. در سال ۲۰۱۳، تصمیم گرفتم به طور کلی فقط بر آن متمرکز شوم؛ چراکه بهتر از طلا بود.» البته در سال ۲۰۱۱، هنگامی که در اولین سرمایه‌گذاری اش در بیت کوین، ارزش آن از ۳۰ دلار به ۲ دلار کاهش یافت، خواب راحت از او گرفته شده بود. او در سال ۲۰۱۳، نه تنها تمامی پول خودش را در بیت کوین سرمایه‌گذاری کرد، بلکه از خانواده اش هم مصرانه خواست چنین کنند. متقاعد کردن برادرش بابی چندان سخت نبود؛ چراکه او پس از راه اندازی اولین صرافی بیت کوین در چین، اکنون ثروت زیادی به دست آورده است.

در مقابل، مجاب کردن مردم عادی برای خرید بیت کوین سخت بود. چارلی، این نظر براین را قبول داشت که فرایندهای استفاده از کیف پول‌ها و کلیدهای خصوصی، برای افراد غیرفنی و ناآشنا به مباحث تخصصی، اضطراب‌آور است و اینکه بدون سرویسی مانند کوین بیس، نمی‌توان به نتیجه دلخواه رسید. به این ترتیب، او سومین کارمند کوین بیس شد.

برایان، فرد، اولاف، کریگ و چارلی، به سرعت تیمی کوچک اما با روحیه جمعی فوق العاده تشکیل دادند که با هم به یک باشگاه محلی صخره‌نوردی می‌رفتند و به علاوه، با بازی‌های ویدئویی مثل «کال آف دیوتی» (که در آن‌ها، فرد، قهرمان ملی بازی‌ها، در برابر دو یا حتی سه حریف قرار می‌گرفت) کمی به خود استراحت می‌دادند. اما در بیشتر

مواقع، مانند آدم‌های عصبی و دیوانه‌ها کار می‌کردند. آنها راه‌اندازی استارت‌آپ را مشابه یک عملیات نظامی می‌دانستند که می‌بایست برق‌آسا، همه‌جانبه و پرتوان باشد. به همین دلیل از صبح زود تا ساعت ۱۰ یا ۱۱ شب، بی‌وقفه در وب‌سایت کدگذاری می‌کردند، سپس برای طراحی برنامه‌های بزرگ، دور یک وایت‌برد جمع می‌شدند و بعد هم دوباره به سراغ لپ‌تاپ‌هایشان می‌رفتند تا مجدداً به کدنویسی ادامه دهند. تیم اولیه کوین بیس که بسیار پرتکاپو بود، از رهبری فرد بهره می‌برد. این ستاره بسکتبال و لاکراس که به شدت اهل رقابت بود، تکیه کلامی همیشگی داشت با این مضمون که: «هر کاری که می‌توانید برای موفق شدن انجام دهید». سرانجام «عبور از میان دیوار آجری» به سرود آیینی این شرکت تبدیل شد که هنوز هم در وب‌سایت کوین بیس وجود دارد.

یکی از همین دیوارهای آجری را اپل در برابرشان قرار داده بود. با آنکه یک نوجوان شیفته بیت کوین، اپلیکیشنی را برای کوین بیس ساخته بود که کار را برای کسانی که می‌خواستند با استفاده از آیفون‌شان، بیت کوین خرید و فروش کنند، آسان می‌کرد، اما متأسفانه اپل اجازه معامله رمزارز را نداده بود و از حضور هر اپلیکیشنی در اپ‌استور که این امکان را ارائه دهد، جلوگیری می‌کرد. با این حال، برایان سعی کرد به روشی خلاقانه، از میان این دیوار بگذرد؛ کوین بیس تصمیم گرفت از یک فناوری موسوم به «حصار جغرافیایی» (Geo-Fencing) استفاده کند تا از طریق آن، امکان انجام معامله توسط این اپلیکیشن را غیرفعال کند؛ البته تنها در شهر کوپرتینو (Cupertino)، در ایالت کالیفرنیا که دفتر مرکزی اپل در آن قرار دارد و مهندسان آن، اپلیکیشن‌های جدید را بررسی می‌کنند. به این ترتیب، تا جایی که به مهندسان بازمی‌گشت، اپلیکیشن کوین بیس با سیاست‌های اپل هم‌خوانی داشت و بنابراین اجازه داشت در اپ‌استور باقی بماند. نتیجه آن شد که مشتریان کوین بیس در سایر کشورها، این امکان را داشتند که با آیفون‌هایشان بیت کوین خرید و فروش کنند. این ترفند، به قدری عالی و هوشمندانه بود که حتی می‌توان آن را در کتاب‌های آموزش چگونگی عبور از دیوار آجری گنجانده. البته متأسفانه دیوارهای دیگر آنچنان مستحکم بودند که تیم کوین بیس نمی‌توانستند آنها را بشکنند. به‌طور مشخص، دو مانع وجود داشت که نه تنها می‌توانست پیشرفت کوین بیس را متوقف کند، بلکه قادر بود آن را کاملاً از بین ببرد؛ مانع اول، یک حمله هکری جدی بود که قبلاً

بسیاری از استارت‌آپ‌های رمزارزی را از بین برده بود، اما مانع دوم، دولت آمریکا بود. کوین بیس، به واسطه این دو، به طرز خطرناکی در آستانه شکست قرار گرفته بود.



حمله هکری، در اواسط سال ۲۰۱۳، زمانی رخ داده بود که تیم کوین بیس برای خوردن شام موقتاً دست از کار کشیده بودند. فرد، یک هشدار ایمیل را دید که در مورد برداشت از کیف پول گرم (Hot Wallet) کوین بیس بود؛ جایی که حاوی میلیون‌ها بیت کوین به‌منظور انجام تراکنش‌های روزانه بود. او ابتدا فکر کرد که این باید یک هشدار اشتباه باشد. همان‌طور که یک بانک از صندوق خود و شرکت کوکا از فرمول مخفی خود محافظت می‌کنند، کلیدهای کیف پول گرم کوین بیس هم، با رعایت تمام نکات ایمنی، تحت محافظت شدید قرار داشت. به همین دلیل، این اطمینان وجود داشت که کسی نمی‌تواند حتی به آن نزدیک شود، اما اخطار برداشت دوم هم آمد.

فرد به چارلی که همزمان با خوردن شام، لپ‌تاپش را در دست داشت، گفت: «لعنتی! بهتر است چک کنیم ببینیم چه خبر است.»

چارلی وارد صفحه کنترل کوین بیس شد و چیزی را دید که او را مضطرب کرد؛ کسی وارد سیستم شده بود و مشغول خارج کردن بیت کوین از کیف پول شرکت شده بود. بدتر آنکه، او هر لحظه حریص‌تر و جسورتر می‌شد. سرقت اولیه، تنها در حد چند بیت کوین بود، اما حالا این هکر نامحترم، به‌طور جدی در حال غارت کیف پول بیت کوین شرکت بود. بعد از سومین برداشت غیرقانونی، چارلی از شدت عصبانیت رمز عبور را تغییر داد تا دسترسی دیگران به کیف پول را قطع کند، اما متأسفانه آن هکر مرموز، در همین مدت کوتاه هم توانسته بود، ذخیره قابل توجهی از بیت کوین برای خودش ایجاد کند. آن شب، یک لقمه خوش از گلولی تیم کوین بیس پایین نرفت؛ چراکه استارت‌آپ آنها نسبت به قبل از شام، ۲۵۰ هزار دلار فقیرتر شده بود.

آن‌ها بلافاصله متوجه شدند که چگونه این اتفاق افتاده است. معلوم شد که سارقان، برای به دست آوردن رمز عبور، از یک ترفند بسیار رایج در دنیای امنیت سایبری استفاده

کرده‌اند؛ هک یکی از پیمانکاران فناوری اطلاعات شرکت. معمولاً تأمین‌کنندگان خارجی که ضعیف‌ترین نقطه برای حمله هستند، بهترین راه برای نفوذ به شمار می‌آیند. برایان، دستور بازنگری سیاست‌های امنیتی شرکت را صادر کرد و از آن پس، هر شرکتی که با کوین بیس کار می‌کرد، ملزم بود از لپ‌تاپ کروم‌بوک که شرکت به آنها می‌داد، استفاده کند. او همچنین آنچه را که اتفاق افتاده بود، به‌دقت مورد بازنگری قرار داد.

با آنکه این سرقت، زیان مالی به همراه داشت، اما نکته مهم‌تر آن بود که شهرت کوین بیس را در معرض خطر جدی قرار می‌داد. در روزهای پرجنب‌وجوش اولیه بیت‌کوین که هک‌ها و کلاهبرداری‌ها همه جا وجود داشت، برایان، کوین بیس را یک گزینه امن و مطمئن معرفی کرده بود؛ گزینه‌ای که مشتریان می‌توانستند وجوه خود را با همان اطمینانی که نسبت به یک بانک بزرگ دارند، در آن نگهداری کنند. یک تیتزرسانه‌ای با این مضمون که کوین بیس نمی‌تواند از دارایی‌های خود محافظت کند، بی‌تردید ویرانگر بود. بانک‌هایی که نتوانند از سرمایه افراد نگهداری کنند و آنها را از دست بدهند، طولی نخواهد کشید که از میان خواهند رفت. اما خوشبختانه، کسی اخبار مربوط به این هک را منتشر نکرد و باعث شد برایان و دیگران به بهترین شکل ممکن خود را دوباره پیدا کنند؛ به این معنی که سخت‌تر از گذشته کار کنند. با این حال، سرقت انجام‌شده، موضوعات جدیدی را به ذهن افراد این تیم متبادر کرد. هکر ناشناس، به کیف پول گرم کوین بیس که به اینترنت متصل بود، وارد شده بود، اما شرکت، میلیون‌ها بیت‌کوین دیگر را در «ذخیره‌سازی سرد» (Cold Storage) نگهداری می‌کرد. در ذخیره یا کیف پول سرد، دارندگان بیت‌کوین، برای اینکه بتوانند به رمزارز ذخیره‌شده‌شان دسترسی داشته باشند، از دستگاه‌هایی فیزیکی از جمله فلش مموری یا حتی تکه‌های کاغذ استفاده می‌کنند. به این معنی که کلید خصوصی که اهمیت فوق‌العاده‌ای برای کیف پول بیت‌کوین دارد، در جایی خارج از اینترنت ذخیره می‌شود؛ بنابراین هکرها نمی‌توانند آن را سرقت کنند. ذخیره‌سازی سرد، جذابیت داشت و این به معنای آن بود که بازار روبه‌رشدی برای ذخیره کلیدهای خصوصی به صورت آفلاین وجود دارد. حتی شرکتی به نام «زاپو» (Xapo) با همین هدف، خدمت جالبی را ارائه داده بود؛ کلیدهای خصوصی دارندگان بیت‌کوین را در یک خزانه زیرزمینی، زیر کوه‌های آلپ سوئیس ذخیره می‌کرد.

اما واقعیت این بود که سیستم ذخیره‌سازی سرد کوین بیس، چندان قابل اطمینان نبود؛ تصور آن شاید سخت باشد، اما در روزهای نخست، بخشی از بیت کوین مشتریان، در یک فلش مموری در جیب برایان قرار داشت. چنین چیزی، لحظات ناخوشایندی را رقم زده بود که مهم‌ترین آنها مربوط به زمانی بود که برایان در بازگشت از یک سفر خارجی، به گمرک ایالات متحده رسید. برایان تصمیم گرفت در پاسخ به این سؤال معمولی‌مأمور گمرک که آیا او با بیش از ۱۰ هزار دلار پول نقد «یا معادل آن» وارد ایالات متحده می‌شود، بگوید نه. به نظرش رسید در مورد فلش مموری‌اش که به دسته‌کلیدش متصل بود و در آن میلیون‌ها دلار بیت کوین قرار داشت، چیزی نگوید. خوشبختانه، مشکلی برایش پیش نیامد، اما این احتمال هم وجود داشت که با گرفتاری بزرگی روبه‌رو شود.

به همین دلیل، پس از آنکه رشد کوین بیس، بیشتر و بیشتر شده بود، هوشمندانه‌تر عمل کرده و به سرعت، لایه‌های دیگری را به ذخیره سرد خود اضافه کرده بود؛ از جمله سیستم مولتی‌سیتی (Multicity System) را که در آن کلیدهای خصوصی به بخش‌های مختلف، تقسیم و در سراسر کشور پخش می‌شدند. این سیستم، مانند معمای هورکراس در سری داستان‌های هری پاتر، به افراد مختلفی متکی بود که بخش‌های مختلف را پیدا کرده و سپس دوباره به ترتیب درست، سرهم می‌کردند تا یک کلید خصوصی را که مربوط به ذخیره‌ای از بیت کوین بود، بازسازی کنند. با آنکه این روش، یک راه هوشمندانه برای محافظت از ذخایر کوین بیس بود، اما بعد از هک شدن کیف پول گرم شرکت، برایان و سایرین، دیگر به آن هم احساس اطمینان چندانی نداشتند.

با هدف حل این معضل، «آندریاس آنتونوپولوس»، پژوهشگر مشهور و شناخته‌شده بیت کوین را استخدام کردند تا ذخیره سرد را به دقت بررسی کند. آنتونوپولوس با استفاده از یکسری نمونه‌های تصادفی، تلاش کرد بررسی کند که آیا کلیدهای خصوصی پخش شده در سراسر کشور، واقعاً قفل ذخیره‌های بیت کوین را باز می‌کنند یا خیر. زمانی که نتیجه بررسی‌های او، ایمن بودن این طرح را تأیید کرد، برایان نفس راحتی کشید. با این حال، هک‌رهایی که دست به این سرقت‌های شنیع می‌زدند، تنها یکی از تبهکارانی بودند که کوین بیس را مورد هدف قرار می‌دادند. کلاهبرداری، در مقایسه با هک کردن، ترند بسیار رایج‌تری بود. یک کلاهبرداری رایج این بود که یک فرد، به عنوان مشتری، اما با

یک حساب بانکی سرقت شده، در وب‌سایت کوین بیس ثبت نام می‌کرد و سپس با وجوه موجود در آن حساب که به‌طور غیرقانونی به دست آورده بود، بیت کوین می‌خرید؛ به این امید که قبل از اینکه بانک یا کوین بیس متوجه شوند چه اتفاقی افتاده، بیت کوین‌ها را به یک کیف پول دیگر انتقال دهد. این نوع کلاهبرداری‌ها، یک زیان مضاعف برای کوین بیس به همراه داشت، زیرا هم بیت کوین از دست می‌داد و هم آنکه بانک، ضرر مشتری قربانی را با بازپس‌گیری وجوهی که کوین بیس دریافت کرده بود، جبران می‌کرد.

شیادانی هم بودند که بدون آنکه در حساب بانکی خود پولی داشته باشند، بیت کوین می‌خریدند. در اولین مرحله مبارزه با این کلاهبرداری، کوین بیس اعلام کرد که بیت کوین خریداری شده توسط مشتریان را، پس از سه روز تحویل آنها می‌دهد؛ چراکه در این مدت می‌توانست از سیستم بانکی تأییدیه لازم مبنی بر اینکه آیا مشتری واقعاً وجه مورد نیاز برای انجام این خرید را دارد یا خیر، دریافت کند. با این حال، برایان معتقد بود که کوین بیس این فرصت را در اختیار دارد تا با ارائه خدمات به مشتریان در عرض یک روز و تحویل بیت کوین به آنان فقط در عرض یک ساعت، سرعت رشدش را افزایش دهد. با وجود التماس‌ها و هشدارهای کریگ و اولاف که می‌گفتند این طرح به سود کلاهبرداران خواهد بود، برایان آن را پیش برد. اما به‌راستی خطای بزرگی بود، زیرا کمتر از یک روز طول کشید تا متوجه شدند که خدمات یک‌روزه فاجعه‌بار است؛ ۱۰ درصد از تراکنش‌های این شرکت، کلاهبرداری از آب درآمد و به این ترتیب، کوین بیس، هم پول از دست داد و هم بیت کوین. اعضای تیم، با کنایه مشکل پیش آمده را «کلاهبرداری یک دوست» نامیدند. این تیم می‌بایست با این واقعیت ناراحت‌کننده هم مواجه می‌شد که برخی مشتریان، از شرکت به عنوان عامل پول‌شویی برای انبوهی از جنایات‌شان استفاده می‌کنند. این موارد، شامل اپراتورهای باج‌افزاری می‌شد که کامپیوترهای شرکت‌ها، شهرها و مدارس را از کار می‌انداختند و تنها زمانی آنها را مجدداً فعال می‌کردند که قربانیان، مقدار مشخصی بیت کوین به عنوان باج پرداخت می‌کردند. برای کلاهبرداران باج‌گیر، سایتی مانند کوین بیس، مکانی عالی برای تبدیل کردن بیت کوین‌های اخاذی شده به دلار آمریکا به شمار می‌آمد.

البته کوین بیس، اولین و تنها شرکتی نبود که به عنوان ابزار پول‌شویی مورد سوءاستفاده

قرار می‌گرفت. مدت‌ها بود که اخاذان و فروشندگان مواد مخدر، از خدمات انتقال پول، از جمله «وسترن یونیون» و حتی کارت‌های هدیه اپل، به‌عنوان راهی برای انتقال پول‌های نامشروع‌شان استفاده می‌کردند. نکته این‌جا بود که کوین بیس، بر خلاف وسترن یونیون و اپل، از دارایی بزرگی مانند چندین دهه حسن شهرت برخوردار نبود. بدتر آنکه بیت‌کوین معامله می‌کرد؛ چیزی که هشدارهای زیادی نسبت به خرید و فروش آن داده می‌شد. اگر فعالیت تبهکاران در آن زیاد می‌شد، مدت‌زمانی که نهادهای قدرتمند صرف تعطیلی کوین بیس می‌کردند، زمان تلف‌شده به‌شمار نمی‌آمد. اولاف که پیش‌تر با هزاران درخواست پشتیبانی مشتری سروکار داشت، تمام تلاش خودش را می‌کرد تا کلاهبردارانی را که مانند سوسک‌های حمام، مدام از این حساب به آن حساب کوین بیس سرک می‌کشیدند، سر جای خودشان بنشانند. اگر فعالیتی مشکوک به پول‌شویی می‌دید، دسترسی مشتری متخلف را قطع کرده و سندی به نام «گزارش فعالیت مشکوک» را به خزانه‌داری ایالات متحده ارسال می‌کرد.

این روند برای مدتی نتیجه‌بخش بود و هرچند به‌سختی، اما باعث شد مجریان قانون، صلاحیت کوین بیس را تأیید کنند. فرد ویلسون، این را اتفاق خوبی می‌دانست. این حامی بزرگ کوین بیس که خودش در دغل‌کاری استاد بود، به‌برایان و فرد هشدار داده بود که عبور از دیوارهای آجری خوب است، اما نه زمانی که سروکار آدم را به آژانس‌های نظارتی فدرال از جمله سرویس مخفی ایالات متحده و شبکه مقابله با جرائم مالی بیندازد. کوین بیس، نیاز داشت که خودش به‌نوعی بر امور نظارت کند و برای این کار لازم بود یک مسئول تطبیق (Compliance Officer)، در شرکت استخدام شود؛ چه بنیان‌گذاران مایل به این کار باشند، چه نباشند.

به این ترتیب، در پاییز ۲۰۱۳، «مارتین نیجادلایک» به‌عنوان کارمند چهارم به کوین بیس ملحق شد. این نیویورکی صریح‌اللهجه، یکی از کارکنان نسل پیشین استارت‌آپ‌های مالی، از جمله پی‌پال بود که در به وجود آمدن یک معیار اعتباری معروف، یعنی امتیاز فایکو (FICO Score) مؤثر بوده است. مارتین، نه‌تنها تجربه‌های دنیای واقعی‌اش را با خود به شرکت آورد، بلکه اولین زنگ اعمال تنوع در فرهنگ مردسالارانه کوین بیس را هم به صدا درآورد؛ او نخستین زن، نخستین مادر و نخستین میانسال این تیم بود. فرد

ویلسون، با تأکید بر اینکه کوین بیس در مسیر رشد موشکی قرار دارد، شخصاً او را متقاعد به پیوستن به این تیم کرده بود.



«آدام وایت»، هیچ‌گاه سوار هیچ موشکی نشده بود، اما بارها جت‌های جنگنده را رانده بود. این فرمانده سابق نیروی هوایی آمریکا، ده‌ها مأموریت با هواپیماهای F-16 بر فراز عراق و افغانستان انجام داده بود و با وجود خُلق و خوی ملایمش، همیشه در همه کارهایش، پرشور و پرانرژی ظاهر می‌شد. پس از آنکه از دانشکده کسب‌وکار هاروارد، نامه عدم پذیرش دریافت کرد، برنامه خوابش را به چهار ساعت در شبانه‌روز کاهش داد. این بار، دومین تقاضا نامه تحصیلمش را پیش از ارسال، ۷۲ بار اصلاح کرد.

انجام چنین کاری ضرورت داشت و سرانجام هم نتیجه داد؛ او وارد هاروارد شد. اما به‌عنوان یکی از نخستین هواداران بیت‌کوین متوجه شد که هیچ‌یک از رهبران این دانشکده معتبر کسب‌وکار، برای رمزارزها ارزشی قائل نیستند. او در این باره می‌گوید: «انتظار می‌رفت که اینجا، وست‌پوینت سرمایه‌داری باشد، به همین دلیل برایم عجیب بود که ایده سیستم پول خصوصی (Private System of Money) در آنجا پذیرفته نشده باشد. سعی کردم در یکی از مقالات اقتصادی‌ام، درباره بیت‌کوین بنویسم، اما استادم به من گفت این کار را نکن» (وست‌پوینت، همان آکادمی نظامی ایالات متحده است که معتبرترین و قدیمی‌ترین دانشگاه افسری در آمریکا به‌شمار می‌آید).

آدام پس از فارغ‌التحصیلی، مسیر قابل پیش‌بینی تمامی فارغ‌التحصیلان این دانشکده کسب‌وکار را دنبال کرد: ابتدا در شرکت «بین‌اندکمپانی» و سپس به‌عنوان مدیر محصول، در یک شرکت بازی‌های ویدئویی مشغول به کار شد، اما تب بیت‌کوین همچنان در او زبانه می‌کشید.

هنگامی که او پس از آشنایی با کوین بیس، برای مصاحبه شغلی به آنجا رفت، فرد و براین (که به یک تیم مدیریتی موفق و هماهنگ تبدیل شده بودند)، یک معمای منطقی پیچیده را در برابرش قرار دادند. آن معما درباره افرادی گرفتار و سرگردان در جزیره‌ای

بود که تنها در صورتی از آنجا رهایی می‌یافتند که بتوانند بر اساس راهنمایی‌های یک مرشدِ چشم‌سبز، رنگ چشم خود را حدس بزنند! آدام متوجه شد که این معما از طریق استدلال قیاسی حل می‌شود و در نتیجه، با پاسخ درست، بنیان‌گذاران کوین‌بیس را وادار کرد تا از او بخواهند که یک دوره کار آزمایشی را سپری کند. به این خاطر که در این مدت، تمام حقوقش را به بیت‌کوین دریافت می‌کرد، مجبور بود برای اینکه بتواند خریدهایش را انجام دهد، صاحبان کسب‌وکارهای محلی را متقاعد کند که برای پذیرش پرداخت‌های بیت‌کوین، در کوین‌بیس ثبت‌نام کنند. چنین چیزی در آن زمان، کار بسیار دشواری بود، زیرا در دنیای واقعی آن روز، ارز دیجیتال وضعیت متزلزلی داشت. با این حال، آدام ترسی به دلش راه نداد. در حالی که پند معروف فردِ ارسام یعنی «عبور از دیوارهای آجری» مدام در گوشش می‌پیچید، ۳۰۰ ایمیل سرد (ارسال ایمیل به کسی که قبلاً ارتباطی با او نداشته‌ایم و گیرنده انتظار آن ایمیل را ندارد) ارسال کرد و نرخ پاسخ‌دهی آن را با استفاده از صفحه‌گسترده رصد کرد. این کارش نتیجه داد؛ او در پایان دوره کار آزمایشی‌اش، یک شرکت هواپیمایی، یک فروشگاه ماست منجمد و یک سایت رسانه اجتماعی را متقاعد کرده بود که کوین‌بیس را هم به سیستم‌های پرداخت خود متصل کنند و خریدهایی را هم که با بیت‌کوین انجام می‌شد، بپذیرند.

فرد به او گفت: «تو استخدام شدی» و به او این فرصت را داد که صاحبان کسب‌وکار بیشتری را متقاعد به ثبت‌نام در کوین‌بیس کند. آدام در این نقش بسیار موفق عمل کرد و ظرف یک سال، ۱۰ کسب‌وکار یک میلیارد دلاری را به ثبت‌نام در کوین‌بیس و پذیرش پرداخت با بیت‌کوین مجاب کرد و طعم خوشِ باورش به فرهنگِ پرکار بودن و اعتیاد به کار را چشید. او از آن روزها چنین یاد می‌کند: «کوین‌بیس هم مانند ارتش مبتنی بر سلسله‌مراتب بود. من فرد را به عنوان یک رهبر موفق می‌پرستیدم. او ترکیبی از یک برنامه‌نویس نخبه و یک معامله‌گر گلدمن ساکس بود.»

ورود آدام به شرکت در اکتبر ۲۰۱۳ با افزایش تعداد مشتریان جدید مصادف شد. نمودار رشد ماهانه شرکت نیز همچنان در مسیر جادویی خود رشد می‌کرد. در این زمان، اخبار مربوط به بیت‌کوین بسیار فراتر از مراکز فناوری سان‌فرانسیسکو انتشار یافته بود، زیرا مطبوعات معتبر سنتی، شروع به نوشتن مطالبی در مورد ابداع ساتوشی کرده بودند.

با آنکه عمده‌ترین دلیل آن، بالا رفتن بهای بیت کوین بود که در تابستان ۲۰۱۳ از ۱۰۰ دلار عبور کرده بود و به صعود خود ادامه می‌داد، اما دلایل دیگری هم در این زمینه نقش داشتند. از جمله ابداع‌هایی مانند خودپردازهای بیت کوین که در کافی‌شاپ‌ها قرار داده شده بودند و نیز دیده‌شدن نشانه‌هایی از پدید آمدن فرهنگی جدید، به‌طوری که گویی طایفه یا قبیله جدیدی در شهرها ساکن شده‌اند؛ قبیله بیت‌کوین دوستان.

با طنین‌انداز شدن صدای بیت‌کوین در همه‌جا، آپارتمان به شرکت تبدیل شده کوین بیس در خیابان بلوکسوم، پیوسته پذیرای هواداران بیت‌کوین شد. برخی از آن‌ها، به مشهورترین چهره‌های عرصه ارزهای دیجیتال تبدیل شدند. «مارک آندریسن»، سرمایه‌گذار خطرپذیر و دو برادر «تابلر و کامرون وینکلوس» که ورزشکاران رشته قایقرانی در هاروارد بودند و در یک دعوای حقوقی بزرگ در خصوص تأسیس فیس‌بوک (متای کنونی) با مارک زاکربرگ به توافق رسیده و ثروت به‌دست آمده از این پرونده را به بیت‌کوین تبدیل کرده بودند، از جمله این افراد بودند. سروکله یک آرمان‌گرای افراطی و متعصب ارز دیجیتال هم پیدا شد که نامش «بالاجی سرینیوسان» (Balaji Srinivasan) بود. کریگ و دیگران فکر کردند که او با آن کفش‌های کتانی پاره و شلوار ورزشی پر از لکه‌اش، فروشنده مواد مخدر یا یک خیابان‌خواب است، اما پس از آنکه واقعیت را فهمیدند، متحیر شدند. با آنکه ظاهر بالاجی، یک دوره‌گرد آس‌وپاس را تداعی می‌کرد، اما کلام و رفتارش مانند یک استاد «آیوی لیگ»^۲ بود که می‌تواند یک سخنرانی بداهه درباره تألیفات «آلبرت هیرشمن» (Albert Hirschman)، اقتصاددان سیاسی نامدار ارائه دهد. یک نوجوان لاغراندام به نام «ویتالیک بوتترین» هم بود که پیش از آنکه مهم‌ترین رمزارز پس از بیت‌کوین یعنی اتریوم را ابداع کند، مدتی در دفتر کوین بیس پرسه می‌زد. البته همه بازدیدکنندگان از دفتر خیابان بلوکسوم هم، چندان مورد استقبال قرار نگرفتند؛ چندین بار، مشتریانی خشمگین مقابل شرکت آمده و خواستار توضیح در مورد مشکلاتی شده بودند که برای حساب آن‌ها رخ داده بود. اولاف و کریگ هم تمام تلاش‌شان را کرده بودند تا به آن‌ها اطمینان دهند که بیت‌کوین آن‌ها محفوظ و در امان است و آن‌ها را مجاب کرده بودند که با خیال آسوده به خانه بازگردند.

در اواخر سال ۲۰۱۳، کوین بیس اولین وکیل خود، «خوان سوارز» را نیز استخدام کرد؛

جوانی ۲۵ ساله با ظاهری پسرانه، چشمانی گودرفته و موهای تیره که مدتی برای «نیل گورساچ»، که بعداً به عنوان قاضی دادگاه عالی منصوب شد، کار کرده بود و قصد داشت مسیر شغلی محبوب و کلارا که حضور در شرکت‌های بزرگ حقوقی و با درآمد بالا بود، طی کند. او که از روزهای طولانی بررسی اسناد وام مسکن خسته شده بود، شب‌هایش را به حضور در انجمن‌های ردیت و مطالعه درباره بیت‌کوین می‌گذراند. هنگامی که متوجه شد کوین بیس وکیل استخدام می‌کند، به نظرش رسید که راه‌هایی‌اش از آن شرایط را یافته است: «داشتم دعوی چند منطقه‌ای مزخرفی را در مورد وام‌های مسکن در سراسر کشور تنظیم می‌کردم، کلافه شدم و آن را رها کردم. یک پاورپوینت نصفه و نیمه در مورد اینکه چگونه می‌توانم به کوین بیس کمک کنم، آماده کردم. مارتین به من گفت که درخواست‌های واجد شرایط بیشتری دریافت کرده، اما از پاورپوینت من خوشش آمده است.»

مارتین و خوان با هم شروع به کار کردند تا رویکرد بی‌نظم کوین بیس در مورد بایگانی پرونده‌های حقوقی و مالی را اصلاح کرده و به آن نظمی معنادار بخشند. آنها همچنین با تدبیر هوشمندانه‌ای که اندیشیدند، ملاقات‌هایی را با سرویس مخفی، FBI، امنیت داخلی و سایر آژانس‌های قدرتمند ترتیب دادند و طی آنها از قابلیت‌های بیت‌کوین گفتند و به آنان اطمینان دادند که کوین بیس در زمینه پول‌شویی فعالیت نمی‌کند. پدیدار شدن غیرمنتظره متحدان جدیدی مانند دادستان کتی هان، پیام آنها را طنین‌انداز کرد و هاله ضعیفی از احترام، کوین بیس را فراگرفت.

برایان و فرد، مانند یک جفت مربی، سرپرستی همه این‌ها را بر عهده داشتند. این زوج در مرکز فرماندهی خودشان در طبقه بالای آپارتمان بلوکسوم، پر انرژی بودن را به عنوان یک فرهنگ در شرکت جا انداخته بودند. اگر شعار فرد «عبور از میان دیوارهای آجری» بود، شعار برایان «هدفون روی گوش» بود. اعضای تیم کوین بیس، اغلب برایان بی‌مو را هدفون به گوش می‌دیدند که علامتی برای «از من دور بمانید» بود. زمانی که هدفون روشن بود، حال و هوای برایان این بود که «لعنتی! مزاحمم نشو». خوان به یاد می‌آورد که وقتی برایان در حال انجام دقیق کار مهمی بود، همه می‌دانستند که حتی نباید از کنارش رد شوند.

فرهنگ سرد، بی‌روح و خشک حاکم بر شرکت باعث شد که بعدها، بلمبرگ بیزینس‌ویک، برایان و فرد را «بانکدارانی با روحیه‌ای جدی» توصیف و توصیه کند که «سعی نکنید آنها را بخندانید». در این میان، فرهنگ سخت‌گیرانه و دشوار استخدام شرکت (که شامل دوره‌های کاری آموزشی «یا شنا کن یا غرق شو» و نیز معماهای دشوار در مصاحبه شغلی به سبک گوگل بود)، دشوارتر هم شد. این شرایط شامل حال همه کسانی می‌شد که در یک جلسه استخدامی مورد مصاحبه قرار گرفته بودند و بلافاصله مانند گلا دیاتورها، در نمایش «یا زندگی یا مرگ» شرکت می‌کردند.

با آنکه این فرهنگ کوین بیس ممکن بود برای خوان افراطی به نظر برسد، اما او را پریشان نکرد. او در این باره می‌گوید: «فکر کردم سرگرم‌کننده است. اگر می‌خواهید درباره فرهنگ «سرد و دیکنزی» صحبت کنید، سعی کنید در یک شرکت حقوقی بزرگ مشغول به کار شوید.»

با این وجود، رویکرد سلطان‌مآبانه فرد و برایان در مدیریت، باعث شد کارمندان کوین بیس خسته و رنجیده شوند. حتی تشویق‌های بی‌امان فرد برای عبور از میان دیوارهای آجری که در ابتدا الهام‌بخش بود، حالا ترسناک به نظر می‌رسید. به این ترتیب، این استارت‌آپ به واسطه فرهنگ سرد، خشن و بی‌روح خود، در معرض خطر فروپاشی قرار گرفته بود.

سپس، در دسامبر ۲۰۱۳، «ناتالی مک‌گراث»، زن جوان، سرزنده و پرشور و شوقی که موهایی به رنگ قهوه‌ای و چشمان آبی مهربانی داشت، به این جمع اضافه شد. او نخستین تجربه‌های حرفه‌ای‌اش را در محیطی کسب کرده بود که مثل بیت کوین، محیطی بیشتر مردانه داشت و نیازمند تلاش‌های پرقدرت و جسارت بود: «مدیریت میز پذیرش رشته تحصیلی MBA در دانشگاه استنفورد». برایان و فرد، هنگام مصاحبه با او، بی‌درنگ معمای منطقی خردکننده‌ای را مطرح کردند که درباره فرعون ظالمی بود که رعیتش را مجبور می‌کرد یکی از دو ظرف پر از مرمرهای سیاه یا سفید را انتخاب کند؛ انتخاب اشتباه به معنای مرگ بود. وقتی ناتالی از آنها پرسید که چرا فرعون این کار را انجام می‌دهد؟ (سؤالی که خارج از موضوع معما بود) برایان بی‌حوصله پاسخ داد: «برده‌ها شورش می‌کنند و ما باید آنها را سر جای خودشان بنشانیم.»

ناتالی پاسخ داد: «خب، مرمرها را کنار می گذاشتم و برده ها را بهره ورتر می کردم.» فرد جواب او را مزخرف دانست، اما برایان از این پاسخ خوشش آمد؛ آن قدر که از نظر او به چنین تفکر غیرمتعارفی باید پاداش داده شود. خیلی زود ناتالی هم استخدام شد و به این ترتیب، او و خوان سوارز به عنوان کارکنان شماره شش و هفت در تیم قرار گرفتند. حالا کوین بیس، همه چیزهایی که یک استارتاپ نیاز دارد (پول، مربی و کدنویس دقیق و سخت گیر) را در اختیار داشت، به جز یک چیز. این شرکت، مانند بسیاری از افراد در سیلیکون ولی، فاقد هوش هیجانی بود. با آمدن ناتالی به عنوان مدیر اداری، این وضعیت شروع به تغییر کرد.

ناتالی که وظیفه سازمان دهی اصلاح فرهنگ مدیریتی کوین بیس را بر عهده داشت در اولین قدم، ایده «شکار و گردآوری»^۳ برایان و فرد را که بر اساس آن هر عضوی از تیم، می بایست خودش به تنهایی مشتری جذب کرده و درآمد کسب کند را به طرز ماهرانه ای از میان برداشت. او همچنین، یک سفر تفریحی چندروزه به «ناپا ولی» (Napa Valley) را برنامه ریزی کرد تا افراد تیم مدت کوتاهی از فضای سرد و خشک کار دور شده و تجدید قوا کنند.

این برنامه نتیجه داد! مدیریت زیرکانه و هوشمندانه ناتالی، بدخلق ترین افراد شرکت را نرم کرد و به این ترتیب، رفاقت و صمیمیتی میان اعضای تیم کوین بیس به وجود آمد که پیش از این هرگز وجود نداشت. حتی آن دو بانکدار عموماً عبوس هم عمق عاطفی خود را گسترش دادند؛ البته اغلب با یکدیگر.

در این میان، ارقام موجود در گزارش های ماهانه این استارتاپ که همواره در حال رشد بود، نشان داد چیزی که به شدت مطلوب ساکنان سیلیکون ولی است، در حال به وجود آمدن است؛ چوب هاکی^۴. عبارت «نمودار رشد چوب هاکی» به معنای یک جهش ناگهانی به سمت بالاست و این همان شرایطی است که کوین بیس در ماه های پایانی سال ۲۰۱۳ داشت، زیرا به سرعت در حال رسیدن به تعداد یک میلیون کیف پول بود. البته افزایش سرسام آور قیمت بیت کوین هم کمک زیادی به این رشد کرد؛ در ماه اکتبر بهای آن از ۲۰۰ دلار گذشت، سپس در نوامبر به ۵۰۰ دلار و در دسامبر به بیش از ۱۰۰۰ دلار رسید. اولین رشد انفجاری واقعی بیت کوین محقق شده بود و کوین بیس که در آغاز سال، برای

جمع‌آوری پنج میلیون دلار از سرمایه‌گذاری سری A، با نگرانی «سخت، جان‌کنده بود»، اکنون سرمایه‌گذاران خطرپذیر برتر سیلیکون‌ولی را در صف انتظار می‌دید تا به پایش پول بریزند. چند روز پیش از پایان سال ۲۰۱۳، حدود یک سال پس از افتتاح شرکت، سرمایه‌گذاری سری B هم با تزریق ۲۵ میلیون دلار به کوین‌بیس (که تاکنون بزرگ‌ترین میزان سرمایه‌گذاری در رمزارزها به‌شمار می‌آید) انجام شد. وقت جشن گرفتن فرارسیده بود.



بنگ‌بنگ! تیرها در میدان تیر سان‌فرانسیسکو جنوبی به هدف خورده بود. برایان و سایر اعضای تیم کوین‌بیس، زمانی که شلیک‌هایشان به هدف اصابت کرد و در صدر دنیای رمزارز قرار گرفتند، از فرط خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند. مارتین، مسئول تطبیق، در کنار همکارانش در کوین‌بیس، ماشه‌اش را می‌چکاند. او آنجا روی سکوی تیراندازی، در حال گوش دادن به صدای شلیک‌ها بود که ناگهان، سوزشی روی گونه‌اش احساس کرد. یک گلوله داغ، از یک اسلحه بیرون آمده بود و او را هدف قرار داده بود؛ آیا این یک نشانه بود؟

۱. وام قابل تبدیل به سهام (convertible note) نوعی سرمایه‌گذاری در استارت‌آپ‌هاست که بر اساس آن، سرمایه‌گذار، مبلغی را به‌عنوان وام در اختیار کارآفرین قرار می‌دهد و در مقابل، در یک بازه زمانی مشخص، بر مبنای اعمال تخفیف قابل توجه، سهام آن استارت‌آپ را دریافت می‌کند. معمولاً، استارت‌آپ‌هایی از این نوع سرمایه‌گذاری استقبال می‌کنند که مقیاس‌پذیر بوده و با وجودی که نیاز به جذب سرمایه دارند، اما تصورشان بر این است که در آینده بتوانند سرمایه‌های بیشتری جذب کرده یا ارزش‌گذاری بالاتری در مورد آنها اعمال شود و به همین دلیل، مایل نیستند هنگام سرمایه‌گذاری در مرحله کشت ایده، سهام خود را به سرمایه‌گذار واگذار کنند.

۲. آیوی لیگ، گروهی از دانشگاه‌های بسیار معروف آمریکا شامل هاروارد، ییل و کلمبیاست که از اعتبار علمی و جایگاه اجتماعی بالایی برخوردار است.

۳. Hunt and Gather، سلوک جوامعی است که غذای خود را فقط از طریق شکار حیوانات و جمع‌آوری گیاهان تهیه می‌کنند؛ نه پرورش حیوانات اهلی یا کشاورزی.

۴. چوب‌هاکی، یکی از اصطلاحات مهم در عرصه کارآفرینی و استارت‌آپی است و منظور از آن نموداری است که رشد سریع و زیاد یک استارت‌آپ، پس از رشد اندک اولیه را نشان می‌دهد. این نام‌گذاری به‌دلیل شباهت این نمودار با شکل چوب‌هاکی انجام شده است.



فصل چهارم
پیگردهای قانونی
وبازداشت‌ها



در یک صبح سرد و در آسمانی صاف، خورشید بر فراز تپه‌های پوشیده از درختان بلوط در شرق سان فرانسیسکو طلوع کرد. روز سال نوی ۲۰۱۴ بود؛ سالی که قرار بود در آن، رسوایی «بیل کازبی»، کم‌دین معروف و ریاست «جنت یلن»، اولین زن تاریخ فدرال رزرو رقم بخورد. در فراسوی مرزها، ایالات متحده با ظهور یک گروه تروریستی به نام داعش مواجه بود و در خانه، سرمایه‌گذاران فناوری در سیلیکون ولی، نخستین سرمایه‌های خود را به پای شرکتی به نام «کسپر» که تشک‌های خواب را در بسته‌بندی‌های وکیوم شده ارسال می‌کرد و همچنین یک ابزار همکاری تیمی عجیب به نام «اسلک» (Slack) می‌ریختند. در این میان، نشریه فوربس، یک خدمت حمل‌ونقل جدید به نام اوبر را به عنوان یکی از موفق‌ترین و آینده‌دارترین استارت‌آپ‌های سال خواند. در حالی که برایان و تیم کوین بیس در حال رهایی از رخوت و سستی تعطیلات سال نو بودند، در سان فرانسیسکو همه جا صحبت از بیت‌کوین بود.

ارز دیجیتال، از اوج حیرت‌انگیز ۱۱۰۰ دلاری خود در دسامبر پایین آمده بود، اما همچنان در محدوده ۸۰۰ دلار نوسان داشت. با توجه به اینکه بیت‌کوین در ابتدای سال ۲۰۱۳، تنها برابر با ۱۳ دلار بود، این یک پیشرفت شگفت‌انگیز به شمار می‌آمد. خبر خوشحال‌کننده‌تر آنکه در نوامبر همان سال، پس از شهادت وکیلی به نام «پاتریک مورک» در مجلس سنای ایالات متحده در مورد مزایای ارز دیجیتالی غیرمتمرکز، سایه سنگین تردیدهای قانونی بر بیت‌کوین شروع به محو شدن کرده بود. در کمال تعجب بسیاری، سناتورها نسبت به بیت‌کوین ابراز علاقه کرده و حتی مشوق آن شدند. در آن جلسه استماع، بر خلاف تصور بسیاری، سناتورها نه تنها علاقه‌مندی خودشان را به بیت‌کوین ابراز داشتند، بلکه به نوعی خواهان فراگیرتر شدن آن شدند. برای مورک که به عنوان مشاور کل^۱ مؤسسه تازه تأسیسی به نام بنیاد بیت‌کوین شهادت داد، این جلسه اوج تلاش‌های سخت یک ساله‌اش بود. او و یکسری افراد عجیب و غیرعادی دیگر که حامی بیت‌کوین بودند، این بنیاد را به عنوان نوعی «اتاق بازرگانی رمزارز» تأسیس کرده بودند و تلاش می‌کردند به ابداع ساتوشی احترام و اعتبار ببخشند.

البته تنها بیت‌کوین در حال رشد و ترقی نبود. حالا رمزارزهای دیگری هم بودند که مانند بیت‌کوین، با پول واقعی مبادله می‌شدند و طرفداران خاص خودشان را داشتند؛

لایت کوین رمزارزی بود که با نوآوری چارلی لی، کارمند شماره ۳ کوین بیس، از بیت کوین مشتق شده بود و همچنین دوج کوین که به عنوان یکی از ابداعات غیرمتعارف؛ ارز جدید و نوآورانه‌ای به شمار می‌آمد که از رفتار دوست داشتنی یک نژاد سگ به نام شیبا اینو الهام گرفته شده و ارزشش در جهان به ده‌ها میلیون دلار رسیده بود. در این میان، برنامه نویسی آرمان‌گرا و خیال‌پروری به نام «جدمک کالب» نیز که مالک بزرگ‌ترین صرافی رمزارزی جهان بود، به راه‌اندازی دو ارز چندکاربردی (Versatile Currency) به نام‌های ریپل و استلار کمک‌های مؤثری کرده بود؛ رمزارزهایی که هنگام نگارش این کتاب، بیش از ۱۰ میلیارد دلار ارزش دارند.

البته، این همه ماجرا نبود؛ برای خدماتی که کوین بیس ارائه می‌داد، رقبایی پیدا شده بود. «بری سیلبرت»، یکی از اولین سرمایه‌گذاران کوین بیس، شرکتی به نام «گری اسکیل» راه‌اندازی کرده بود که بیت کوین را به صورت سهام در یک تراست^۲ می‌فروخت. به این ترتیب، صندوق‌های سرمایه‌گذاری که بر اساس قوانین، از خرید مستقیم آن منع شده بودند، این امکان را پیدا کرده بودند که به بیت کوین دسترسی یابند. کامرون و تایلر وینکلوس، دوقلوهایی که ثروت به دست آمده از فروش سهام‌شان در فیس‌بوک را در بیت کوین سرمایه‌گذاری کرده بودند، از یک استارت‌آپ به نام بیت اینستانت (BitInstant) حمایت کرده بودند. این استارت‌آپ نیز مانند کوین بیس، علاوه بر اینکه از طرق ارائه روشی آسان، ورود به دنیای رمزارز را برای همگان ممکن ساخته بود، خدمتی را نیز طراحی کرده بود که صاحبان کسب و کارها می‌توانستند به کمک آن بیت کوین را بپذیرند. مدیرعامل آن که قائم مقام بنیاد بیت کوین نیز بود، بر خلاف برایان (بانکدار سردمزاج و ترشروی کوین بیس)، جوان ۲۴ ساله‌ای بود که میل زیادی به شرکت در پارتی‌ها داشت. علاوه بر همه این‌ها، در اواخر سال ۲۰۱۳، ضمن آنکه گروهی از سرمایه‌گذاران خطرپذیر، برای به چالش کشیدن کوین بیس، سرمایه‌های خود را در شرکتی به نام سیرکل به خطر انداخته بودند، شرکت زاپو نیز که کلیدهای بیت کوین را زیر کوه نگهداری می‌کرد، یک ابزار خرید آسان رمزارز ارائه داده بود.

البته به دلیل افزایش محبوبیت بیت کوین در اوایل سال ۲۰۱۴، فراوانی تعداد رقبای کوین بیس دیگر اهمیت چندانی نداشت. فراوانی تعداد خریداولی‌های بیت کوین،

به این معنی بود که کیک، در حال بزرگ شدن بود و فرصت کافی برای همه رقبا وجود داشت. برای کوین بیس که کسری از مبلغ خرید را دریافت می کرد، هر موج جدید از هجوم تازه کاران، به معنای افزایش درآمد بود. اعداد و ارقام موجود در گزارش‌های ماهانه همچنان حرکت صعودی و به سمت بالا را نشان می دادند؛ افزایش سالانه هفت هزار درصدی تعداد مشتریان! در این میان، آدام وایت، کهنه سرباز خستگی ناپذیر جت‌های جنگنده، همچنان در حال متقاعدسازی تعداد بیشتر و بیشتری از صاحبان کسب و کارها برای پذیرفتن بیت کوین بود. او توانسته بود با تلاش‌هایی بسیار موفقیت آمیز، شماری از غول‌ها مانند اوراستاک، اکسپدیا و دل را مجاب به پذیرش رمزارزها کند. چندی بعد هم با انعقاد قراردادی به رشد هرچه بیشتر شرکت کمک کرد؛ بر اساس آن قرارداد، کوین بیس برای رویداد بزرگی به نام «مرد سوزان» (Burning Man) که در آگوست هر سال در صحرای نوادا برگزار می شود، خدمات پرداخت بیت کوین ارائه می داد.

ثبت نام صاحبان کسب و کار در وبسایت کوین بیس و سرعت رشد بسیار مطلوب مشتریان، به این معنی بودند که در سال ۲۰۱۴ نتایج پس از رشد کوین بیس، باید مانند چوب‌هاکی «وین گرتسکی» (Wayne Gretzky)، ستاره افسانه‌ای این ورزش، بسیار ارزشمند باشد.

اما بر خلاف انتظار چنین نشد.



در یکی از نخستین روزهای ماه فوریه، «مارک کارپلز» که همراه با گربه ببری سفید و نارنجی اش به نام «تیبان» در آپارتمانی در توکیو زندگی می کرد، عصبی و نگران شده بود. این فرانسوی جوان ضد اجتماعی که طرفداران رمزارز او را با نام مستعار «تاکس جادویی» (Magical Tux) می شناختند، به راه اندازی مت گاکس، بزرگ ترین صرافی بیت کوین جهان کمک کرده بود. تأسیس این صرافی، نتیجه تلاش‌های جد مک کالب کدنویس بود که وبسایتی را برای فروش کارت‌های بازی «جادو: گردهمایی» طراحی کرده بود. در واقع، مت گاکس مخفف شده Magic the Gathering Online Exchange بود. اما

مک کالب خیلی زود هدف از این وبسایت را تغییر داده بود و به این ترتیب، پیش از آنکه در سال ۲۰۱۱ آن را به کارپلز بفروشد، کاربران را قادر ساخته بود که در آن، به جای کارت، بیت کوین معامله کنند. کارپلز با وجود ضد اجتماعی بودنش، مت گاکس را به غول بزرگی تبدیل کرده بود که ضمن آنکه انتقال حواله های بانکی از سراسر جهان را انجام می داد، در حال تبدیل شدن به پایگاه اصلی بیت کوین بود. او همچنین ریاست بنیاد بیت کوین را بر عهده گرفته بود. تا سال ۲۰۱۳، ۷۰ درصد همه خرید و فروش های بیت کوین در مت گاکس انجام می شد، اما در آن روز از ماه فوریه، به دلایلی کاملاً منطقی؛ نگران، دلواپس و عصبی شده بود.

همان طور که پشت صفحه کامپیوترش نشسته و گربه ملوسش را نوازش می کرد، با سیلی از ایمیل ها و پیام های ردیت مواجه شد که یک سؤال واحد را می پرسیدند؛ پول من کجاست؟ چندین روز بود که این ایمیل ها را دریافت می کرد و هرچه می گذشت، لحن ایمیل ها و پیام ها تندتر می شد. کارپلز پاسخ پرسش آنها را می دانست، ساده بود؛ پول ها از دست رفته بود. دلیل آن هم این بود که هکرها به سرورهای مت گاکس نفوذ کرده و بیش از ۷۴۰ هزار بیت کوین را (که آن زمان معادل بیش از نیم میلیون دلار بود) ربوده بودند. زمانی که یک مشتری به نام «کولین بورگس» با پلاکاردی که روی آن نوشته شده بود «پول ما کجاست؟» به مدت دو هفته به خیابان های توکیو آمد، این بحران به اوج رسید. با افزایش وحشت و بالارفتن قیمت ها، کارپلز عصبی و نگران شده بود. راجر رور، لیبرترین (Libertarian) نامدار که به مسیح بیت کوین معروف بود، یک روز جمعه سوار بر هواپیما شد تا به کارپلز کمک کند، اما کارپلز در کمال ناباوری به او اعلام کرد که می خواهد آخر هفته را در خلوت و دور از این بحران بگذراند و روز اول هفته، یعنی دوشنبه با او به گفت و گو می نشیند. بری سیلبرت، یکی از اولین سرمایه گذاران کوین بیس، به یک تماس تلفنی پاسخ داد که طی آن از او پرسیده شده بود آیا مایل است مت گاکس را بخرد یا خیر. او به این درخواست، پاسخ منفی داده بود؛ چرا که متوجه شده بود آنها ورشکست شده اند؛ بنابراین با پلیس فدرال آمریکا تماس گرفت.

کسانی که با کارپلز کار می کردند، دیوانه وار و از روی دستپاچگی کوشیدند تا شاید با یک پرتاب بلند، نتیجه را تغییر دهند؛ انتشار یادداشتی توضیحی که تشریح کند چگونه

این فاجعه مالی اتفاق افتاده و چگونه می‌توان آن را تسکین داد. اما در روز ۲۴ فوریه، «بن داوِنپورت»، کارآفرینی برجسته در عرصه بیت‌کوین، سندی را در اختیار «رایان سیلکس»، یک بانکدار پیشین قرار داد؛ سیلکس با نام مستعار «Two Bit Idiot»، یک وبلاگ‌نویس تأثیرگذار در عرصه رمزارز به‌شمار می‌آمد. سیلکس هم آن را منتشر کرد و به این ترتیب، به دنیا ثابت شد که مت‌گاکس، فروپاشیده و بسیاری از دارندگان بیت‌کوین، زیان سهمگینی را متحمل شده‌اند و دوران رونق و شکوفایی آن به سر آمده است.

در سان‌فرانسیسکو، تیم کوین‌بیس پس از آنکه از شکست فاجعه‌بار مت‌گاکس مطلع شدند، همگی نفس راحتی کشیدند، زیرا می‌دانستند که با تدبیر هوشمندانه‌ای که پیش‌تر اندیشیده بودند، احتمال تجربه‌کردن چنین روزگار دشواری را به حداقل رسانده‌اند. کوین‌بیس هم مانند بسیاری دیگر از کسب‌وکارهایی که در عرصه بیت‌کوین فعالیت می‌کردند، در نخستین سال‌های فعالیت خود، به مت‌گاکس به‌عنوان یک منبع نقدینگی بیت‌کوین متکی بود. این شرکت، ابتدا محاسباتی را انجام می‌داد تا پیش‌بینی کند که برای برآورده‌کردن تقاضای مشتریانش در یک بازه زمانی مشخص، به چه مقدار بیت‌کوین نیاز دارد، سپس آن مقدار بیت‌کوین را از مت‌گاکس تهیه می‌کرد و سپس به لطف نابغه گلدمن‌ساکس یعنی فرد، حتی از نوسانات قیمت این رمزارز هم سود کسب می‌کرد. این سیستم، در بیشتر ماه‌های سال ۲۰۱۳ خوب جواب می‌داد تا آنکه به گفته اولاف، به‌تدریج شواهدی مبنی بر غیرعادی‌شدن شرایط مت‌گاکس آشکار شد.

چارلی لی هم برخی علائم هشداردهنده را به یاد می‌آورد که حاکی از بروز فاجعه‌ای به بزرگی ماجرای چرنوبیل در آینده‌ای نزدیک برای این مرد فرانسوی بود: «مت‌گاکس، بی‌هیچ دلیلی یک میلیون دلار به حساب کوین‌بیس واریز کرده بود که البته متعلق به ما نبود. این پول، به این خاطر به حساب ما واریز شده بود که مت‌گاکس نتوانسته بود بلاکچین بیت‌کوین را بخواند. فرد فهمید که چیزی در مت‌گاکس غلط است؛ بنابراین به‌موقع کوین‌بیس را از آن بیرون کشید.»

البته متأسفانه همه این قدر خوش‌شانس نبودند. درست همان‌طور که فروپاشی یک بانک بزرگ، باعث ایجاد بدبختی در سراسر جهان می‌شود، با نابودی مت‌گاکس هم، شرکت‌ها و البته افراد بسیاری به خاک سیاه نشستند. در این میان، قیمت بیت‌کوین هم

کاهش یافت. حالا در اوایل ماه فوریه، مشخص شده بود که قیمت ۱۱۰۰ دلاری که در ماه دسامبر گذشته وجود داشت، حباب داشته و اکنون این حباب ترکیده است. فروپاشی مت‌گاکس، باعث شد بهای بیت‌کوین، کاهشی بزرگ را تجربه کند و به حدود ۵۰۰ دلار برسد و این، تازه شروع یک روند نزولی دردآور طولانی مدت بود؛ چراکه چند سال زمان برد تا این رمزارز دوباره به قیمت ۱۰۰۰ دلار رسید.

با کاهش قیمت بیت‌کوین، از شهرت آن نیز کاسته شد. این رمزارز، به لطف جلسه استماع مجلس سنا در سال ۲۰۱۳ و تلاش‌های بنیاد بیت‌کوین که سعی کرده بود مانند یک گروه تجاری معمولی فعالیت کند، دوره رونق خوبی را تجربه کرده بود، اما در سال ۲۰۱۴، این بنیاد، نابسامان شده و از چشم‌ها افتاد، کارپلز نیز از مدیریت مت‌گاکس استعفا داد و البته سِلکِیس و بلاگ‌نویس (معروف به دوییتی سفیه) که درباره تمام این ماجراها افشاگری کرده بود، از همه مدیران و اعضای هیئت‌مدیره بنیاد خواست تا آنها نیز استعفا دهند. سِلکِیس، این دو گروه را به این دلیل که دنیای بیت‌کوین را از سقوط قریب‌الوقوع مت‌گاکس آگاه نکردند، به شدت مورد انتقاد قرار داد و آنها را به تبانی با کارپلز و تلاش برای محافظت از دارایی‌های شخصی خودشان متهم کرد. البته این همه رسوایی‌های این بنیاد نبود و شخصیت دیگری از این مجموعه هم درگیر برخی حواشی بود. «چارلی شرم»، مدیرعامل شرکت بیت‌اینستنت که رقیب کوین‌بیس بود، توجهی به توصیه دوقلوهای وینکلوس درباره کنار گذاشتن خوش‌گذرانی و رفتن به کلوپ‌ها و در عوض، متمرکز شدن بر اداره کسب‌وکار بیت‌کوینی خودش نکرد. بخش بزرگی از اداره این کسب‌وکار، ایستادن در سمت درست، یعنی در کنار مقامات و نهادهای نظارتی و تنظیم مقررات بود، اما شرم، توجهی به این موضوع نکرد تا اینکه هنگام بازگشت از یک سفر، مأموران اداره مبارزه با مواد مخدر ایالات متحده آمریکا (EDA) در فرودگاه جان اف کندی، با اتهاماتی جنایی از جمله پول‌شویی از او استقبال کردند. او البته همه اتهامات مطرح‌شده علیه خود را نپذیرفت، اما با این حال، بیش از یک سال را در زندان فدرال سپری کرد. او تنها یکی از تبهکاران مرتبط با بیت‌کوین بود.

در ماه می، بنیاد بیت‌کوین افراد جدیدی را منصوب کرد تا پست‌های خالی مانده یا تضعیف‌شده خود را تقویت کند. یکی از آنها «براک پیرس»، ستاره سابق سینمای کودک

و بازیگر فیلم‌های «اردک‌های قدرتمند» بود. این انتصاب، موجی از استعفا را از سوی دیگر اعضای به راه انداخت که از گذشته پرحاشیه و مشکل‌دار پیرس هراس داشتند. این موضوع، شامل شکایتی از سوی کارمندان سابق می‌شد که ادعا می‌کردند هنگامی که کم‌سن‌وسال‌تر بودند، او با استفاده از مواد مخدر، آنها را وادار به رابطه جنسی می‌کرد. این بنیاد که نسخه بیت‌کوینی اتاق بازرگانی بود، در سال ۲۰۱۴ بیشتر به انجمن غیرقابل اعتمادی متشکل از شیادان و کلاهبرداران شبیه بود. هر بار که این گروه، حسن‌نیتی نشان داده بود، پس از اندک زمانی خلاف آن ثابت شده بود. بدتر آنکه رفتارهای این بنیاد ناکارآمد و بی‌کفایت، کمتر از آنچه تبهکاران با استفاده از بیت‌کوین انجام می‌دادند، نبود.

در اواخر سال ۲۰۱۳، رسانه‌ها از دستگیری «راس اولبریکت» با نام مستعار «درد پیرات رابرتز» خبر دادند که مغز متفکر وب‌سایت سیلک‌رود (همان بازار جهانی آنلاین در زمینه مواد مخدر) بود. مأموران مخفی پلیس فدرال آمریکای ماجرای بسیار شبیه به فیلم‌های سینمایی هالیوودی، او را در کتابخانه‌ای در سان‌فرانسیسکو یافتند و لپ‌تاپش را (پیش از آنکه او بتواند آن را ببندد و تمام اطلاعات موجود در آن را رمزگذاری کند) ضبط کردند. آن لپ‌تاپ، حاوی اطلاعات بسیاری در مورد امپراتوری وسیع تبهکارانه اولبریکت بود؛ از جمله کلیدهای مربوط به ذخایر عظیم بیت‌کوینی او؛ ارزی که فعالیت سیلک‌رود را ممکن کرده بود. البته این ماجرا، به دو شکایت جنجالی دیگر از سوی دادستان کتی هان نیز منجر شد. پس از آنکه رئیسش از او خواسته بود پرونده «نام ناشناس، نام خانوادگی ناشناس» جدیدی برای تحت پیگرد قرار دادن بیت‌کوین ایجاد کند، کتی به یک متخصص ارز دیجیتال تبدیل شده بود. او نه تنها تمام کلیات و جزئیات کلیدهای خصوصی و رمزنگاری را آموخته بود، بلکه حتی شروع به آموزش نحوه کارکرد رمزارز به مأموران سایر نهادها، از جمله اداره مبارزه با مواد مخدر و سازمان خدمات درآمد داخلی ایالات متحده آمریکا نیز کرده بود.

در این میان، مشخص شد که آن دو مأمور مخفی فدرال، نه تنها درباره بیت‌کوین اطلاعات کافی داشتند، بلکه در طول مدت تحقیقات برای به زیر کشیدن وب‌سایت سیلک‌رود، از این ارز به عنوان راهی برای پرکردن جیب‌شان استفاده کرده بودند. یکی از

آن‌ها، «شان بریجز» (Shaun Bridges) مأمور ویژه سرویس مخفی بود که از حساب‌های سیلک‌رود، ۱۵۰۰ بیت‌کوین (معادل ۸۰۰ هزار دلار آن زمان) را که به دولت ایالات متحده تعلق داشت، ربوده بود. کاری که «کارل مارک فورس»، مأمور دوم انجام داده بود، به‌مراتب بدتر بود. او نه تنها از حساب‌های سیلک‌رود سرقت کرده بود، بلکه حتی اطلاعات محرمانه پلیس و سیستم قضایی را به درد پیرات رابرتز فروخته و به‌علاوه از او اخاذی کرده بود. او حتی قتل یک خبرنگار را نیز صحنه‌سازی و درد پیرات را به انجام آن متهم کرده بود. حتی تعدادی تصاویر درد‌آور جعلی از مرگ آن خبرنگار را هم برای او فرستاده بود. با این حال، آن دو پلیس فاسد، مرتکب اشتباهاتی از سر بی‌دقتی هم شده بودند. از جمله برقراری ارتباط با درد پیرات با کامپیوتر محل کار و گفتن این موضوع به دیگران (از جمله دادستان کتی هان) که مسئول امور مربوط به بیت‌کوین از جانب دولت آمریکا هستند. این اشتباه دوم را بریجز مرتکب شده بود. کتی با کمک کردن به زندانی شدن بریجز و فورس، به این آشفتگی دامن زد و باعث به راه افتادن موج جدیدی از تیرت‌های خبری در مورد رابطه بیت‌کوین و تبهکاری شد. آن دو مأمور فاسد، آخرین موارد مرتبط با بیت‌کوین نبودند که از سوی کتی تحت پیگرد قانونی قرار گرفتند. او اندکی بعد، تحقیقاتی را برای به زیر کشیدن یک صراف‌ی بدنام بیت‌کوین به نام BTC-e آغاز کرد که توسط یک روس مجهول‌الهویه، به‌منظور ارائه خدمات پول‌شویی به تبهکاران در سراسر جهان اداره می‌شد.

با آنکه اخبار مربوط به بیت‌کوین پس از ترکیدن حباب سال ۲۰۱۳ اغلب تلخ بودند، اما لحظات طنزی هم وجود داشت؛ یکی از جالب توجه‌ترین آن‌ها در ماه مارس ۲۰۱۴ و هنگامی اتفاق افتاد که مجله نیوزویک که مدت‌ها بود جایی در میان رسانه‌های پرطرفدار نداشت، با انتشار یک خبر دست‌اول اختصاصی درباره بیت‌کوین، دوباره به صحنه بازگشت؛ این مجله در مقاله اصلی خود با این ادعا که به هویت ساتوشی پی برده، خالق بیت‌کوین را یک مرد ژاپنی-آمریکایی به نام «دوریان ساتوشی ناکاموتو» اعلام کرد که با مادرش زندگی می‌کند و در جایی خارج از لس‌آنجلس پنهان شده است. این خبر، خبرنگاران بسیاری را به بزرگراه‌های لس‌آنجلس کشاند تا دوریان ناکاموتو را تعقیب کنند. با انجام یک گفت‌وگوی خودمانی با او در یک رستوران، مشخص شد که فرد ادعا شده،

حتی پایه‌ای‌ترین موضوعات مربوط به رمزارز را هم نمی‌دانند. روز بعد، در یک حساب کاربری که زمان زیادی از ایجادش گذشته و با ساتوشی واقعی مرتبط بود، یک پیام ساده منتشر شد: «من دوریان ناکاموتو نیستم.»

اعتبار نیوزویک به‌طور جدی زیر سؤال رفته بود، زیرا همه (به‌جز خود مجله) اتفاق نظر داشتند که انتشار این خبر غیر واقعی به شکستی بزرگ منجر شده است. البته این اتفاق، چندان هم برای دوریان ناکاموتوی بیچاره بد نبود، زیرا دل گروهی از هواداران قدیمی بیت‌کوین برای او سوخت و ۶۷ بیت‌کوین برای او جمع‌آوری کردند تا از سختی‌های زندگی او بکاهند. او سال‌ها بعد، در حالی که سنش بالاتر رفته بود، آنها را صدها هزار دلار فروخت و به یکی از علاقه‌مندان به بیت‌کوین تبدیل شد که برای ارضای حس کنجکاوی‌اش، در کنفرانس‌های مرتبط با رمزارزها شرکت می‌کند. چهره متحیر و هاج و واجش، مانند تمام چیزهای دیگری که به بیت‌کوین گره خورده‌اند، به یک الگوی تصویری مشهور تبدیل شده که گهگاه در توییتر یا تالارهای گفت‌وگو درباره رمزارز، نمایش داده می‌شود.

ماجرای ناکاموتو لحظات طنزی را خلق کرد، اما واقعیت این بود که در اواسط سال ۲۰۱۴، باغ دلگشای بیت‌کوین در معرض بادهای سرد قرار داشت. موضوع، تنها محدود به خدشه‌های وارده به شهرت این رمزارز به واسطه اتفاقات مربوط به وب‌سایت سیلک‌رود و ارتباط آن با تبهکاری نبود؛ مشکل بزرگ‌تر این بود که عمر ادعای بیت‌کوین، مبنی بر اینکه یک روش پرداخت انقلابی جدید است، عملاً کوتاه شده بود.

با آنکه کوین‌بیس و شرکت‌های دیگر، خرید بیت‌کوین را آسان کرده بودند، اما خرج کردن آن در دنیای واقعی به‌راستی هنوز دردسر بزرگی بود. حتی با وجود آنکه تعداد کسب‌وکارهایی که این ارز را پذیرفته بودند، افزایش یافته بود، اما بسیاری از آنها به این نتیجه رسیده بودند که بیت‌کوین فریب و حقه‌ای بیش نبوده است. معلوم شده بود که ابداع ساتوشی، روش چندان خوبی برای پرداخت نیست؛ شاید تا حدودی به این دلیل که ممکن بود تأیید تراکنش بیت‌کوینی، حدود ۱۰ دقیقه یا حتی بیشتر زمان ببرد. بدتر آنکه میزان نوسان قیمت آن به حدی بود که ممکن بود فقط ظرف چند ساعت، قدرت خرید مشتری ۲۰ درصد کاهش یابد. حتی زمانی که افراد سرسختی مانند اولاف، تلاش

می کردند صرفاً با تکیه بر آن، دریافت‌ها و پرداخت‌های مالی خود را انجام دهند، افراد عادی از روش‌های بسیار آسان‌تر پرداخت (مانند نگه داشتن چند لحظه‌ای یا کشیدن سریع کارت‌های اعتباری در پایانه‌های فروش، یا یک اپلیکیشن پرداخت همتا به همتا به نام ونمو) استفاده می کردند و از آنها کاملاً رضایت داشتند. به راستی چرا کسی می بایست با این «چیز» کند و ناقص اقدام به پرداخت می کرد؟

نتایج تحقیقات نشان داد امیدی که مردم به ابعاد دموکراتیک این پول داشتند، هنوز محقق نشده است. گزارش‌های رسانه‌ها آشکار ساخت که ۹۶ درصد کاربران آن، مردان هستند. حضور زنان در این صنعت، به بدترین شکل ممکن نشان داده شده بود؛ استفاده از زنانی زیبارو به عنوان متصدیان غرفه‌های نمایشگاه‌های تجاری.

به علاوه، قیمت بیت کوین همچنان روند نزولی داشت. پس از یک دوره کوتاه صعودی در اوایل تابستان ۲۰۱۴، پاییز برگریزان، با کاهش بهای این رمزارز به ۴۰۰ دلار شروع شد و همچنان ادامه یافت. در سال ۲۰۱۵ نیز بیت کوین به اندکی بیشتر از ۲۰۰ دلار رسید، یعنی کاهش بیش از ۸۰ درصدی نسبت به بالاترین قیمت در سال ۲۰۱۳.

برای بسیاری از هواداران و باورمندان به بیت کوین، از جمله برخی کارمندان کوین بیس که در آن زمان بیش از ۵۰ نفر بودند، این شرایط، غم‌انگیز بود. البته همه این‌طور فکر نمی کردند. در شب سال نوی ۲۰۱۴، یعنی ۱۰ ماه پس از فروپاشی مت‌گاکس، اولاف بیرون از یک مهمانی در سان فرانسیسکو، با گوشی اش بیت کوین خرید و با خوشحالی روبه دوستش کرد و گفت: «باور می کنی که چقدر ارزان است؟ دیگر هرگز به این قیمت باز نخواهد گشت.»

۱. برخی سازمان‌ها و شرکت‌های (بزرگ) ایالات متحده، بسمتی را در چارت سازمانی خود گنجانده‌اند که به آن مشاور کل (General Counsel)، مشاور ارشد (chief counsel) یا مدیر ارشد حقوقی (CLO یا chief legal officer) می‌گویند. این فرد حقوقدان ارشد بخش حقوقی سازمان یا شرکت است.

۲. تراست (trust) گروه بزرگی است که سهم عمده‌ای از بازار را در اختیار دارند و سهام شرکت‌هایی را که در آن عضو هستند، به صورت امانت نگه می‌دارند.



فصل پنجم
روزگار سخت



«عبور از دیوارهای آجری» برایان و فرد، نتیجه خوبی برای شرکت در پی داشت و به کارکنان انگیزه می داد تا در جهت رشد، کارهای بزرگ و تقریباً غیرممکنی را انجام دهند، اما کوین بیس هم مانند فیس بوک که شعار اولیه اش «سریع حرکت کن و چیزها را بشکن» بود، به ناچار می بایست بهایی برای این رویکرد تهاجمی اش پرداخت می کرد. عبور از دیوارهای آجری، تاکتیک بسیار مؤثری بود؛ البته زمانی که نتیجه می داد! در غیر این صورت، عاقبت تهاجم، چهره خونین و بینی شکسته بود!

برای مثال، تلاش این شرکت برای دور زدن اپل، هوشمندانه بود. به این ترتیب، مشتریان این استارتاپ می توانستند با استفاده از اپلیکیشن کوین بیس، به طور مستقیم بیت کوین خرید و فروش کنند، بدون آنکه به واسطه خاموش نگه داشتن گزینه خرید و فروش در شهر کوپرتینو (که این اپلیکیشن در آنجا مجوز حضور در اپ استور را گرفته بود) اپل از این موضوع آگاه شود. اما تنها کمتر از چندماه بعد، اپل به ماجرا پی برد و کوین بیس از اپ استور بیرون انداخته شد؛ به همین سادگی. گاهی هم عبور از دیوار آجری، سرانجام دور از انتظاری داشت؛ بنیان گذاران کوین بیس درمی یافتند که چیز ارزشمندی در آن سوی دیوار وجود نداشته است. این، همان سرانجامی بود که از تلاش های آبرانسان گونه آدام وایت، کاپیتان نیروی هوایی، پس از انعقاد قرارداد با صاحبان برخی کسب و کارها برای پذیرش بیت کوین (از جمله ۱۰ شرکتی که درآمد بیش از یک میلیارد دلار داشتند) در عمل مشاهده و تجربه شد. به علاوه، برایان و فرد، بر این باور بودند که ثبت نام های انجام شده در وبسایت، قفل های گشاینده معادن طلا هستند و کوین بیس را قادر می سازند تا هرگاه یک خرده فروش، خریدی با بیت کوین را بپذیرد، بخشی از آن را در حساب خود داشته باشند. با آنکه این امر از منظر تئوری، کاملاً دقیق و درست به نظر می رسید، اما واقعیت آن بود که کسب درآمد از چنین راهی، مستلزم وجود جریان ثابتی از مشتریان بود که مایل باشند قهوه، مبلمان یا هر چیز دیگری را با بیت کوین بخرند. آن جریان، بیشتر به یک شیر سماور شبیه بود تا نهری پر آب؛ البته آن هم پس از مدتی خشک شد. با گذشت زمان، تلاش های کوین بیس برای افزودن خط جدیدی از کسب و کار، همواره با شکست مواجه می شد.

«گریک هامل»، مهندس کمرویی که دومین کارمند کوین بیس بود، آن روزها را این گونه

به یاد می آورد: «شرکت می خواست در همه چیز بهترین باشد، اما کسب و کار دلالی، همیشه منبع اصلی درآمدهای خوب بود.»

تنها کوین بیس نبود که برای یافتن لاین های کسب و کاری متنوع، تلاش می کرد. هنوز هم سایر شرکت های فناوری در سیلیکون ولی (حتی بزرگ ترین هایشان) برای کسب بخش عمده ای از درآمد و سودشان، به میزان زیادی به «یک» فعالیت اصلی (Core Business) متکی هستند. این شامل گوگل و شرکت مادرش آلفابت نیز می شود که در هر چیزی (از خودروی خودران تا زیست شناس انسانی) فعالیت می کند. البته اکثر این فعالیت ها باعث از دست رفتن پول می شوند و هنوز این موتور جست و جوی تبلیغات است که بیشترین درآمد را به این شرکت تزریق می کند و قدرت آن را افزایش می دهد. در این میان، تلاش های چندین باره فیس بوک، برای سوق دادن خرید به پلتفرمش با شکست مواجه شده است. یکی از تماشایی ترین شکست های این شرکت، تلاش بی حاصلش برای رخنه در بازار تلفن همراه، در قالب تلفن همراه فیس بوک بود که البته عمر کوتاهی داشت. نکته اینجاست که ایده ایجاد خطوط درآمدی متنوع برای یک شرکت، بسیار جذاب و شکوهمند است، اما همان طور که کوین بیس در حال درک آن بود، دست یافتن به آن، در عمل بسیار دشوار است.

در سال ۲۰۱۵، با وجود طولانی شدن مدت رکود بیت کوین، برایان هنوز آسمان را آبی می دید. خوشبختانه، کوین بیس سال جدید را با سرمایه گذاری ۷۵ میلیون دلاری از سوی وای کامبینیتر آغاز کرده بود. به این ترتیب، مجموع سرمایه جذب شده از این شتاب دهنده به ۱۰۵ میلیون دلار رسیده بود. به علاوه، نه تنها گروهی از سرمایه گذاران خطر پذیر معمولی، بلکه برخی چهره های مشهور وال استریت هم در بیت کوین سرمایه گذاری کرده بودند. همه این ها به این معنی بود که دنیای سنتی سرمایه گذاری، دریافته بود که به جای مورد تمسخر قرار دادن رمزارزها، بیت کوین را جدی بگیرد. اکنون بورس نیویورک، غول صنعت بانکداری USAA و «ویکرام پندیت»، مدیر ارشد اجرایی پیشین سیتی گروپ نیز از هواداران کوین بیس به شمار می آمدند.

به علاوه، کوین بیس پایش را به آن سوی مرزها هم رسانده بود و حالا در ده ها کشور اروپایی و همچنین کانادا و سنگاپور حضور داشت و حتی در اقدامی حیاتی، یک صرافی

حرفه‌ای را هم راه‌اندازی کرده بود. ضمن آنکه محصول خرده‌فروشی اصلی کوین‌بیس، این امکان را به افراد عادی می‌داد که بیت‌کوین خرید و فروش کنند، این صرافی هم، ابزار قدرتمندی بود که معامله‌گران با سابقه را قادر می‌ساخت که از طریق آن، هزاران یا میلیون‌ها دلار را مبادله کنند. نام آن را «پرتاب به ماه» (Moon Launch) گذاشته بودند که عبارتی محبوب در دنیای رمزارز بود و به‌طور ضمنی این پیام را به مخاطبان ارسال می‌کرد که قیمت‌ها روبه‌افزایش خواهد بود و در نتیجه، آنها درآمد خوبی خواهند داشت. کارکنان کوین‌بیس، در حالی که لباس‌های راحتی خانگی بر تن داشتند، تمام شب را بیدار مانده بودند تا مطمئن شوند راه‌اندازی صبحگاهی آن با موفقیت همراه خواهد بود. این صرافی همچنین، متعهد شد زمانی که پرداخت‌های بیت‌کوینی صاحبان کسب‌وکار زیاد شود، لاین کسب‌وکاری جدیدی را نیز راه‌اندازی کند. درآمد شرکت که به‌صورت کم‌میسونی بود، خیلی کمتر از حدود دو درصد مبلغ پرداختی سرمایه‌گذاران خرد بود؛ یعنی فقط ۰/۲۵ درصد. اما با گذشت زمان، حجم معاملات افزایش یافت و به این ترتیب، در نتیجه خرید یک میلیون دلار بیت‌کوین توسط یک صندوق پوشش ریسک، کوین‌بیس صاحب ۲۵۰۰ دلار می‌شد. اگر این صرافی موفق می‌شد، به این معنی بود که کوین‌بیس علاوه بر پایگاه اصلی خریداران خرد می‌توانست صاحب مشتریان نهادی (Institutional Customers) شود.



تزریق سرمایه جدید و راه‌اندازی یک صرافی حرفه‌ای بسیار خوب بود، اما وزن این دو واقعیت تلخ که حجم معاملات بیت‌کوین ثابت مانده و قیمت آن هم وضعیت مطلوبی ندارد، سنگین‌تر بود. در این میان، برایان نیاز داشت بیاموزد که چگونه می‌توان در شرایط سخت پیش رفت. البته سرعت یادگیری‌اش در این زمینه، اغلب گُند بود. نقطه ضعف‌هایش در جریان یک تور اروپایی به چهار شهر (از لندن تا هلسینکی) که برای ترویج بیت‌کوین و تبلیغ کوین‌بیس انجام شده بود، آشکار شدند. ایراد سخنرانی‌های تبلیغی و ترویجی، برای کسی که اغلب در خانه، هدفون به سر و با چشمانی دوخته‌شده

به صفحه کامپیوتر، دیوانه‌وار کدنویسی می‌کرد، تجربه خوشایندی نبود. چگونه در این تور، درون‌گرایی چون او می‌توانست مانند یک برون‌گرا عمل کند؟ بودن در کسوت یک مدیر ارشد اجرایی، مستلزم مهارت در فروش، گفت‌وگو، و برقراری ارتباطات گرم و سازنده با رسانه‌ها بود. این در حالی بود که او هیچ‌کدام از این کارها را دوست نداشت. آنچه او دوست داشت، ساخت محصولات و اشتیاق به خرج دادن در این نوآوری‌ها بود.

او بعدها در یکی از پست‌های وبلاگی بی‌شمارش نوشت: «محصول، هیچ‌گاه به اندازه کافی خوب نیست. به همین دلیل، اغلب هنگام فکر کردن درباره وضعیت محصولاتمان (به‌خصوص اگر استفاده از آنها دشوار یا کسل‌کننده بودند یا آنکه عیب‌هایی در آنها وجود داشت) کلافه بودم. این یک وسواس است.» برای یک مدیر ارشد اجرایی درون‌گرا، نوشتن، بهترین راه اثبات‌شده جهت برقراری ارتباط با تیم شرکت و مشتریان و انتقال افکارش به آنها بود.

طبیعتاً فردی که معامله‌گری ماجراجو بود، در زمینه تعامل با دنیای بیرون راحت‌تر و موفق‌تر بود، اما به واسطه بروز یک مشکل کاری اضطراری در داخل آمریکا، نتوانسته بود برایان را در اروپا همراهی کند. حالا برایان، تنها سوار بر قطاری بود که به پاریس می‌رفت تا او را به رویداد «خانه بیت‌کوین» برساند. آسمان ابری و گرفته، برای او تداعی‌کننده سطح کاهش یافته انرژی‌اش بود. در این سفر، هرچه زمان می‌گذشت، بیشتر می‌خواست که به مطلوب‌ترین مکان (یعنی دنیای خصوصی هدفون) بازگردد؛ آن‌هم در حالی که لباس رسمی نپوشیده و کسی مزاحم او نمی‌شود. رفتن به این دنیای درونی، این قدرت غیرعادی را به برایان می‌داد که حتی در پراسترس‌ترین موقعیت‌ها، خونسردی‌اش را حفظ کند، اما واقعیت آن بود که این دنیا، به درد تبلیغ کوین بیس نمی‌خورد.

البته، این به معنای آن نبود که دیگرانی هم که در کوین بیس هستند، می‌توانستند همین‌گونه عمل کنند. در سان‌فرانسیسکو، شرایط در حال وخیم‌شدن بود. کوین بیس حالا ده‌ها کارمند داشت و در ماه آوریل، همه آنها همراه با ساتوشی، ماهی آبی‌رنگ مشهور، از آپارتمان خیابان بلوکسوم به یک دفتر واقعی در خیابان مارکت، خیابان اصلی شهر نقل مکان کرده بودند. ساکن‌شدن در این دفتر واقعی جدید، کمک‌چندانی به شادی آفرینی و مرتفع‌شدن مشکلات نکرد، زیرا بهای بیت‌کوین مدام در حال کاهش

بود. صرفاً رمزارز دویستانی مانند اولاف و کریگ مضطرب نشده بودند. کریگ، از دوره رکود سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ چنین یاد می‌کند: «اگر به غیر از قیمت بیت‌کوین، به سایر معیارها نگاه می‌کردید، امید، باور و اطمینان زیادی می‌دیدید.»

باور دیگران این‌چنین راسخ نبود. یک‌سوم کارمندان جدید، کوین‌بیس را در سال ۲۰۱۵ ترک کردند. این موضوع، ناتالی را واداشت تا از برایان و فرد بخواد یک نظرسنجی از کارکنان در مورد رضایت از محیط کار انجام دهند. نتایج این نظرسنجی، آنان را شگفت‌زده کرد؛ آنها مضطرب بودند و داشتند روحیه خود را از دست می‌دادند.

فرد در واکنش به نتایج به‌دست آمده گفت: «لعنت به روحیه! اگر به بیت‌کوین و این شرکت باور ندارید، نباید در اینجا کار کنید.» (او سال‌ها بعد که بسیار ثروتمند شده بود، با مرور آن روزهای سخت گفت: «افراد نگون بخت و رقت‌انگیز زیادی بودند که باورشان به بیت‌کوین را از دست دادند»). اما در سال ۲۰۱۵، هیئت‌مدیره کوین‌بیس، مانند فرد به موضوع نگاه نمی‌کرد. اعضای این هیئت که نگران سبک مدیریت استبدادی بنیان‌گذاران شرکت بودند (از جمله برخی اظهارات برایان مانند اینکه «اگر هنگام گفت‌وگو با من، ذهنیت مرا عوض نمی‌کنید، مهم نیست و می‌توانید به صحبت خودتان ادامه دهید») راه‌حلی آشنا را برگزیدند؛ استفاده از مشاوران و مربیان. تصور اینکه برایان و فرد، تنها مدیرانی در سیلیکون‌ولی بودند که نیاز داشتند لبه‌های تیز و آزاددهنده شخصیت‌شان را صیقل دهند، بسیار سخت بود؛ به همین دلیل، برای تربیت و آموزش آنها تلاش زیادی انجام شد.

البته برایان و فرد به دور از انسانیت نبودند. بر اساس گفته‌های کارمندان باسابقه کوین‌بیس، آن دو، بی‌حوصله و خشن، اما در عین حال در لحظات حساس، مهربان و دلسوز هستند. آدام، همان خلبان نیروی هوایی، از مهربانی‌های آنها به او، در شرایطی که مادرش با سرطان مبارزه می‌کرد، سخن گفته است. کریگ، همان کارمند پرکار خجالتی نیز به یاد می‌آورد که آن دو برای برگزاری یک جشن تولد برای او، تلاش‌های زیادی کردند. با این حال، رفتارهای هرروزه برایان و فرد ظالمانه بود و هیئت‌مدیره کوین‌بیس، مصمم بود آنها را اصلاح کند؛ این دو نفر از دیگران انتظار داشتند خود را با سبک زندگی‌شان، یعنی اعتیاد به کار سازگار کنند و در عین حال، موضوعات مهمی مانند روحیه لازم برای

کار در دفتر را جدی نمی گرفتند. برایان، به استفاده از نوعی مدیریت فرقه گرایانه موسوم به «رهبری آگاهانه»^۱ روی آورد که کارکنان شرکت، آن را ترکیبی از نوعی تبعیض سنی جدید و یک طرح اصلاح ۱۲ مرحله ای می دانستند. آنان، این نوع مدیریت را با یک برنامه تلویزیونی طنز درباره سیلیکون ولی مقایسه می کردند. رهبری آگاهانه، با هدف انجام برنامه ای تحت عنوان «تعهدات پانزده گانه»، کارمندان را تشویق می کرد که هنگام وقوع برخوردهای کوچک و بزرگ با یکدیگر، از گفتارها و رفتارهایی عجیب و نامتعارف استفاده کنند. مثلاً یکی به دیگری می گفت: «می توانم صریح صحبت کنم؟» و سپس فهرستی از شکایت هایش را پس از گفتن چنین عباراتی مطرح می کرد: «واقعیت این است که...»، «ماجرایی که در ذهنم داشتم این بود که...»، «صداها بالا رفته بود و تو عصبانی بودی! این مرا عصبی و ناراحت می کند» و... .

ناتالی که به دلیل مشاگره هایی که در شرکت داشت، چندین بار در دستشویی گریسته بود، در این باره می گوید: «کل این نوع رهبری، دستورالعملی برای سردرگمی و پرخاشگری انفعالی بود. این مدل، می توانست برای خود شکوفایی عالی باشد، اما در محیط کار، روشی وحشتناک بود.»

با این حال از نظر برایان، این مدل رهبری، ایده آل بود. در ذهن این مهندس، این یک «معادله» برای احساسات بود؛ روش و ابزاری که احساس را تا حد یک فرمول تنزل می داد. در سیلیکون ولی مبتنی بر داده ها، معقول ترین چیز، سخنان نامفهوم بود.



در سال ۲۰۱۵، روزهای خوش بیت کوین هزار دلاری، به خاطره ای دور تبدیل شده بود و مطبوعات و عموم مردم، رمزارز و بلاکچین را یک مُد زودگذر می دانستند؛ البته اگر به یادش می افتادند. در کوین بیس، شرکتی که توانسته بود در مقایسه با سایر شرکت های فعال در صنعت رمزارز، شهرت و آسودگی خیالی نسبی برای خود دست و پا کند، حالا پس از روی دادن مجموعه ای اتفاقات، آن ثبات نیم بند هم از دست رفته بود.

«کریس دیکسون»، سرمایه گذار خطرپذیر، از آن روزها چنین یاد می کند: «راهبرد

کوپین بیس این بود که شوالیه نجات بخشی سوار بر اسب سفید رمزارز باشد». این به معنای درگیر نشدن در هر چیزی بود که شهرتی منفی برای بیت کوین در پی داشته باشد. این شرکت، قصد داشت در صنعتی که در آن، بازیگرانش به کلاهبرداری و شیادی متهم بودند، بازیگری راست کردار باشد. خوان سوارز، نخستین حقوقدان شرکت، با مرور سال‌های گذشته بر این باور است که راهبرد کوپین بیس برای موفقیت، ساده و صریح بود: «راهبرد پیچیده و بزرگی برای ما وجود نداشت. همه آنچه می‌بایست انجام می‌دادیم، این بود که بگوییم هک نشوید، قانون را نقض نکنید و ارتباط خود با بانک را حفظ کنید.» حتی اگر جهان، آن را این‌گونه می‌دید، برایان و فرد می‌دانستند که کاملاً چنین نیست. کوپین بیس یک بار هک شده بود، با این حال، خوشبختانه خبرش درز پیدا نکرده بود، همچنین رابطه‌اش با چند بانک به هم خورده بود.

بانک سیلیکون ولی (SVB)، یک بانک خاص و منحصربه‌فرد است. این بانک، بر اساس تدابیر کارآفرینانه استارت‌آپ‌های سریع‌الرشد فناوری و با هدف تقویت همین تدابیر تأسیس شده و نمایه ریسک (Risk Profile) آن شباهتی به نمایه ریسک هیچ بانکی ندارد. بانک سیلیکون ولی، سرمایه‌های حیات‌بخش قابل توجهی را در رگ‌دها هزار استارت‌آپ تزریق کرده است. این بانک، مانند بانک جادوگری گرینگاتز (Gringotts Wizarding Bank) در مجموعه داستان‌های هری پاتر و بانک آهنین «براووس» (Iron Bank of Braavos) در بازی تاج‌وتخت، توسط تعدادی از بانکداران که هر کدام کد مخصوص به خود را دارند، اداره می‌شود. یک استارت‌آپ هستی هنوز درآمدی نداری؟ مشکلی نیست. بانک سیلیکون ولی برای تأمین نیازهای ساکنان این منطقه تأسیس شده است. این بانک، استارت‌آپ‌های پرریسکی را پذیرفته که سایر بانک‌ها به آنها روی خوش نشان نداده و تنها برای دایره تنگی از بنیان‌گذاران، سرمایه‌گذاران خطرپذیر و شتاب‌دهندگان فعالیت می‌کنند.

با این حال، هنوز این بانک حتی با وجود متمرکز بودن نگاهش به سیلیکون ولی، کوپین بیس و قول‌هایی را که این شرکت داده بود، چندان جدی نگرفته بود. اما فرد ویلسون آن را تحت فشار گذاشته بود که به این شرکت توجه نشان دهد. اما مشکل این بانک، نه برایان یا کسب‌وکار کوپین بیس، بلکه بیت کوین بود. هنوز هم بر اساس تصورات رایج،

بیت‌کوین ارزی غیرقانونی، بی‌ثبات و گریزان از مقررات به‌شمار می‌آمد. مت‌گاکس این موضوع را ثابت کرده بود. بانکداران، بیش از گذشته، شرکت‌های فعال در زمینه بیت‌کوین را به نوعی مین‌های عمل‌نکرده می‌دانستند. آنها در دنیایی قانونی فعالیت می‌کردند که در آن، یک حرکت اشتباه می‌توانست باعث شود پلیس فدرال، تخلفات آنها را گزارش دهد. بانک‌های تأمین‌کننده این سرمایه‌ها، به واسطه جریمه‌های سنگین، زیان‌های جانبی قابل توجهی را متحمل می‌شدند. به همین دلیل، شفاف و قانونی عمل کردن، گزینه بسیار بهتری بود.

بانک سیلیکون‌ولی، به دو دلیل برای کوین بیس استثنا قائل شده بود؛ یکی آنکه فرد ویلسون از کوین بیس پشتیبانی کرده بود و دوم آنکه این شرکت، خود را یک شرکت فناوری نشان داده بود. یکی از مدیران پیشین کوین بیس ضمن تشریح این موضوع که چگونه این شرکت بانک سیلیکون‌ولی را متقاعد ساخته بود که عملیات بانکی آن را بپذیرد، گفته بود: «این شرکت‌ها، شرکت‌های نرم‌افزاری نیستند، اما می‌گویند که هستند».

این یک موفقیت چشم‌گیر برای کوین بیس بود که بانک سیلیکون‌ولی را برای انجام عملیات بانکی‌اش مجاب کند، اما این تازه گام اول بود. حالا می‌بایست آن را از خودش راضی نگه می‌داشت. بانک، متوجه پریسک‌بودن این کسب‌وکار تازه‌تأسیس و غیرقابل پیش‌بینی بودن بنیان‌گذاران آن شده بود، اما کوین بیس در محدوده یک مثلث برمودا (که فعالیت مالی، فناوری و مقررات، سه ضلع آن را تشکیل می‌دادند) عمل می‌کرد.

عبور از دیوارهای آجری در عرصه کسب‌وکار و همچنین توسعه نرم‌افزار، کاری قابل قبول و رضایت‌بخش است. برایان و فرد هم دقیقاً چنین کردند. با این حال، هنگامی که این کار را در محیط‌های قانونی و نظارتی انجام می‌دهید، مطلوبیت آن کمتر است؛ به‌ویژه برای سرمایه‌گذاران تان. این رویکرد، برای مسئول تطبیق کوین بیس یعنی مارتین نجادلیک، زخم معده به همراه آورد. او می‌بایست بنیان‌گذاران مصمم و جاه‌طلب این شرکت را که از روحیه‌ای تهاجمی برخوردار بودند، متقاعد می‌کرد که خود را با مراحل خسته‌کننده و زمان‌برِ مرحله‌ای که مورد قبول موسام است، سازگار کنند. او از آن شرایط چنین یاد می‌کند: «این اولین آزمون برای بررسی واقعیت اهداف آنها بود. نمی‌توانید بدون آنکه به قوانین کنترل پول‌شویی تن دهید، وجوهی را در جهان انتقال دهید.»

برایان و فرد، این نظارت را با بی میلی پذیرفتند. آن دو، دانسته یا ندانسته، رویکرد تهاجمی و مبتنی بر حرکت سریع «پیتر تیل»، میلیاردی سرمایه‌گذار و کارآفرین نامداری را که ۱۵ سال پیش، به راه‌اندازی پی‌پال کمک کرده بود، در پیش گرفته بودند. پی‌پال هم مانند کوین‌بیس، از زمان خودش جلوتر بود و به گفته تیل، در رقابتی میان فناوری و سیاست گیر افتاده بود. در این رقابت، حقوق‌دانان و مسئولان تطبیق، نقش سرعت‌گیر داشتند. هنگامی که یکی از مدیران پی‌پال به او گفته بود که اکنون زمان استخدام یک تیم بزرگ حقوقی است تا آنها را راهنمایی کند، تیل که خودش نیز یک حقوق‌دان بود، با طرح او مخالفت کرده بود: «نه، ما آنها را استخدام نمی‌کنیم. تنها چیزی که آنها می‌گویند این است که چه کارهایی را نمی‌توانیم انجام دهیم. ما باید جلو برویم و هیچ حقوق‌دانی را استخدام نکنیم و فقط عمل کنیم.»

رویکردی که تیل در روزهای آغازین فعالیت پی‌پال داشت، بسیار شبیه به خط فکری «عبور از دیوار آجری» کوین‌بیس بود. البته میان این دو رویکرد، یک تفاوت مهم وجود داشت؛ همان‌گونه که خود تیل هم اشاره کرده است، پی‌پال پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر و تصویب لایحه میهن‌دوستی آمریکا (the Patriot Act)، یعنی زمانی تأسیس شده بود که نظارت‌های دولت بر صنعت بانکداری بسیار کمتر بود. از نظر تئوری، این بدان معنا بود که برایان و فرد به مارتین نیاز داشتند، اما نتیجه آن در عمل، به وجود آمدن مشاجراتی میان آنها و مارتین بود.

نحوه رخ‌دادن این مشاجرات نیز همیشه یکسان بود. مارتین متوجه وجود تعدادی موارد بالقوه خطرناکی شد که ممکن بود باعث نگرانی شدید نظارت‌کنندگان و تنظیم‌گران شود. به همین دلیل، خواستار آن شد که کوین‌بیس معیارهایی را مدنظر قرار دهد که به وسیله آنها می‌توانست در طرف درست قوانین بانکداری قرار بگیرد. برایان که هنوز از چت‌های انجام‌شده در ردیت به عنوان معیاری برای اقدامات بعدی شرکت استفاده می‌کرد، نظر مارتین را رد کرد و از او پرسید که آیا معیارهایی که او پیشنهاد می‌دهد، خیانت به بیت‌کوین به شمار نمی‌آید؟ این بخش شرکت که مارتین مسئول آن بود (بخش تطبیق) جایی بود که نه مشتری می‌ساخت و نه هیچ محصولی؛ کار مارتین، ساختن دیوار بود، نه عبور از آن.

مارتین نمی‌توانست براین و فرد را از ارتکاب برخی خطاها بازدارد. به‌عنوان مثال آن دو (پیش از آنکه کوین بیس مراحل نظارتی را پشت سر بگذارد و تأییدیه نهادهای مسئول در زمینه تنظیم مقررات را بگیرد) گفته بودند که به‌زودی، کوین بیس در بسیاری از ایالت‌ها، یک صرافی دارای مجوز خواهد داشت و کسب‌وکار رمزارزی‌شان که در یک ناکجا آباد قانونی قرار داشت، جایگاه بورس سنتی یا کارگزاری معمولی قدیمی را خواهد داشت. وقتی مارتین که سالروز تولدش را در دیزنی لند جشن می‌گرفت، پای تلفن خبر لاف‌زنی‌های فرد را شنید، سخت نگران شد.

پیامدهای مخرب اظهارات فرد، خیلی زود و زمانی آشکار شد که نهاد قدرتمند تنظیم مقررات مالی ایالت کالیفرنیا، یعنی وزارت نظارت بر کسب‌وکارهای این ایالت، با «هشدار به مصرف‌کننده» درباره کوین بیس، گوشمالی حسابی‌ای به این شرکت داد. مقامات این ایالت، به نیویورک تایمز گفتند که بر خلاف ادعاهای فرد، این شرکت بدون مجوز فعالیت می‌کند.

اخبار بدتری هم در راه بود. فرد، یک ارائه پاورپوینتی برای سرمایه‌گذاران تهیه کرده بود که در آن، چهار مزیت بیت کوین را شرح داده بود. دو مورد از آنها موضوعاتی کاملاً بدیهی بودند؛ هزینه اندک تراکنش و ریسک کاهش یافته کلاهبرداری. اما اولین موردی که در آن پاورپوینت وجود داشت، این بود که بیت کوین، مصون از تحریم‌هایی است که یک کشور خاص می‌تواند اعمال کند. برای ذکر مثال هم به کشور روسیه اشاره شده بود. این ممکن بود درست باشد، به این معنی که کشورها در بسیاری از موارد نمی‌توانستند جلوی جریان بیت کوین را بگیرند، اما بیان واضح آن توسط یک شرکت، این پیام را می‌رساند که «محصول ما می‌تواند قدرت اعمال تحریم‌ها توسط ایالات متحده را به چالش بکشد».

طولی نکشید که شخصی، این ادعای فرد را در اختیار مطبوعات گذاشت. در ماه فوریه، رسانه محافظه‌کار «واشنگتن فری بیکن» (Washington Free Beacon) با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «چگونه کوین بیس، از رمزارز به عنوان ابزاری برای دور زدن تحریم‌های علیه ایران استفاده می‌کند»، این ارائه پاورپوینتی را عمومی کرد. فرد با درج مورد دیگری در این ارائه، کاری کرده بود که کوین بیس، از نظر ژئوپلیتیکی موضوعیت پیدا کند.

بانک سیلیکون‌ولی متوجه این امر شده بود. حقوق‌دانان آن، کوین بیس را از نزدیک زیر نظر داشتند و پس از انتشار گزارش ریسک شش ماهه در بهار ۲۰۱۵، خدمات‌دهی به این شرکت قطع شد. به این ترتیب، کوین بیس دیگر نمی‌توانست هیچ حساب بانکی، هیچ خط اعتباری و هیچ‌گونه کمکی از این بانک دریافت کند. این برای کوین بیس، یک فاجعه عظیم بود، زیرا فعالیت یک شرکت ارائه‌دهنده خدمات رمزارز، بدون همکاری یک بانک مانند این بود که بخواهی بستنی بفروشی، اما فریزر نداشته باشی. این اقدام بانک سیلیکون‌ولی برای یکی از سرمایه‌گذاران و مشاوران قدیمی کوین بیس ضربه سخت غیرمنتظره‌ای بود که او را به شدت عصبانی کرد و این احساس به او دست داد که به او خیانت شده است.

با این حال، بانک سیلیکون‌ولی تمام درها را به روی کوین بیس نبست و به این شرکت شش ماه مهلت داد تا بانک دیگری پیدا کند. کار سختی بود، اما کوین بیس سرانجام موفق به انجام این کار شد. اولاف، با مرور آن روزهای شلوغ و متشنج دفتر می‌گوید: «قطع همکاری بانک سیلیکون‌ولی بی‌هیچ تردیدی لحظه‌ای حیاتی برای ما بود و در آن، موجودیت ما تهدید شده بود.» این شرایط باعث شده بود تنش کهنه میان مارتین و بریان به نقطه جوش برسد؛ به مارتین تا بعد از ظهر مهلت داده شد که وسایلش را جمع کند و برود.



کوین بیس، سال ۲۰۱۵ را با آمادگی برای بازگشت به رشد موشکی‌اش آغاز کرده بود، اما در پایان سال، این شرکت به شورولتی می‌مانست که دنده‌اش در وضعیت خلاص گیر کرده باشد. اعضای هیئت‌مدیره کوین بیس، عصبانی شدند و خواستند بریان را وادار به پیوت (Pivot) کنند (پیوت، یکی از واژه‌های محبوب در سیلیکون‌ولی و به این معنی است که وقتی چیزی که در حال انجامش هستیم، نتیجه‌بخش نیست، باید چیز دیگری را امتحان کرد). در برخی موارد، این کار بسیار سودمند و نتیجه‌بخش است. برای مثال، در حالی که ایربی‌ان‌بی، ارائه خدمت تأمین مکان برای برگزاری کنفرانس‌ها را شروع

کرده بود، استارت‌آپ اسلک، پیش از پیوت و تبدیل شدن به یک پلتفرم پیام‌رسان دفتری میلیون‌دلاری، یک وب‌سایت شکست‌خورده بازی‌های ویدئویی بود. با این حال، در اغلب موارد، پیوت، آخرین تلاش برای نفس کشیدن، پیش از فروپاشی استارت‌آپ است.

در مورد کوین بیس، هیئت‌مدیره می‌خواست این شرکت به سوی بلاکچین سازمانی (Enterprise Blockchain) پیوت کند که البته یک تب تند زودگذر در عرضه رمزارز بود و بر اساس آن، نسخه‌های شخصی‌سازی‌شده‌ای از فناوری مشهور دفتر کل بیت‌کوین ارائه می‌شد. شرکت‌هایی مانند IBM و مایکروسافت، اقدام به این کار کرده بودند. چنین چیزی، عبارت از یک بلاکچین «صرفاً مخصوص اعضا» بود که توسط تعداد انگشت‌شماری از شرکت‌هایی انجام می‌شد که می‌توانستند بدون ایجاد یا استفاده از ارز، سابقه‌ای غیرقابل دستکاری از تراکنش‌ها را ثبت کنند.

برایان، قاطعانه از انجام پیوت امتناع کرد. او کوین بیس را برای گسترش آرمان‌های ساتوشی در مورد ایجاد نوع جدیدی از پول که در یک دفتر کل جهانی بدون مجوز عمل می‌کند، راه‌اندازی کرده بود، نه برای ایجاد پایگاه داده‌های اطلاعاتی سازمانی. اگر بیت‌کوین یک اسب افسارگسیخته بود که در یک چمنزار وحشی می‌تازد، بلاکچین سازمانی، یک اسب چوبی بود که روی یک چرخ گردان، بالا و پایین می‌رود. از نظر برایان، شکست خوردن کوین بیس بهتر از آن بود که به چنین چرخشی رضایت دهد.

شوربختانه هیچ حدی از ایده‌آل‌گرایی نمی‌توانست به کوین بیس برای پرداخت حقوق پرسنل کمک کند. این شرکت، پیش‌تر با این واقعیت تلخ مواجه شده بود که ۳۵ درصد از مهندسانش سرخورده شده و با امید پیوستن به استارت‌آپ داغ بعدی سیلیکون‌ولی، کوین بیس را ترک کرده بودند و حالا که سال ۲۰۱۵ روبه‌پایان بود، شرکت مجبور بود برخی از کسانی را که هنوز باقی مانده بودند، تعدیل کند. برایان و فرد، همیشه شرکت را به گونه‌ای مدیریت کرده بودند که برای روزهای مبادا و روزگار سختی، یک ذخیره نقدی دوساله در اختیار داشته باشند و حالا، آن ذخیره در حال کوچک شدن بود. آنها در یک جلسه سخت و ناخوشایند، به این نتیجه رسیدند که اگر ۴۰ درصد از کارکنان موجود را کاهش دهند، باندی برای پرواز نخواهند داشت. عملی شدن هر گزینه دیگری، مستلزم وقوع یک معجزه بود. آن دو، روزهای پایانی سال را در برج کوین بیس واقع در خیابان مارکت

سپری کردند تا فهرست بلندبالایی از گزینه‌های تعدیل را تهیه کنند. این کار، یک اقدام اصلاحی از سر تفنن یا اقدامی برای فریب کاری و از روی ستمگری نبود، بلکه یک قطع عضو ضروری و اضطراری برای توانمند نگه داشتن شرکت، در پرداخت بدهی‌هایش بود، اما اتفاقی باعث شد آنها دست نگه دارند.

قیمت بیت‌کوین که در اواخر اکتبر برای اولین بار در آن سال از مرز ۳۰۰ دلار گذشته بود، در ماه نوامبر، پیش از افت ۲۵ درصدی به ۴۰۰ دلار رسیده بود. سپس در ماه دسامبر، هنگامی که دوباره به مرز ۵۰۰ دلار نزدیک شده بود، برایان و فرد متوجه شدند که آن معجزه‌ای که نیاز داشتند، اتفاق افتاده است. صعود قیمت بیت‌کوین به معنای افزایش درآمد کوین بیس و سرازیر شدن پول بیشتر به حساب بانکی آنها بود. بهتر از آن اینکه صعود دوباره قیمت بیت‌کوین، موجی از توجهات رسانه‌ها و هجوم خیل عظیمی از مشتریان برای خرید از کوین بیس را به همراه آورده بود. برایان و فرد، آن فهرست تعدیلی‌ها را کنار گذاشتند. بیت‌کوین، دوباره سر بلند کرده و در نتیجه، اشتیاق و جنب‌وجوش، دوباره به کوین بیس بازگشته بود.

۱. رهبری آگاهانه یا Conscious Leadership به نوعی رهبری اشاره دارد که از طریق آن، رهبر خودآگاه شده و خود را مسئول دانسته و بر ساختن «فرهنگ ما» و نه «فرهنگ من» تمرکز می‌کند.

بهره‌اندازی هوش

برای سفارش اینترنتی این کتاب به وبسایت
فروشگاه انتشارات راه پرداخت مراجعه کنید
w2pshop.ir



انتشارات راه پرداخت

کتاب «اربابان کریپتو» ما را به دل درامی در حال وقوع می‌برد و ظهور، سقوط و تولد دوباره رمزارزها را از طریق ارائه تجربیات بازیگران اصلی، در سراسر جهان ردیابی می‌کند. در این کتاب، مسیر پرتلاطم برایان آرمسترانگ، کارآفرین سیلیکون‌ولی و نحوه شکل‌گیری استارت‌آپ او، کوین بیس، را دنبال می‌کنیم.

کوین بیس که در سال ۲۰۱۲ تأسیس شد، اکنون هر هفته میلیاردها دلار تراکنش را پردازش می‌کند و مشتریان بیشتری نسبت به غول‌های سرمایه‌گذاری قدیمی دارد. آن نقشی را که گوگل برای جستجوی محتوا و اوپرا برای اشتراک‌گذاری وسایل نقلیه دارند کوین بیس برای رمزارزها ایفا می‌کند.

جف جان رابرتز، نویسنده کتاب، فضای حاکم بر دنیای رمزارزها، ظهور استارت‌آپ‌های این حوزه و تقابل آن‌ها با دنیای مالی سنتی را به دقت به تصویر می‌کشد. منظره‌ای شگفت‌انگیز مملو از هک (هک بسیار!)، سرمایه‌گذاران، تحقیقات دولتی، برادران میلیاردی و لامپ‌هایشان و جلسات پشت درهای بسته با جیمی دیمون (مدیر عامل بانک جی‌پی مورگان چیس).

ISBN 978-622-7702-90-3



9 7896227 702903

۲۶۹ هزار تومان

انتشارات **راه‌پداخت**

ناشر فناوری و نوآوری

way2pay.press